

مؤلفان اسلام

میزرا ایل و دی اصفا

۱۳۱۸

و

مصنف را از خوانندگان این بصاعت فرجات تو در این است که من اولی آفره و کمال قیست
بر آن ملاحظه فرمایند تا بعضی مصنف بخوبی معلوم گردد ^{لغات و کلماتی که در این کتاب} برسد نویسد و مصنف ارسا
دارد بی نهایت ممنون خواهد شد اگر در اطلاع بعضی که ^{بها در کتابی} باشد برگردن کاتب خواهد بود و فقط

مطهر استیلام

و

چندین خط سفت که آخرین آنها برشته شده به هر دو دفاتر مذکور تقدیر در روز ۲۰ شهریور ۱۳۱۳ مطابق ۵ ربیع الآخر ۱۳۱۳ بهایشنامه از محکمات دارالامان ملاحظه بوم سکرتری به مقصودین قلمی در رسید.

« بهایش سبے کہ فی الواقع یہ کارروائی نہایت افسوسناک ہے اب نہایت سختی کے ساتھ کتاب مولوی عبدالحسین صاحب شریعت سے طلب ہوئی ہے۔ فقط اگر صاحبان انصاف را این قدر کافی است قلم خود را نگاہ میدارم و حوصلہ کاری برم ہر چند کہ از اجدادی اندیشہ نداریم کہ ہرچہ بقلم آید ہو تو لیسیم۔ ولی آنان اندیشہ دارم کہ گوہری ہے انصاف نامہ منتخب حل بر بی تنہایی بندہ نماید۔

دیگران کہ بعضی از اہل اجماع ہم و کرم نیز غلطی فرمودند و در مد و طبع کتاب مذکور ہنسن در مد و طبع این کتاب۔ ہر کہ بخواب حساب کند کہ این مبلغ را در این پیر میثوبہ کہ پیر را کس در یک شب یک ہندی غنایت می فرماید و در سال با قلم پنجاہ لکہ بہ ہمان کونہ اعمال صرف میشود خدای من گواہ است کہ چگونه وصول کرده ام۔ البتہ بعضی بحال معقولیت داده اند و بعضی دیگر بحال نامعقولیت و در دسر داده اند اگرچہ بندہ نام تسبیح فرقا را بطیم نام چند کتہ را در این مقام اشارہ می کنم برای عبرت: (۱) آنکہ ہنگامیکہ در میان مسلمانان دہ ہر سالے کروہانزیکہ رفاقت و قواد و شہاد و امثال اینہا میرو و این است حالت کمال دہل کمال۔ (۲) در این ریاست عمال و اضرابط و قوانین می باشند و جریان آنها بدست کسانی است کہ ہمہ بی۔ اسے و ایم اسے می باشند پس چہ باید باشد حالت آن ریاستہائے کہ این ضوابط و قوانین و استخفاص در اینہا نیستند۔ (۳) آنکہ ہنگامیکہ مردم فرنگ چیل پنجاہ مجلد کتاب را در اندک زمانی طبع می کنند و لکھا از آنرا بہ قیمت ہای گزاف میفرروشند حالت یک رسالہ کہ پنجاہ یا صد صفحہ است در میان مسلمانان این است چہ در جمع آوری زر و چہ در طول ایام طبع آن۔ (۴) از بس در میان مسلمانان شہاد و قلاتش پیدا شد اند بر انسان و آدم معقول ہم اعتمادی نیست و خشک و تر با ہم می سوزند۔ چنانچہ بندہ بے نہایت شرمندہ ہم کہ این مبلغ قلیل لکھا آبروی مرا بر خاک ریزد و البتہ بسیاری ہم مراد

شماره ششادان محسوب نموده اند چنانچه وقتی نواب اکبر خلیف بهادر شکایاتی فرمود که تو می بینی
 ازین که فتنی و هنوز کتابی به من نرسیده - الحق حرم این تقاضا از جانب ناظم تعلیمات است
 هر چند که عفو پیش آن برنده است - و باید دانست که چون بنده در این ملک از همه کس
 خوشتر کسی که آن نداند که از صاحبان مطالع و کتاب خوشتر و مشک اینها هم خالی از جوهر نیستند -
 هر حال بهتر نظری آید که نام نامی و اسم کرامی عنایت کنندگان سابق و لاحق را
 در این کتاب ذکر نمایم و شکر و احسان آنها را نیز بجا آورم و وعده نمایم که اگر آن کتابی بماند
 اندک و دیگر به من برسد و طبع آن ممکن باشد اجمال غرض خواهی آردان هم هر یک را جلدی بدم
 و الا به لطف و کرم خود بنده را معاف دارند و آن مبلغ را بنده بخشش فرمایند سولی خاطر
 جمع باشند که اگر بنده را قدرت و دستگاہی بودی که کتب و رساله بابت خود را طبع کنم
 برای این گونه و آنها خرمین با آبروی خود را بر خاک نمی کشم - و دیگر آن من هم چون دیگران
 منتظر وقت استم که اگر ممکن شود کتھا از این ریاست را بر من و کاری برائے این لقمه های ناچیز
 دهن نخواهم داشت - فقط

صاحبانی که دوبار عنایت نموده اند

عالیجناب نواب عیاد خلیف بهادر -	عالیجناب آقا شیخ محمد تقی قدر -
عالیجناب سید خواجہ حسن حسرت -	عالیجناب مولوی حسین عطار -
عالیجناب مولوی سید علی حسین حسرت -	عالیجناب نواب وقار الملک -
عالیجناب نواب متھور الملک بهادر -	عالیجناب میر تقی الدین حسرت کمال -
عالیجناب مولوی محمد عزیز میرزا حسرت -	عالیجناب لطف علی حسرت کمال -
عالیجناب محمد نور خان صاحب -	عالیجناب سید ابوالحسن حسرت کمال -

عالیجناب مولوی محمد عظیم صاحب -

بنظری آید که نصارا عموماً یک طرز و وضع و رنگ لباس پوشیده اند و حال آنکه در میان
اهل اسلام اهل هر قریه بعد و نفوس آن قریه اقسام مختلفه لباس پوشیده اند ولی اهل
قریه دیگری بجای مختلف استند از اینها - اگر کسی در عید عیدام یا عید اضحی در مسجدی یا
عید گاهت حاضر باشد و این ملاحظه را نماید بر او معلوم میشود که بنده چه عرض میکنم پس
همین کثرت و عدت اختلاف و افتراق است در هر امری از امور نصارا و اهل اسلام
و هنوز این اختلاف و افتراق را شعبه و عدت زیاده میشود در خیالات و آراء و عقاید و مثلاً
اینها - مثلاً آن این است که اگر فرضاً شخصی بیمار شود و نصارا عموماً نسبت میدهند آن بیماری
را به چند سبب واقعی طبیعی و مربوط بآن بیماری - برخلاف اهل اسلام که آن بیماری را
نسبت میدهند به چند سبب غیر واقعی و غیر طبیعی و غیر مربوط - هیچ شخصی در
یورپ و امریکا از نظر بد و از سحر و جادو و از سائیه اجنه و شیاطین نمی میرد و بهر چه بیشتر
بر خلاف که از میان اهل اسلام و خصوصاً در این صفوات ملک هند انطباق اکثر مردم
از نظر بد و جادو و بیماری و در هر قریه ستم رنج مردگان از نظر بد و جادو
مردود اند - هر جا و شتاد در هر آن به باب و پهاث معدودی و لی خاص و مربوط و طبیعی
میباشد ولی اهل اسلام هزارها پهاث و سبب غیر مربوط و غیر طبیعی بر سر هر حادثه قیام
کرده و میگفتند - خسوف و کسوف ماه و آفتاب را مردم یورپ تماماً نسبت می دهند
به عائل شدن یک از قمر وارض و در میان دیگره و بیشک باید چنین باشد و چنین هست
نگه در میان ما اهل اسلام صد سبب دیگر دارد غیر طبیعی و غیر مربوط - چنانچه میگویند
شمس یا قمر قرص داره شود یا از راه آنها را بلع میکند یا از گناهان خلق چنین میشود
و ازین قبیل خرافات دیگر - اگر چه این حالات و خیالات در میان نصارا هم تا بدو صد
یا سده صد سال بیشتر بدین منوال بود مگر امروز که علم و دانش و حکمت باین اندازه
رسیده و در میان آنها انسان منتشگشت که ما همه ملاحظه میکنیم بجای از اینگونه خیالات
نمیکنند و اینگونه اعتقادات ندارد - ولیکن در همه امور نقطه مقابل همین مذکور که
صفحه مقابل هم در نصارا ملاحظه میشود و عرض بنده هم همین است و حیرت هم در این است

کہ تمام اہل اندلس و ممالک مشرق و مغرب و کمال و جنوب - مثلاً ہنگامیکہ لباسا کے اہل اسلام
 زنگہاسے بسیار محکم و وضع و قطع آنہا از ہزار سال پیشتر است و ہم و قطع آنہا بدست و ہم
 قطع آنہا - لباس مردان یورپ غالباً یکسان است و سنے لباس زنان بی ہنایت مختلف
 اند و وضع و قطع آنہا ہم غرب و مشرق کے با سلیقہ است - از آن طرف ملامت نیست
 زندگی اہل اسلام انچہ ہزار سال پیشتر بودہ امر و زعم همان است - مثلاً کوزہ را معلوم
 نیست کہ ابتدا کدہم قوم اختراع نمودہ و سنے تا امر و زعم همان یک صورت و ترکیب شکل
 کوزہ میباشد کہ از ابتدا کے اختراع آن بودہ - اما خیالات آنہا اگرچہ کلبا بار از
 خیالات ما پیشتر است صد ہزار ریم کاغذ را پر میکنند و ہر سال مع ذلک عن
 مفہوم ہمہ یک است و اعتقاد ہے و آنہا نیست کہ موجب زیست و نفاق باشد
 و بنودی از اعراض یکدیگر و فحاشی گلیات یکدیگر و افتخار و شہرت و خلاصہ آئینہ
 در میان اہل اسلام است

درین تمہید ضرور است بیان بعضی مطالب و حکایات خارجہ کہ معلوم شود
 غرض از تحریر این رسالہ چیست و نیز فرق میان علالت و وضع زندگی مردم اہل ہند و
 مسلمانان با اہل یورپ یعنی نصاری تا بچہ اندازہ است و این افتراق کلی را بیچ سبب مگر
 نیست جز جہل و بی علمی - ہندوی صاحب مال در ہمسائیگی بندہ بیمار بودنی ہرچہ
 بیماری او سخت - تغیر آب و ہوا ہم نمود و باز در خانہ خود آمدہ و بہتر خفت - بندہ
 ہرچہ جہل است کہ کدہم طبیب علاج او کرد و کدہم دوا و غذا را با خود آئید - بندہ
 ہم گفتند چون ہمسایہ است بنابر حق ہمسائیگی تو نیز عیادت از و کن - بندہ این امر را
 بی ہنایت دیدم بلحاظ رسوم و توہمات آنہا مع ذلک رفتیم و او را دیدم - اگرچہ بغا
 نحیف بود سخن میگفت - از زلفش سوال کردم از طبیب دوا بجواب گفت طبیب
 چنان آمدند و علاج دینار اگر دندی سود و اکنون جناب طبیب حقیقی دوا اورا شفا و ہدچارہ
 نیست - بندہ برسم چنان و عالی کردم و روان شدم و ہنسوس خوردم کہ این بیمارگان
 اہل نارسیدہ خود را سیکشند نادانی - پس شنیدم کہ زن ہریان نادانش از خود

آنکه از خوراک بصیر و خوراک را از قطع نموده و آن بیچاره گفته بود و دست یک دستم را
در کف من بیفشارید و از دستهایم کرده بودند - پس عزرا ییل معالجه او شد و درین
وقت بمحال افتادند که از غیاث عزرا ییل نجات دهند او را بمیلنی از ربه گدایا و برهنه
نگزیدن کلفت دادند و سنج هیچ فائده نکرد - حال سه روز است که خاکستر او بر باد
رفت و آن زن هر بان و سله نادران یثما نینا میگوید و آوازی از یثما نینا آید -
اگر هیچ آنچه را که بفقرا دادند به یثما نینا نرسانید و بودند و یکسب طیب جاذب شاید یثما
نینه مرده

و همچنین بود حال یک مسلمان صاحب دو سله که رنج سکندر آباد را خرید و بود
و درین وقت و دگر در طول و یک گز در زمین را با چند گز چیلواری با و حصد دادند و
باقی را دیگران مالک شدند - از این شخص هم بنده را حکایت طویلی است و سله
این مختصر هم کافی است

و دختر کی مسلمان که نه یاده سال عسردار و چند روز است پیکان شیطانی
که رفتار شده و سایه دیو یا پری بر او افتاده یعنی بر او عاشق شده و اکنون حرکات مجنونانه
میکنند و جیبی گردانسته و دهن می نوازند شب و روز - زنش را شوهر او نکدی از دوران
زن آبتن بود و زن دیگری نادران شکم او را مایید و با لجن در و جنتی او را عارضی شد
و مردی را طلب کرد که معالجه او کند بنده هم در اینجا حاضر بودم آن مرد گفت عود آور
و آن زن را بخور داد - من گفتم سبحان الله در دانه روغن را با بخور عود نیست
و بیچاره را با یکنوعه معالجات چه ارتباط - آن زن نیز گفت که شبی از راهی میگذشت
صورت خیمه را دیده و او هم اکنون بدست عزرا ییل است - چند را کتر مسلمان
و غیر مسلمان با بنده شنیدیم که اگر بنده شب سواری بر دوا نمیکنند بجهت ریدن این
بیان زن و اگر خیمه هم بخورد چند آن نیست - و سله به بایر کرد که این بیچاره ابلهان
به آفتاب و حجام و کاذب و امثال اینها را یکنوعه معالجات معتقد هستند و به اکثر و سله
و اکثر اعتقاد دارند - چندین خیال داهی درین و اکثر میگویند که از آن عملها

که داکتر بیمار را می کشند و زهر می خورند که بمیرد - چون مردی زنی طفلی بیمار شود و مردان
بسیاری خدمتگذاران پیوسته در مکان او جمع میباشند حتی زمانی که سبزی آگاست
میفروشند و زنان گاز و امثال اینها و اینها همه ربطی از طبابت و داکتری دارند و
هر یک راسته میدهند و بگویند من اندیشیده و اقوال صحیح است و پیروی من بشود و
لیکن سخن افلاطون را که استماع نمی کند و بر آن التفاسی ندارند و اگر حکیم کاسطی گوید
این کار ناجیه است و جواب او میگویند تو اطلاع نداری در این ملک شیطان هست
و یو دیری هست - شیطان هست و امثال اینها - بالکله این است شمه از حالات
و خیالات و عقاید مردم این ملک که هند و مسلمان همه شرک است اندک بعضی را اینها
از آنها اندک کرده اند بعضی را آنها از اینها *

چنانچه سابقا عرض شد این رسوم و عادات و توهمات و خیالات بلوچ در همه جای
ملک است و در میان هر قوم و ذاتی پیدا شدند و سه چند آنکه در ملک هند وجود کثرت
دارند در پیچ و ماک و دیگر سست و کثرت ندارد و بواسطه کثرت مردم و اجتماع و خلط
مختلف مذاهیب و مشارب - در این ملک هزاران مذاهیب پیدا شدند و بهر سبب و علل
این مذاهیب بهمن و مولوی و فقیر و درویش و مرشد و پیر و رمال و فال گیر میباشند
و احوال و افعال و اقوال اینها همه معتبر و مستند و خلاق را خواستگان و خواه
هند و بر اینها اعتقاد است و علاوه بر اینها لکها آیتها و حجام و گوز و گرو و سنگ
بختار و گاز و پاره درز و امثال اینها طبابت میدهند - نجوم میدهند - فال میگیرند
فوقیه میدهند - اگر عصبیه و مار کس را گزیده باشند و هم و انس و وارند - و رفع
و رفع زهر میکنند - سایه شایطین را در درختها بکشند - هزار باب است و بتخانه و در هر معبر
پیداشد و هزار سنگ را سبزه و زرد کرده اند بنام دیوسه و در معابر عام فساد
یا نصب کرده اند بعضی خنثی و بعضی حیوانی و کوه را مردان نادان و زنان ناتوان
عقل خایه روزی یا شبی بر اینها عبود و ارادت میکنند و خاچا بهر سبب شیطان را
و گزشتها را میگویند - و چون چادر شد و در حالش چهار می سازان خود بیان میکنند

فلان و زمره فلان شیب از فلان مقام گذشته بودند و صورتی عجیبی نظیر آنها آید و بود و بیمار
 آنها را هیچ سبب دیگری نبود و خزان - زنی میگویند فلان مقام حواس است بسیار ماهر
 و کامل او را می طلبند قال گرفته میگویند بدان سیاه است بر تو یک مربع سیاه و چند دانه
 اینها و چند دانه مربعی و یک نارگیل مقداری زر چوبه و نو فل و گل و اشیا اینها را بسیار و فلان
 مبلغ را بدو من بخانه خود رفته اینها را بکار ببرم و رفع ایذاست شیطان از تو میگویم و منانه
 رفته آن مربع را کباب میگذرانم مبلغ را بشارت میداد و بایاران چنین کرده و دیگر را از جسم
 پیشگان اطلاع میداد که در فلان خانه زنی بیمار است و در قیقت شیطان است که قمار روز و یک بیتی
 که همان شیطان و دانی را طلبیده اند و براسه معالجه و او نیز رنگ و رنگ و نیز یک شیعه
 دیگر مبلغی گرفته میرو - غالباً همان زمان در سیاه را بنمایستند - الغرض نیم با هیچ این
 جبار را بد اکثر نمی دهند که باندک دوائی رفع بیماری آنها را بکنند بعد اعتقاد و باد
 و معالجه او ندارند - بیشک که در با خلق را این فرقی مختلفه گشته اند و جواب هیچکس را
 نداده اند بلکه جواب اینها و همچنین عقیده همان این است که در مقام از او برتر
 بیمار است و رفته بر آنها بوده است که بپوشد و لی بعد از آن که بدان و دیگران را
 گرفته اند و شناها بد دیگران داده اند که آنها جاد و کرده اند - چنانچه زن هندوی همسان
 سن کرد - بیشک هیچ و اکثری تا امر و یکس را نگشته و اگر بغفلت و دای و یکس بیمار
 داده است بعضی و دای مخصوص مرض او باز خواست شده است از او و منرا یافته
 به همه کس و درین ملک و ابله شده در ناک و دیگر هم معلوم است که در این دوائی
 که بیماری طاعون در بمبئی و جاهاست و دیگر شیعیان داشت چه نقشه انگیزی و خونریزی باشد -
 چه قدر مسلمان هندو و غیره شور و غوغا نمودند - خدا الطیف و رؤف بود که آن بیماری
 در حیدرآباد قدم نگذاشت و الا قیامت برپا می شد - چند روز که پیش از وقت بندوبست
 میخواستند که که بهادر این جا هم شایع شود بسیاری از سکنه را با دفرار نمودند و آنچه
 نوشتند همراه بردند و بانی اثنا البیت خود را را کردند - و سبب این نه از خوف طاعون
 و مرگ بود بلکه از خوف و اکران و از بیم این بود که سواست آنچه حقیقت داشت که اکثر

و در غایت آید (آن هم اکثر زن) و اگر کسی باین مرض گرفتار یا آثار این مرض در اوست
 و در ابتدا غایت میرود و علاج میکند هر روز با چیز دیگر و هو می و از روی حمل و نادرانی بان
 کما نسبت پیدا کند - از آنکه خیلی آنها بود - و اکثر آن مرده را از هر سیخو رانند - و در خانه با
 داخل شده و پوده نشینان را از پوده بیرون می آید و تمام اعضا سے آنها را ملا خطه
 میکنند و همچنین بد نظری آنها شناختند - تا که باید بمیریم و اکثر چه میکنند بگذا - بمیریم
 ما را غنی هستیم بمردن و لیکن اگر و اکثر بر مکان ما قدم گذاشتن و چنان میکنند بمیریم
 و مرگ بدست خداست و اکثر چه علاج میکنند - آینه سهی و کوشش و اکثر آن در بمبئی
 چه اثر بخشید - بعضی میگفتند اگر زنان رشتن سلمانان اند و بخت آنکه سلمانان را
 تمام کنند این حکمت را اندیشیده اند - بعضی دیگر چیزهای دیگر می گفتند - آخر مخلوق
 جاهل و از چنان پیغمبر چه بر زبان شان آید می گویند - پس از آن چنان شربت با
 که انگریزی در حیدرآباد زهر در حوضی ریخته بود و او را بخوبی زده بودند - بعضی گفتند
 که دوسه انگریز چنین کردند - بعضی که نقد بودند گفتند که بیچاره عیسوی مذہب فقط
 شیشہ را در حوضی شست بوده است که دیگر دو و در آن کشیدند کس از چنان بگمان
 آنکه زهر در آب الوده سے ساخت او را بے نهایت زده بودند - بالجله چنان انتشار
 یافت این مطلب که جمعی از بزرگان و امرا سے حیدرآباد در مجلسی که بنده تیر و در آن
 حاضر بودم ذکر آن را در میان آوردند و حقیقت آنرا از من دریافت نمودند من
 گفتم که این ها سخنان ابلهانه است چرا که اگر با فرض کنیم که در حوضی پنجهزار سن آب باشد
 و در توله با چهار توله زهر در آن شامل سازند چه مقدار از آن زهر میتواند شامل آب یک
 جام یا کوزه باشد - بیشک از چنین مقدار سے زهر هیچ ضرر یا طفل بکام نمی شود و حال
 آنکه مکرر زیاده از حد بار زهر سے که در جام آید باشد بآن مقدار می که ذکر شد در دیگر
 و اما شامل نموده اند و به چاران داده اند - بنده خود این مقدار زهر خورده ام
 و نه یک روز بلکه دو ماه - بزرگوار سے که حق تعالی شانی زیر لب داشت و بدگر سے
 بنید از زبان کشوده فرمود "آقا صاحب بعضی زهر را بیاشنند که بهین مقدار هم

شریف را میکشند - بند و قاضی با ندیم خود آید جای خاموشی بود و خون تاد و سینه بسته
 نه بر حید را با دو شاید تمام ریاست از اینگونه گفتگو با پیر بود و بعد از گفتگو روایات مفتی
 شهر یا نوآبی عالی مقدار بنده است - علو حضرت - عروض و شسته بوده است که خلق را اینگونه
 بند و بست با ناپسند است و عنقریب فتنه عظیمی خواهد شد انگاه فرمائی رفت که آن
 بند و بست را سرفوت سازند - بلی شکر خدا را باید بجا آورد که آن بیماری در حید را با
 قدم بگذرشت - ثانی آنکه اگر خدا نخواسته آن بیماری درین شهر شیوع یافته بود معلوم
 نیست که اعلیٰ حضرت منع می فرمود بند و بست آنرا بر اگر از عقل و حکمت و تدبیر بدین
 بعید است که بحال خود بگذارد مرضی را که اگر یک شخص را عارض شود در چند روزی محل
 را فرا میگیرد - ثالث شکل نیست که اگر عوام الناس و جهان مخالفت کنند و حکومت
 از بند و بست عاجز ماند و جایار از جنگال طاعون را بکند و خود را از درد مرده دور
 دارد - و سبب هر صورت اگر این آموزنی نفس الامر مخالف در اقوام باشد مخالف انتظام بلکه تعلیم
 عینه و فرخ منصفی پرچم پا و شاه و حکومت است - البته جهان را که از بند و بست
 نیک و حقیقی بلی اطلاع اندر اندر اندر میگذرد نه بند و بست میتوان کرد اگر هیچ هیچ
 نیز واقع شود و جهالت خودشان سبب آن است
 آنچه تا اینجایان رفت در شش از ضرر و از خطر از همان بود نسبت و اشت
 عوام کالای تمام - و سبب باید دانست که در این سلسله بسیار است هم شامل اند که بخت
 بیغی صاحبان کرد و مال بسیار شدند و بیغی تجار عالی شان اند و برخی امر او بر گاه
 و صاحبان جاه و منصب اند و حتی اینکه اراکین و امنائے دول سلطنتی است و اسلام
 میباشند و سبب یکی از لباس عقل و دانش فارسی اند و لغت را از بی فرق نیارند
 و سر را از بیژن شناسند - و ابداً اکثرت دولت و ولایت نمی کند بر اکثرت فهم و هیچ وجه
 من الوجوه جمع مال و مال نیست بر آنکه صاحبان مال و دشمنند و از جهان با خیر است
 و علم اجتماع مال فقط منحصر است بدو سه چیز و بیس - البته اکثرت مال و جمع آوردن
 در میان اقوام تربیت یافته جهان از اکثرت علم و بیگانه علم است - و سبب بر خلاف و دنیا

انواع کبریت نایافته که از اجزاء ماسله نایکم کثرت و وفاداری با علم یا کثرت علم و همت
 نیست - آنچه حکام و بزرگان میباشند غایت دولت و کثرت آنها از علم و جود و خلق
 نیست و آنچه مردم بازار و تجارت پیشه اند غایت از جمع کردن و نخوردن و امساک است
 شد پس هر کس که با بدو اله با هم خوانده یک در جن قوطی کبریت (دو سه سلاخی) میخورد
 به روی میسد و چون پیشه این چالاکان و شیاری را دارد که آنها را کم و زیاد کند یا نذر
 قوطی میکند و اگر و گوچه و بازار گشته تا شام میفروشد - شاید از آن یک پیسه را میخورد
 و چهار پیسه را برایش خود فرید میکند - و در دیگر سر مایه ایست پیسه میشود و بر آن
 شوالی یک ماه و سه روز و پیر جمع کرده و بقیه زیر بغل میگذارد و با چند درهم مال و چند توبه
 و چند جرات و اشغال اینها و در کوچها میگرد و میفروشد - چندی بعد مال بتجاره او
 زیاده شده و یک گاو هم میخورد و صندوقه رابع بعضی از اینگونه اجناس و بعضی با چها
 و غیره بران نهاده پاسه پیاده و برهنه به جنگها می آید اگر بران میروند - در بین دو
 سه سال و گاهی باز میکند و میشود مردی سوداگر و سه هنوز همان حالات اول
 و همان خوراک و پوشاک نخستین - با جمله سنگا میکه صاحب لکها رو به هم میشود هنوز
 صورت ظاهرش از حالتی بهتر نیست و خوراک و پوشاکش نیز - اگر چه در میان بعضی
 از عوام اینها هم کفوان خودش صاحب اختیار و مرد عالمی شایسته است و سه و زن و
 بزرگان و خود میدان قابل آن است که در طریقه جایش و بسند و توبه جوی بگردنش
 انگیند مانند همان شخصی که چند روز پیشتر وفات یافت - یک سکه آتیم بر صاحبان
 دانش و طبقه اعالی و خواص قوم +

صاحبان دانش در میان ما اهل اسلام تا پنجاه سال پیشتر فایده علم و اهل
 شرع و مذہب بود و ندانند بعضی از حکما و ادبا و مطلقا کسی که عربی خوانده بود علم
 و علم و دانش خود را در عربی حاصل کرده بودند و آنچه اهل هند بود و در فارسی یا هر دو عربی
 و فارسی با هم - در زمانه که نصایح و بهما لک استیلا یا فتنه و فتنه و فتنه
 و این نیز مجبور ساختند که اسلحه آنها را بیا بوزند و علوم آنها را از یاد بکنند یک نفره دیگر

نیز خود مستعد از اہل دانش و تدبیر

علما کے مذہب اسلام غالباً عموم خلق را تخریص و تخریب نمود و ہندو ہندو
و ہنساہنہ ہنساہنہ روزہ و دامن زکوۃ و احسان و اتقان و خیرات و مہترات و امثال
انہما و سہ اہل ہندو کی عفت و تمیز و محلو ط بہ تعصب و متعصبیت یا دیگر مذاہب و مذہب
و اہل فرق و سلسلہ و زلف و کلام و حکما سے نسبت خود نشان چرا کہ انہما کا غرور و اندوہانہا
و اہل مذہب سے از تمام کتب سماویہ و احادیث و اخبار و بیانات ہندو و ہنسیا
و امریہ و حکما و چیزیں کہ گرفتہ بودند و تسکین انہما بود و غرض از آخرتیں جهان
و اشراف مخلوقات بود و عبادت بود و عبادت نیز منحصر بہ اعمال سابق الذکر بود
و بس۔ اگر بنا چارہ ذکر سے از کسب کمال ہم نمودند چرا کہ انسان مدنی الطبع و محو
است در کسب پیشہ و تحصیل قوتی برای خود و جمعی دیگر این ہم منحصر بود و دیگر
و تجارتی۔ لیکن البتہ جنگ با کفار و فتح ممالک آہنا و غارت مال آہما ہم بکار آید
عبادت بود بلکہ اعظم عبادت بود کہ در ان ہم فال بود و ہم شایعین ہم بر ترقی خدای
چون از دشمنان خدا بود و ہم بدست آوردن مال آہنا بہر ہیج وجه و چوہ از
سائر مذاہب و ہندو سب چیزیں ہم رو میا سوختند۔ دیگر علما و اسلام سواسہ اہل شریع
اگرچہ وجود آہنا کا عدم بود و از علوم آہنا نہ خود فائدہ ہمیر میگرفتند و نہ سائر خلق آہند
البتہ چیزیں از اخلاق میگرفتند و نہ نوشتند

اول۔ باید داشت کہ ہندو اخلاق را بالا جماع بر سہ قسم منقسم ہتوان
کرد

(۱) عبادت بود۔

(۲) پاک و پاکیزہ ساختن ذائقہ صفات و خصال بودند و بتل ساختن آہنا
بہاد و حمایت۔

(۳) آن امور سے بودند کہ نسبت داشتند بوضع زندگی و تمدن و کسب و
کمال و تحصیل دولت و حفظ دولت و بندوبست مدینہ و امثال انہما۔
بالجملہ انہما (سواسہ عبادت کہ بموجب فوق اہل شریع فی آسوستند)

مجموعہ انفاستے بودند یعنی - بسیار تو آخرت علوم انہما و تحصیل و پیرایہ ایہما اند
 و جب ترقی خلق آشد نشدند و نمی نمود چنانچہ باید و شاید - این بزرگان و صاحبان
 این علوم و آسوزندگان این علوم و پیرایان این علوم همه بیکار محض بودند و این
 علوم ہمہ چیز با سستے بودند و ہر ہوم و ہر یک کار و بیفائدہ و آسوختر و دشوارتر
 بوج و پاد رہوا بودند - اگرچہ ہمہ اہل اسلام را عقیدہ این است و ہمیشہ عقیدہ این
 بودہ کہ چند آن کہ علم و ہنر و کمال در میان این ملت بودہ و شیوع داشتہ و رہا
 هیچ قوسے بنودہ و نخواہد بود - و سہ این خیالی بیان است در اسلام و اہل اسلام
 ہیچ بنودہ و ابچہ بودہ از قدما و طوایف و اقوام دیگر گرفتہ بودہ اند و آن ہم انفاست
 یعنی و آن ہم امروزہ و م است - اکنون بندہ چند مثال میدہم کہ معلوم
 شود و وضع علوم و فنون و حکمتہا و ہنرہا و اخلاق و تمدن چگونه بودہ است و رہا
 ما مسلمانان و فرامد آہنہا نیز چگونه بودہ و آہنہا خود چگونه ترقی داشتہ اند و حالت خلق
 و رہا تا بہر غایت در ترقی بودہ - مسلم است کہ غالب و قریب تمام علوم ما نقطہ
 بنام معلوم بودند و بیکار محض - معذرت از این علوم کار آمد و در ہستمال بودہ
 یکے علم طب بود - این علم طب بہر درجہ و کیفیت کہ بود از ابتدا خواہ کامل و خواہ
 ناقص (و شک نیست کہ بکلی ناقص ہوا چون اہل اسلام از کتب یونانیان اخذ کردہ)
 تا امروز احد سے بہتر بال کسی چیز بر آہنہا نیفزودہ - ہیچکس در میان ما
 شے یا یک و را را امتحان و آزمایش نکردہ و مانعی دانیم کہ بچہ ضابطہ و قانون
 خواص شیاد را دانستہ اند - ہیچکس را علم تشریح معلوم نبود و امروز ہم معلوم نیست
 و ضرورت ہم در آن ندیدہ اند - علم کیمیا کہ خواص شیاد از آن معلوم ہر روز
 با واسطہ آن شناختہ میشوند تا با امروز در ہستمال بودہ است - ہیچکس را
 اکسیر و ابد آکسیر را نیافتہ و کورہا و آرزو سے دیدار آن مردہ اند و ضرورت
 مشاہدہ جمال اورا نگورہ شدہ اند - پس برودت و پیوستہ و خشکی و تری و سردی
 و گرمی و قار و رہہ و کیفیات بعضی کیفیات معاد خشا و غیرہ و غیرہ ہمہ انفاست یعنی بوج و پاد رہوا

بودند و واقع چنین بودند - یک حکیم صاحب چند ماه پیشتر در محل بنده
سکونت گزیده و بدین واسطه در وازد امکان خود نیز جهت اطلاع خلق پیشتر نشسته -
از نگاه دختره بسته داشتند بیمار بود و پس از معالجات خود محیه بنی خان را که در طلب
شود و مگر چندین معلوم میشود که کارانه گاه گذشتند و در هر یک در همین خیر آورند که
و غشاء انتقال نمود - اگر چه بر بنده سال معلوم نیست که بی سی آن زن به بوده
و سه به پسر من گفته بود آن زبان علی مادر خود اثر نمی کند و این هم حسن بونج یعنی
است - ولیکن لغز را که در با دشمنان ازین علم کم پیدا حاصل کرده اند و همه روزه
حاصل میکنند

و دیگر علم بخود بود - این علم فقط برای تعیین ایام و اوقات مسعود و نحس بود
و این هم اهل بوم یعنی - ابدان کس را از انجم و استرس سیرا و طالع می شود و همه از روی
پیرا و سجاد و شمس و انجم نیز باور می آید و سید طبع را همیشه با اینها مشا و شمس و انجم
و بدستور اهل اینها عمل کردند و نتیجه آن این بود که خاندان همه بنویستند منتظرش شد
و همه شاک سیاه نشسته - و دیگر به تدریس اخلاق بود که غالباً همان چیزها بود که در
گهستان و بوستان و اخلاق نامحرمی و اخلاق جلای و اخلاق محسی درج هستند
همه بروج و جمل - مع ذلک اولاً اگر بموجب آنها عمل می نمودند بختی که دولت آنها
باقی زود به منتظرش نمی شدند - و این کتب اخلاق مانند صفات حمیده و را حقه
است و نه صفات ذمیه را غایتی - و در اکثر جاها هر دو مخلوط هستند و در واقع صفات
ذمیه نیز شامل صفات حمیده محسوب هستند و مدح شمرده شده اند - مثلاً دروغ
مصلحت آید و مدح است و حال آنکه بجهت نهایت مذموم است - پس تا کجا ما را غایب
کنیم که این همه لا یعنی بوده اند و دیگر سیاست و تمدن بود - اینها نیز چون دیگر علوم
نست و لفظی بیش نبودند - اگر ما فرض کنیم که جوانی را و آن هم شاهزاده و مصلحتی است
کتاب به پیش روی دهند و او را آموزد که با شاه راجین صفات حمیده و جهان
خضالی پسندیده و کار است و هر چند که این صفات و خضالی در نفس خود ناتوان

استند و لیکن آن پادشاه بعد بلوغ رسید و دانست که خلق ملکی غلام و بند و زنجیر
 او میباشند و مطلق الفسان است و اختیار کامل دارد که بکند هر چه میخواهد و ابد آن گاه صبر و
 ندارد و جوابد و احدی نیست که بچسبند و زهر و مژدن و سوال کردن نیست حالا معلوم
 را در مجلس او راه نیست و یاران او همه او باشند و در تلاش اند و تمام روز و شب است
 لا یعقل افتاده یا در کوچه و بازار میگرد و در هر زنی را که دید دست تصرف بر او دراز کرد و هر
 پسر و دختر را که یافت چشم میخورد و بر او بازمیخورد و آلوده و امین ساخت و بر هر شخصی
 مالی سراغ نمود و زود و تعذبی از او گرفت و چه کارها کرد که حق پیدا نمود آن کسان که بر آنها
 آمده و من از همان اشخاص بے غیرت و ستم که مدعی من شوند چرا که آنها خوش اندازند
 اینگونه اعمال - باری چون چنین شد علاج آن چیست و چاره او را چه اندیشیده اند بایچ وجه
 معلوم نیست - شاید پادشاهی غلام حبشی باشد - شاید راه زن بوده - شاید مادر او از
 قوم دهن بوده - شاید پدر او دزد بوده - شاید پدرش تنگ بوده و این سفاک و دهن
 طبع برآید و در حال پاکستان و بوستان و اخلاق جلالی در وجود او اثر نماند
 علاج او چیست ؟ - هیچ علاج ندارد - مان سبب این است که خلق بے دانش و غیرت
 با وجود آنچه بر آنها وارد آید میگویند - "پادشاه دست خود میداند - اگر چنین کند چگونه
 پادشاه است - این چیزها همه لازمہ سلطنت و بزرگی پادشاهان است و در
 مملکت عظیم ایشان بزرگترین دشت و پادشاه (اسپه اطوار) عظیم ایشان و
 هر دو جوان فرما شود اسکی میکنند و بے بر و نفوذ دستور العمل اخلاق جلالی - الغرض از آنها
 بود حالت اهل علم و حکمت و تفصل و پند و تهذیب اخلاق ما و یا ما پیشین - انیک
 آنم بر سر فرقہ جدیدی که تازه پیدا شده اند و در واقع وضع آنها و حالات آنها را میگرد
 نیست براتب بهتر است و نیز علوم آنها

فرقه نانی از طبقه اعلا سے اہل اسلام این زمان کہ ما آنها داخل علماء و فضلاء
 و بزرگان قوم و ملت میخوانیم و شمار کرده ایم و یک لحاظ بیشتر از سایرین است از خواب
 غفلت بیدار سے پیدا ایم و چشم و گوش آنها را از دیگران زیادہ باز بیدار ایم و ایم

باشند اینها گساسته هستند که درین زمان که کون درین مرتی است و بواسطه زور و مستی
و در دست و تجارت اقوام و رنگ بعضی بیشتر مختارند و بسیار وسیعتر مجبورند که گساسته
علوم مغربیه این زمان را تحصیل نمایند اگر چه بحسب لباس و اکل و شرب پیشارند
و بدعوسه و پنداره خود در تهذیب و کمال نیز بسیار اندوخته و در واقع بسیار معدود هستند و
ازین معدود و نیز بیچ و جبر من از جود توقع مایع نیستی آید و نخواهد آمد - اینجا چند
استند مهم که انکشافات اینها لازم نماید -

اول - اینکه چگونه این فرقه زیاده از خواب غفلت بیدار شده اند یا بیدار شده

باشند و چشم و گوشش اینجا زیاده بار شده یا بیدار شده باشد -

ثانی - چگونه بعضی بیشتر مختار اند و بسیار می بیشتر مجبورند که گساسته علوم مغربیه
را تحصیل نمایند -

ثالث - اینکه چگونه اینها بدعوسه و پنداره خود بسیار اندوخته و در واقع معدود
استند -

رابع - چگونه توقع مایع معدود و هم بعلل منی آید -

(۱) چون در قدیم الایام یعنی تازمانی که سباب مسافرت چندان فراهم نبود

و طرق آمد و شد و اختلاط و استزاج و تجارت خلق اندر چندان کشور ده نبود

که امروز است مردم غالباً سفر را نقطه از سفر می پنداشتند و مسافرت زیاده

از حد محبت بود و بسیار کم کسی از خانه خود بیرون می آمد یا اقلاً از ملک خود غایب

میشد - و اینهم غالباً براسه همان پنج کس بود که سعدی در گلستان خود میفرماید

شش تنم که هر یک را رسید غم ز دو بارگاه ساخت یاد و دیش که هر یک را شب شد آنجا را

سکای خود و دست و پیر برد - امروز با واسطه ریل و چهارات آتشی در کمال

آسایش و آراسته و بیخ بسیار اندکی هر شخصی بهر درجه و حالتی که باشد هزار

زینت مسافرت را که در این کوچه ها و آفات و مخافات بجهت نهایت

باشد و در هر روز می کنند اگر چه پیش ازین بایستی که با کمال مشقت و تحمل آفات

در خاطر است چهار ماهه می کند بلکه ساسی - شامی چهل سال پیش ازین پنج هندوستان
 بموجب کتاب و آئین خود قدم در دیار نمی نهاد و ساسی امروز هندوستان به امر حکام
 یورپ میروند و گرو عالم سیاست میکنند - پس مسافرت به مشاهد و محالطت ملل
 و مذاهب و اقوام مختلفه را لازم ملزوم افتاده است فزایش عقل و دانش و تجربه
 و تهذیب میوه

(۲) کسانی که بحسب ظاهر حکومتی از خود دارند و اینان مجبور هستند که اسناد
 و علوم اقوام دیگر را تحصیل کنند مثل اهل ایران، ترکی و مصر و غیره و اگر تحصیل
 کنند غالباً وقتاً و براسه خود نمائی است و البته فی الجمله هم در آن لزوم می بینند
 یعنی فی الجمله هم مجبور هستند - و ساسی که در تحت حکومت ساسی غیر مستقیم
 مثل سلطانیان هند که مجبور اند زبان و علوم انگلیزی را تحصیل کنند هر چند که تا
 چند سال پیش کمال اکرا و داشتند که بیامون زبان و علوم انگلیزی شوند و چون
 انگلیزان آنها را مجبور نمودند و ابواب آب و نان را بکلی بر آنها مسدود نمودند
 شروع کردند تحصیل آنها و لیکن یکایک از طرف اذیت می نمود و بطرف تفریط
 یعنی که اگر چه تحصیل لغت و علوم انگلیزی را بسیار بسیار میروند و بیرونی کردند
 لباس و خوراک و رفتار و کردار بیرونی انگلیزان را جمع کشور و جم غفیر سربایان
 فخریهات و ناز و ادا و خود پسند و البته حصول زر و آبر و نان خود داشتند
 بعد و ساسی براسه نام و آرزو و خود پسندی و مغافرت به لندن میروند و با پسران
 خود را به لندن و کترینج می فرستند و اینها چند ماهی یا چند ساسی که در لندن
 ماندند انگلیز بخت شده مراجعت میکنند اگر چه بحسب دین و مذهب هم بعلم
 و تهذیب اخلاق و سبب زبان و لباس و گاهت کلاه انگلیزی از سربایان و
 نمی شود - دین و تهذیب را که در وجود اینها ناست نیست چرا که اینها انداختند
 علاوه بر اینها تحصیل علومشان نیز بکلی ناقص و محض براسه شهرت و آوازه
 و مغافرت است

(۳۰) اینکه اینها بدو رسیده و پیش از خود بسیار در پیشگاه و در رفیع سعادت و دستند ذکر
 این در فقره ثانی شده. اگر ما برود و در پورتهای یونیورسیتی با ملاحظه کنیم معلوم
 میشود و بر ما که چون هزار هفتاد و در هر شعبه علوم معتزله امتحان داده گایا به شده
 اند ده مسلمان هم امتحان داده اند و در درجه ها و علوم ابتدائیه سافل و کتب
 یکنه یاد و در علوم عالییه گایا به شده باشند. و این یک کس یا دو کس یا ده کس
 و زشت تر کرد مسلمان بیاشنند. فارسیان هفتاد و یک صد هزار یا یک کس کمتر باشند
 و سه هزار سال از میان آنها اندک کس مرد کامل فاضل بیرون آید و در هر شعبه
 از علوم و معانی آنکه مسلمانان هم پیش از این شش صد کس پیدا شدند و از اینها در سال
 کس کامل هم بیرون نمی آید. فارسیان بنا بر سیر مذکور مسلمانان بجای آنکه گزیده و اگر
 کرد و از اینها بطریق مذکور بر باد می شود و اولادشان بود و فقره و مسکنت از علم و
 بهر محروم اند.

(۳۱) اینکه توقع ما ازین مسدود هم بعمل نمی آید. عرض ما این است ازین کلام
 که این مسدود و را خواهد بود و همین کس که تقسیم شده اند در ملک خودشان بحال خود بگذرانند
 و خواه اینها در یک جا مجتمع سازیم یک شخصه کامل از اینها بیرون نمی آید که ما او را
 کامل و واقعی بشماریم بنا بر اراده و عرض خود یعنی امور دنیوی و سیاسی. کامل و واقعی
 بنا بر عرض ما بر دو قسم است. یکی آنکه در آن فن که از آن تحصیل نموده کامل باشد یعنی
 اگر در علم ذاکترین تحصیل کرده و اکثر کامل باشد. اگر در علم هندسه کار کرده است
 مهندس کامل باشد. اگر در علم ریاضی یا نجوم یا کیمیا یا فقه یا طب یا تجارت یا پولتیک
 یا سیاست و تمدن یا تدبیر منزل و غیره و غیره کار کرده است در آن علم خاص
 که کامل پسیده باشد مانند یکی از اینها اگر یکی یا دو از آن علوم را تحصیل نموده -
 دیگر آنکه کامل باشد در تحت این کلام که دین و دولت و امور بیاشنند یعنی با وجود
 نایست او در علم و امور و نیست به تمیز و اخلاق نیز کامل باشد. پس اگر این تر
 یا تمیز را تمام جمع کنند بجهت اصلاح حال دین و دنیا که تمام مدت اسلام با اقل

خلق یکی از مالک اسلام ابدی نیست و احتمالی نیست و که بتوانند از عهد و این کار بر
آیند - رنده بکمان اعتماد میتوان گفت که از این معده و فارسی پسند امکان دارد و احتمال بر
که امروز تبعی گزیده شوند که بتوانند در ملکی حکومت و فرمانروایی شود و بکمال نیکی و برودت
عالیه اهل فرنگ و له از کلمه اهل اسلام این توقع را نمی توان داشت و منسیر ممکن
بنماید +

اگر ما بخواهیم تحقیق نماییم در عکس و مصلحت خلقت انسان یقین هست که بدین
آن بانی نخواهیم برد - و له بظاہر خداوند علی اعلا فرموده است که من جن و انس را خلق
نموده ام محض برای عبادت - علماء و مایتر همین کلام را تمسک خود نموده اند و مایتر
همین کلام را تمسک هستیم و پس - ولیکن هنگامیکه علماء و مایتری نهایت عرصه این کلام
محدود و محصور ساخته اند و محدود و محصور میدانند باین نهایت عرصه این کلام را
و وسیع میدانیم و در واقع وسیع هم هست - عبادت مراد نماز و روزه و زکوة و عبادت
و ازین قبیل چیزها و اعمال نیست بلکه مراد این است که انسان بموجب عالم طبیعت و مختلف
حالات و مقتضیات که لازم لزوم نیست در زندگی و در نیت او افتاده و بر وفق و دستور العمل
و ضابطه عمل کند که آنرا دستور العمل غذائی یا شریعت می نامند - مثلاً خداوند تعالی
انسان را شکم داده و او را محتاج بغذا کرده و مجبور است که براسه حصول غذا سعی
نماید و آنرا حاصل کند - پس تحصیل غذا هم اگر موافق شرائط آن دستور العمل شرع
باشد عبادت است مانند سایر عبادات ظاهریه - ولیکن هنگامیکه شخصی غذا را
براحت خود حاصل کرده اگر آن غذا را هم زیاده از حد بخورد نقصان بوجود خود میسرساند
و این هم از دستور العمل خدا و شرائط خوردن آن غذا خارج میشود و خلاف امری
خدا و خلاف عبودیت است چنانکه فرموده است اسراف کنندگان برادران
شیاطین اند - و این غذا را هم که تحصیل آن شخصی محنت کرده و ریخت پرده سر
موسه بن دیگر نیست جز آنکه مساو کند یا چیز دیگر یعنی بدینگونه بدین دروغ
چیز دیگر که شخص دیگر محنت کرده و ریخت کشیده است در حصول آن برائے یک

مقتضای دیگر است زندگانی خود با حوائج شخص اول و دیگران - درین صورت
 اگر سر و سگ از حاصل محنت یکدیگر را دیگر بگیرد خلالت دستور العمل ندارد خلالت
 موجود است و همچنین شخصی که محنت کرده و چیزهائی حاصل آورده از اندازه اجازت
 ندارد که بکس بدهد یا براه دیگر صرف کند - و کان ذلک سر از عبادت و بندگی
 خدا چنان است که بموجب دستور العمل خدا عمل بشود - و لیکن آن خدائی که حکیم
 علی الاطلاق است و انسان را بموجب کمال حکمت خود خلق فرموده و دستور العمل
 او نیز بر وفق حکمت باید باشد و الا حکمت او خالی از نقص نخواهد بود - انسان
 بطوریکه که خلق شده اشیاء خام را نمی تواند خورد و پیچیده نموده مانند پهاطم و سایر
 حیوانات پس ضرورت است طبع اشیاء - انسان با طبع لباس و کار دارد و باید
 لباس بپوشد - و لیکن بیشک مصلحت و حکمت خداوندی نبوده است که انسان
 اشیاء خام بخورد و بدون لباس و در سردی و گرمی و مکان پست و زیر آفت
 مخلوقات خلق کرده است او را را با وجود این شرافت از همه مخلوقات خود متمیز
 تر نموده - و هم از حکمت او خارج است که همیشه شرف مخلوقات بخواند و با وجود
 حالت همیشه کی نفع عبادت او داشته باشد و نخواهد که او را بشناسد - پس
 اینها همه لازم غرض یکدیگرند و همه عبادت اند و همه را باید پیروی نمود بموجب
 دستور العمل خدا - و از این هم ثابت کردیم که دین یا شریعت یا دستور العمل
 خدا یا هر چه دیگر که نام نسیم آنرا بداریم بوجه سن الوجوه مانع ترقی اشرف مخلوقات
 و مقتضیات ترقیست و زندگی او نیست بلکه محض برزخ است ترقی اوست و انسان
 باید در هر چه لازم غرض ترقیست و زندگی اوست خواه دینی باشد خواه دنیوی
 پیوسته ترقی کند - پس اگر با گوئیم شرط زندگی انسان عبادت است و شرف
 عبادت معرفت و شرط معرفت علم و علم حاصل نمی شود و جز به طاعت کتب و هر قدر
 که کتاب بیشتر باشد معرفت هم زیادتر شود و و اشرف کتب متعدد و در هم منطبق
 است بدولت زیاد و تحصیل دولت زیاد هم لازم است اینهمه کیفیات اما ترقی

میدانیم و ابداً شرع مانع اینها یا حصول اینها نیست - بے هر گناهی که ما خلایف شرع
کنیم آنجا شرع مانع است ما را و پس - بعبارت اخیری خیرات کردن عمل نیکی است ولی نه
از مال و زودے خیرات کردن +

حالا سنی آئیم به هر مطلب دیگر سنی - آیا هنگامیکه رسولان خدا آمدند کتب
آسمانی را آوردند بعضی براسه دین آوردند و براسه دین آن کتب را آوردند که خلق خدا
تمام روز و شب و در همه حالات و براسه هر مقتضایی از مقتضیات زندگی و زیست و
عبادت کنند - و همچنین پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم هم بعضی براسه همین رسالت
فرمود و قرآن هم بعضی براسه همین نازل شد - آیا در اوردن خدا نبی و یا آباء نبی و یا
خدا امتحان نمیدانست که در اندک زمانه ممالک بسیاری در قبضه مسلمانان می
آیند و خلق بسیاری داخل این دین میشوند و لازم می آید حکومت و نظام ریاست
و تمدنی - نه بلکه اگر پیران هر دینی است پیغمبری منحصر بود و فقط بعد کس یا چند
کس بیشک در میان آن صد کس هم تمدن ضروری سیاست لازم و مردم بود - و کتب
فرمان خداوندی که رهبانیت در اسلام نیست خلق را یعنی همه امتها) بایستی صندن
باشند یعنی گوش نشینی و ترک تجربه کنند بعبارت اخیری یعنی در میان سایر خلق راه
بروند و سعی و جهد نمایند براسه حصول ثانی که شکم آنها را پر کند و جائه که حق آنها را
دفع نماید و معلوم است که بجز و یک مرد با زن جفت شد طفل هم میرسد و نکاح و اوری و حفظ
او هم بر دوش پدر است و پدر البته قدرت آسمان دارد که هم براسه تحصیل ثامن صحت
کنند هنگامیکه شیئی خالی است و هم براسه ثامن صحت کند که شیئی مملو می شود - پس شرع
آن صحت اولین را براسه مرد قرار داد و این صفت صحت را براسه زن +

اکثر اهل اسلام یعنی جمعی آنها از هر سلسله و طبقه که باشند چنین اعتقاد دارند
و سنی پندارند که شرع چیز دیگر است و قانون چیز دیگر و سنی نمیدانند که شرع همان قانون است
و قانون همان شرع - در لغت شرع بمعنی راه راست است و راه راستی که حق تعالی پیدا
کرده است براسه بندگان خود - و فقط قانون را سنی نویسند اصل آن راه می است

جستجو در دوزخ که صورت آنها را

در اینجا چنین است لغت لاتین است () که هم به معنی سطر است و هم به معنی
عنوان است و در حکام و مینیه +

بر هر عطفی معلوم است که اگر چه فقط دو است معنی یک است و اگر معنی هم در آن
مراود و نحو ایک است مثل دم و انسان که اگر چه معنی لفظی آنها دو باشد معنی حقیقی آنها
یک است همان چیز را و است - و کتابی که هم در میان ما است که قوانین نام دارد -
و مراد از قانون فعلی است مستقیم که باید بندگان خدا و در آن خط قدم زنند و را موردین
و دینا سگ خود و لیکن چنان همیشه و ششام میگویند و لغت میکنند بر قانون و میگویند
قانون ناشرع است - و لیکن مراد از قانون کسانیکه امر و میگویند و معانیان در آن
پیدا شده و در واقع پیرو می کرده است شرع را یکسان و بر یک و تیره یعنی آن زور یا چیز
دیگر که خلق را مجبور سازد و مجبور دارد که همه از شاه گرفته تا کدام از آن راه را
قدم پیروان گذارند - آنرا میگویند قانون - انیک شاسه داده میشود که نادانان خود را
هم گم کنند - شریعت بهتر از عقل است که بموجب اصول و عنوان بطور چند سگ کشیده شده است
از جای بجای فرستاده و فرستاده و بنظر مستقیم میرود - مردمان بسیار در کارها
نشسته اند بعضی در فرست کلاس یعنی درجه اول یعنی در سگ کلاس با درجه
ثانی و بعضی در درجات فرودتر و همچنین بارها سگ بسیار در سامان بحساب از این
مسافران و سر نشینان در این گاوها بسیار شده بعضی مثل از جواهرات قیمتی و بعضی
از زو سیم و بعضی دیگر از علف و گاو و همیه و زغال چیزهای بسیار کم قیمت - آنها
همه باید از جای اول محل ورودان شوند و بجای ثانی نازل گردند - حالیکه انجمن
لازم است تا اصل اعیان آن است که بنزد خود اینهمه را جاری و ساری دارد و در
این بریل تا برسد بمنزل مقصود و در آنجا آنها را نقل نماید و سگ این انجمن هم
شتمل است بر اعضاء و اعضاء و اشیاء بسیاری که بموجب قانون و ضابطه حذی
ساخته و پدید آمده و آمده اند که اگر یک عضو یا جزو یا شئی ملزم می آید آن ناقص
باشد بکل حرکت آن انجمن و عمل و نقل این همه خلق و اشیاء غیر ممکن خواهد بود

هان باید دانست که همیشه ریل در میان ما بوده و همیشه این اشخاص را شایسته و سزاوار
 بوده اند که از جاسی بجای برودند و لی گاهی تا امروز انجمن نبوده است و راهل و سلام
 که اینها را کسان حرکت دهد و بمنزل مقصود رساند - ولیکن هنوز این همه چیزها کفایت
 ناقص هستند اگر چه انجمن هم باشد و آن این است که ششصد کمال ضرور است که آن
 انجمن را حرکت آرد - اکنون این مطلب در اینجا باشد تا در مقام دیگر به خوبی ملاحظه
 و واضح تر بیان شود +

در اینجا یک نکته بسیار ناگزیر بنظر بند است که قابل ملاحظه و تاثر همه اهل اسلام
 است خصوصاً آنها که دعوی سیکنت که صاحبان دانش میباشند - اگر تمام مسلمانان
 جهان را که بطور تمیز بیت و پنج کرده میشوند در یک میدان و بعضی جمع کنند و هر که
 بخوابد بکمال وقت و تدقیق در میان اینها گشته سیر و ملاحظه نماید و بدو دفعه لباس
 و اکل و شرب و نشست و برخاست و گفتگو و مشارب و عقاید و خرافات و توهمات
 آنها بطور کمال و کماکان پس از آنجا بصره و دیگره و دیگر نصایر میباشند و آنها
 نیز بکمال وقت ملاحظه کند می بیند که از زمین تا آسمان فرق دارند و هیچگاه سیک
 نان در زمین هستند نصایر در آسمان میباشند - مثلاً مسلمان چین و تاتار
 و ملایه و برتا و هند و افغانستان و قفقاز و شام و عربستان و ایران و هند و آفریقا
 و زنگبار و غیره و غیره و در بعضی ممالک مسلمانان چندین سرزمین خاص مثل بنگال
 و اندونزی و ویتنام و سهند و اندونزی و کن و غیره هم در یک لباس هزارها تن
 و تمام در رسوم مذہب و عقاید و پیروی مختلف علماء و مردم ایران و مرشدان و توهمات
 باطلانه که با اختلاف دارند و صحبت و گفتگو و اعمال و اعمال اینها مرد و زن
 خرافات و توهمات بمعنی استغفاره همه بهت بیعلی و جهل است - و کسی که آن نکته را
 خود را استثنای سیدارم نه چنین است من جز اهل ناس عیاشم و پزیرا بدو است که
 در آنچه غرض من است تمام خلق جهان سواست نصایر میباشند - در میان نصایر
 نمی آید و معلوم نیست که امروز علم یافت شود یعنی چنین نیست که آنرا از جوانان

خود باشد پناه بر خدا - فقره این است که اینها آنچه دارند فقط بلیا من است و خود
 که نقل کرده اند از نصارا و کمالی که در وجود اینهاست فقط آن است که طریقه معلول
 در اینجا می بیند اندر اگر است اینها شش مجتاج بوده اند عاقبت مالک کجا ز پیشوند
 خصوصاً که اگر دست آنها بکار و چیده شد شود و خصوصاً در ریاستی که مانند جید و با
 و کن باشد - از این سخن و نشان بنده بسیار است را بچشم خود ملاحظه کردم در این
 ریاست یعنی که با سه و دیگر هم ملاحظه نمودند - لیکن این اشخاص عاقبت الامر
 بعضی بکمال بیعتی و شایع و عمالی خود را بگویند و بعضی بکافات و اعمال خود
 بکمال بیعتی از ریاست و شایع شدند - العرض اگر کسی بخواهد کس یا ده کس
 از اینگونه اشخاص کمالی شایع این را تمام را خواه در ملک ترکی باشد خواه در ملک
 ایران و خواه در هند و جاهای دیگر بگوید که اینها یک صورت جدیدی و اولین
 خلعت را وجود و چیده که ریاست اسلام با ضابطه ماند امکان ندارد و اینها این
 است تعداد و قایمیت انداز دارند - و این حال باز ابتدا که اسلام چنین بود و تا قبل
 چنین خواهد بود - همیشه سلاطین ما خود مختار بوده اند و همیشه از اکبر و دنیا
 دولت آنها از قبیل مردم بوده اند +

اگر چه سلاطین زیاد از حد طاعت بشیر است که قلم و کاغذ بسیار
 نمی شود و نمی بنده در این تمهید یک فقره دیگر می نویسم - این فقره این
 است بهترین کتب که بالفعل در میان ما موجود است براسه را بهائی و در
 سلاطین و پادشاهان مالک کتاب کلید و دست است یعنی انوار السبیل که از قدیم
 با نام بوده و آنرا حکما که هند تصنیف نموده بوده اند و سلاطین هند به
 نهایت آنرا احترام میکرد و اندر و پادشاهان خود مانند گوهری گران بها
 حفاظت می نمودند و آنرا انوشیروان عادل هزار رقت و کلفت بدست آورده
 حکم نموده بوده است بهر سه آن در زبان درسی و پس از آن بفرمان دیگر
 سلاطین عرب و خیم نیز تحفه لغات ترجمه شده - بیشک ریاست بنده این

که شاهزادگان و امیرزادگان پسران آغا و ناس اهل اسلام را لازم و
 مستحق است که این کتاب را بخوانند و مطالبه کنند و همیشه با خود دارند چرا که به نهایت
 خود و حکیمانته نوشته شده است و آداب و ادب و تدبیر و سیاست
 تألیف نهاده و در این کتاب بجز بی معلوم میشود که تا کجا معلوم اهل عالم و مصلحت
 مردم شرق و زمین کمال داشته اند در علم تمدن و سیاست و تا کجا بوده است پایه
 دانش و فهم و درایت که بنا و چگونه بوده است و فتح تمدن و ملک رانی - و نیز اگر ما
 این کتاب را نیز آن قدر قرار دهیم معلوم خواهد شد که با وجود کمال نقص در حصول
 آن اگر بر آن عمل میشد و احتمال کلی میسر و که بر آن عمل میکرد و اندیشه افتراق کلی
 باید باشد در دفع تمدن از سینه قدیمه با و فتح تمدن این زمان که بجای این معلوم
 هم بر طاق لبان نهاده شده اند - اگر کسی بخواند معلوم کند که این کتاب را که نوشته
 و سبب تصنیف آن چه بوده و تا کجا احترام از آن میکرده اند سلاطین و پادشاهان
 و علم و لشکر و غیره و چگونه تصنیف و پادشاهانی که ابتدا سبب تصنیف
 این کتاب شده اند و مقدمات و تمهیدات آن را در ابتدا می این کتاب ملاحظه
 نماید زیرا که بسیار طولانی است و نقل آن ممکن نیست - مختصر و لب آن که عرض
 بنده است این است که نویسم نقل از همان کتاب +

«و هر آینه پادشاهان و پادشاهان و سرافرازان کامگار را باید که بحکم و مشا
 و همی بی اکابر و پسران و بزرگان خرد و آن در مصالح ملک
 مدخل نمایند و تمام نظام اعمال و احکام خود را بتدبیر و زیران کامل و شیر
 حاکم باز بندند تا بخواه ما نشا و من قوم الا هذا هم الله الی
 رسیدن امور هم هر چه از ایشان صادر گردد و اصلاح مقرون باشد و نیست
 عالم و بحیث حال بنی آدم را متفهمین - این امر را هر طفلی هم در میان مایه
 و تا امروز دانسته و بنده این را بمنزله انجمن قرار داده ام و در مصلحت تحقیق
 آن را ننموده ام - پس از آن در حق و بگویم نویسد و پادشاه فرمود که آن را

میباشند. ما سوال میکنیم اگر چهاره زبانه باشد و بشاید بدو لغتخواهی پادشاهی بگوید بدو لغت
 این چنین باید در آن جهان بیاید و پادشاه بگوید ترا چه برآید و مشتق که دخل در معقول است و لغت
 هر کسی گوشه نشینی و مانع از مخرورش. این بوالغفل را از اینجا ببرد و گردن زند
 یا طبیب اندازد یا از شهر بدرکنسید چه باید کرد؟ - ما خود مکرر این واقعات را بگشتم
 و دیده ایم. پس این پادشاه باید یا خود تبر و خنجر یا شمشیر یا تائب و وقتی به غیر و خلیفه
 به غیر و او هم موید من عند الله باشد. خود باید خالی از عیب و نقص معلوم باشد
 و متابعت طبع و نفس بر خودش غالب نباشد. از شریعت آن به غیر کماکان با خبر باشد
 از قواعد سیاست و وقایع عدالت و حقیقت باشد. و از تربیت گردن اندگان
 دولت بخوبی آگاهی داشته باشد. و هرگز می از افراد خلق و جاهای سکه خود را بجز و دیدن
 بشناسد و از طبیعت هر فردی فوراً با اطلاع کرد و خود نیضمه و بداند و تمام امور
 کلیت و جزئی ملک و امر او رعیت رسیده کی کند. و از همه بالاتر از پولیتیک این زمان
 و قانون نیلایین و درن و اقوام و رنگ و غیره نیز کماکان با اطلاع باشد. اگر کسی در کتب
 تواریخ اسلام ملاحظه نماید و از میان حکام عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس و سلاطین ترک
 و مغول که در ترکستان و ایران و افغانستان و مملکت عثمانی و بخارا و چین و آذربایجان و ترکستان
 و جاپان و غیره مانده اند و آنی کرده بود و اما اکنون میکنند بخواهد یک کس را انتخاب کند
 که شصت باین صفات و در یک و پنجاه یک و صد یک این صفات بوده باشند غیر
 ممکن است. اگر بنده بخواهم ممکن است که در یک روز شرح حالی اقلای مملکت را از سلطان
 بسیار عالی شان اسلام را بطور اختصار بگویم مانند پادشاهان ایران و سلطان محمود
 و سلطان سنجر و آنگاه سعد بن زنگی و قزل ارسلان و ایلان و چنگیز خان و اولاد تیمور
 و غیره و غیره و به تمام اهل اسلام ظاهر سازم که هیچیک از آنها متصف به صد یک این
 صفات هم نبوده. بلکه چون آفتاب روشن است که از افاز جهان در میان هیچ کس
 چنین سلطانی نبوده. انوشیروان هم باین صفات متصف نبوده. پس خلق
 چیست؟ - این علق را هیچ کس ندانسته و ننوشته. و لیکن قوی تر ازین نمی شود

بوده - چون همیشه رسم الناس علی دین بود که هم در عالم جاری و ساری بوده و غالباً سلاطین
 به لگام و خود سر و خود مختار بوده اند و پیرو هوای نفس خود اسناد را کین دولت آنها
 نیز چنین بوده اند و نظراً و ملاحظاً همیشه سلاطین جهان از سه صفت سیکه را یاد در ایام
 اسناد مشهور داشته اند -

(۱) یا شریع و پیرو کار و دیندار و نمازی بوده اند و البته بمقتضای این
 صفت پیش و کم متعصب هم بوده اند که با دیگر مذاهیب و پیروان دیگر مذاهیب
 و عقاید دشمن بوده اند و ان حصص از رعایای آنها که پیروان مذاهیب و عقاید
 دیگر بوده اند پیوسته در شکنجه عذاب بوده اند و آنها را کشته اند و مال آنها را غارت
 کرده اند و زنان و دختران آنها را اسیر و آلوده و اسیر و بته روزگار نموده و
 کنیزگان خود ساخته بوده اند -

(۲) یا با کل طبیعت الذامع و ابله فرج و ساده لوح و کم حوصله و متکون
 الطبیعت و سریع الاعتقاد بوده اند که بزودی کوشش بسجن اهل غرض و
 خوشامد گویان و نیکان و سخن چینان دهند و اقوال آنها را باور کنند و
 بفریب رگد آنها از جا و اعتدال و خرد مندی و دور اندیشی غایب شوند
 و آنها را اخلاص کیشان و دولتخواهان خود دانند و نتیجه اینها هم خود را زیان
 رسانند هم ملک و مال و خزینه و با با و دولت خوانان حقیقی خود را -

(۳) یا آنکه بکلی لا ابالی و آواره طبیعت و بوند مزاج دیار و با شش هم
 صحبت و زمان و کمینگان بوده و روز و شب را در بهر و تعب بستی و عیش
 نشاط و اوقات زرد و تباهی ملک و رعیت خود گزرا نید بوده اند -

(۴) یا آنکه در ازین سه صفت با هر سه صفت را با هم متوجه داشته
 اند (سوائے دین و داری و پیرو کار می) و بهر حال این حالات و وجود
 اناس و دولت داران سلطنت و عموم رعایای آنها نیز از دست
 رعایت کار و خانه امور آنها با بی رسیدگی است که از راه چشم

سے پیغمبر کہ دوست و بدد بہ دشمنان و شوکت اسلام بجلی - وہ ہم اس وقت نام نہاد
 ازان باقی نیست - دسے افسوس است کہ تاہمین دم کہ قلم و دست بندہ
 و ہرچہ جاسے عالم اہل اسلام برہمان بادہ قدیم قدم میزنند و این چند ریاستہ کہ
 از اسلام باقی مانده اند ضعیف و نحیف و بیجان برہمان و شیر حرکت میکنند
 کہ گذشتگان آہن حرکت میکنند مع شگے زاید کہ امر و بسیار سے از اعمال
 تمیز ناپسندیدہ اقوام دیگر را نیز اخذ کردہ اند - و کمال افسوس درین است
 کہ انچه ما پیدا ایم کہ خود مندان ما و عقلا سے جہان را از استملع آہن مغرب جوش
 سے آید و در آب شرم و غیرت غرق میشوند و جہاں ما را بآن امور افتخار و
 سرافراز می و بیابا ہا است اگر کسی بچہ تنیدہ و باد آوری ذکر سے از آہن
 بناید آن بہارہ را ملعون و مردود و میخوانند و دشمن دین و آئین و دولت
 و ملت و طاعت میدانند و اگر اورا نگشند یا قدرت بکشتن او بدست نہ باشند
 یا دشنام سگوند یا مضروب یا سازند یا از شہر و بلد و وطن اخراج میکنند و
 ہمیشہ در بدر و گرسنہ و تشنہ میباشند و چہاں ما را پسند نمی آید و دستان
 خنجر و د و لقا ہاں با ارادت و ہمدردان شفیق و شفیقان بغیر و ہم
 غریبان خودشان این کیفیات را بیان کنند یا بنویسند اگرچہ کہ دشمنان
 دین و دولت ملت آہن پیوستہ با کلمات سخت و الفاظ تلخ و ترش و مطعونانہ
 نامہ و تہمتانہ و شحاتانہ و امثال اینہا در اخبار با و کتابہا و رسالہا سے
 نہ پسند

رباعی

این رنج من از چیست چہ میدانی تو دیوانگی مرا جنون خوانے تو
 ہزار نکتہ گفتش سہرا چہ بدست من گر یہ کنم از آن کہ خندانے تو
 انہا آن است کہ بیچ سہل طعن و بے اصول نیک امکان وجود ندارد
 ہچنان کہ بیچ عداوت بے بیان سخت و مستحکم امکان وجود ندارد و مستحق است

و دوام از آن باید داشتند + این اصول همیشه در اسلام بوده و هسته از
 همان ابتدائی اسلام احدی بر آن عمل نکرده و همیشه اساس دولت اسلام
 بر تزلزل و متغیض بود و - سیزده صد سال گذشته که دولت اهل اسلام بر
 همین دو شیء اصول جاری است و لیکن آنچه حالت ترقی مسلمانان بود و از
 منتهی سابقه ما بر آن بحث نیست بحثی که هست فقط در آن است که از زمانه
 که رویتنزل آنها در پیوسته و بکمال سرعت ترقی و ترقی اند تا امروز و چنین
 شنایید که از زمانه که اقوام بخارا از خراب غفلت بیدار شده اند و براس
 سلطنت باستان خود اصول قرار داده اند و پیوسته خراب غفلت مسلمانان
 سنگین تر شده و هر چه آنها بشیرعت و ترقی دارند اینها بشیرعت رویتنزل دارند و ترقی
 بنده امروز در تمام جهان دو سلطنت از اسلام باقی ماند و یکی ترکی و دیگری
 ایران و بکمال یقین بگویم که تا پنجاه سال دیگر این دو دولت نخواهند ماند
 اگر حال بر اینصورت باشد - آن وقت مسلمانان عالم از پیوسته و محسوس بدست
 تر خواهند شد و حالا ما با عقلائی خود گفتگو می کنیم و سوال می نمایم -
 اول - آیا شما با اراده دارید که بموجب قانون کلیه طبیعت در جهان
 اقامت کنید یا نه ؟ - یعنی اگر چه از کل نشیء پاک است و لا وجه کفری می باشد
 مگر تا زمانی که انسان در جهان اقامت دارد تا چند ساعت قبل از آنکه او را
 او در رسد و خاک بخوابد و خاک بخوابد و آسایش بخوابد و محتاج به
 چیز باشد و دیگر هست - و اگر چه رزق هر فردیش را آسمان می دهد است و رزق
 هر حال میرساند و هیچ کس هر فردیش را نمی رسد که در حصول رزق خود دست
 و پیر خد که خدایتعالی ضامن روزی است جمعی را لازم افتاده که براس و روزی
 دیگر آن کو شمش نهاده - و هر چند که هر کس را نصیب رزق است او بدشالیه
 است و بطور فرعون که پسر بنده باید تنگ نفسی کند و بقتل او را
 بدار کشند و کس بر خنده فرعون و واجب است که او را شربت بدارد

کنیم و باز در هم از آنچه که موجب هلاک و اضرائی او باشد - و اگر چه معلوم
 کند حالت عابد ششپا زنده دارد و فاسق مثل بجوار و آخرت چیست - و این یک
 شایع را مکتف ساختند اندیجاوت و تقوا و در هر راهی که بر او یقین باشد که راه
 راست و صراط مستقیم و حق است بالضروره باید در آن راه قدم زدند - و
 بالجمله اگر مسلمانان بدانند و راست آنها بر این باشد که بیشک این یک ملک است
 آنهاست و پس از آن ملک اولاد آنهاست و باید باشد و آنها نیز باید خوش
 و بشو و در حال باشند و آنها نیز باید مسلمان باشند و آنها نیز باید دلیل قوم
 دیگر نباشند و بدانند که خدا یثبات بعضی حقوق خاصه بخشیده است
 آنها را که بالضروره باید آن حقوق حاصل باشند هم آنها را و هم اولاد و
 حفاظ در آیند گان آنها را پس بر آنها فرض و واجب است که این سلطنت
 و حکومت خود را بر آوار سازند و این خیالات را بر هیچکس نشاندند و اگر در خفا
 غیرت و حمیت و خردمند و از جهان با خبر و کسی که حمیت دین و دولت
 خود را در شسته باشد و عزت قومی خود را لحاظ کند -

ثانی - آیا شما یا نمیخواهید و ایا و در امرید که در جهان زیست کنید
 بموجب قانون کلیه طبیعت ؟ - در صورت ثانی ابداء بهر چه در اینجا نیست
 به مقام نمی بانی نیست - در صورت اول یعنی که مسلمانان را اراوه است و اراوه
 رفته باشند که در جهان زندگی نمایند در زمان آینده و در مقابل نصایح
 بشنوند بدون اصول و دست مستحکم ملکرانی اهل اسلام امکان ندارد و باید
 جمیع تمدن را تغییر دهند یعنی بحال سختی و استوار است و ثبات قدم پیروی شریع
 محمدی را نمایند و بدانند که شریع محمدی مایه تنزل خلق را نیست بلکه مایه ترقی
 است و بر هر رشته و شغل زندگی - آنچه فرموده اند بهمانیت در اسلام نیست
 مردانیک حلال و حرام خداست - رز و سهم و زینت و زنان خوب صورت
 و باغ و گل و ریاض و در سپید و کارد و نوکر و چاکر و خواهر و لیست خوب و

مکان مرتبه و کمال آسایش و راحت و خوشی و مختصر و پیاپی و در آن است
 محض براسه وجود انسان و اشرف مخلوقات خلق شده اند و از براسه کمال
 هر یک از آنها شریع جدا جداست قرار داده است بموجب این شریعت
 نبی حکم شریع آب خوردن خطاست و اگر خون بفتوی بریندی است
 مالا ما بینوا ایمیم به بینیم که اصول تمدن و مدنیت که در زبان مردم
 فرنگ آرا کاشتی و توشن میخوانند و ما مسلمانان از شریعت میخوانیم و چگونه
 است +

کائناتی تیره و روشن اسلام

کائناتی تیره و روشن یعنی است که اصل آن لاتین است و در این زمان در
 فرنگ و اروپا و انگلیز و بعضی دیگر است و برپا نیست همین لفظ و استعمال است
 و این لفظ در مقامات و براسه معانی مختلفه استعمال میشود و معنی در هر یک
 و مراد از آن یک و یکسان است - این لفظ را در عربی و فارسی و هندی و بعضی
 در مقابل و باین مفهوم یافت نمی شود و مگر متعدد الفاظ را که توان با چهار
 براسه آن نشایند و هنوز با انسان کامل و محتوی بر همه معانی ما در نظر آورده اند
 این لفظ در بنا به جسم انسانی اصطلاحات یا اصطلاحات جمع را گویند و معنی که
 باین لفظ برابری نمیکند باین وسعت نیستند اصطلاحات چرا که آنچه بطا هر
 جسم انسانی من حیث المجموع از آنها و با آنها موجود و پیاپی است کائناتی تیره
 میباشد مثل قوی و استخوان - و خون و عروق - و اعصاب و دلی - و جگر و شش
 و زهره و اعصاب و مغز و تیرا و عصب و چیز دیگر - پس هرگاه بگویند که
 شخص را کائناتی تیره و روشن وجود نیک است معنی آن این است که وجودش
 من حیث المجموع درست و صحیح است - در عبارت ما باینجا بلکه عموماً ما اصطلاحات
 اصل اصیل و سبب و اعم و قوام عبارت میخوانیم و لیکن این لفظ را تنها نمیخوانیم

که اگر یک جزو از آن غلط یا بد تمام امور دیگر محکمی می ماند - و آن چیز را در امور دیگر
 حکمت بالاعتدال بر بانی براسه نظام عالم و انتظام نظام زمین اول و حضرت آدم صورت وجود
 دارد و صفه فرموده که بعضی از قبایل آتو یا پیا شدند که در مرتبه اول اند و بعضی از
 آتو یا پیا شدند که در مرتبه ثانی اند مثل اینکه بعضی چیزها را اهل شریع اصول و دین گویند
 و بعضی را فروع دین و همه با یکدیگر شامل اند و همه داخل شریعت اند و شریعت بشر
 در همه دایم است که اگر یک چیز یا جزو از آن ناقص باشد بکلی از جریان باز

شده باشد

آنکه نوبی ملائطه شود و را امور جهان در هر امری از امور و هر چیزی در کار
 یا اعتدال در آن است و شوی شدن یا اصولی در کار است و بدون آن اصول وجود آن امر
 یا چیز از میان است مثل اینکه اگر باد و سه و خورشید فلک در کار اند همه چیز
 یکسره است - تمام ممکنات خواه انسان باشد خواه حیوان - خواه نبات
 و خواه جماد همه بر وفق اصولی برپا میباشند و وجود دارند - و هر چند که آن اصول
 کامل و بی نقص باشد باشند توام و درام آن امور یا اشیا نیز بیشتر باشد - مثلاً انبیاء
 بحسب احوال است او که که عناصر باشند همه یکسان اند و لیکن چون صورت وجود
 یافتند و شغل شدند از اعضا و اجزای مختلفه اول بحسب سرشت و طبیعت و
 پیدایش اختلاف بسیار دارند و بعد بحسب بعضی سوانح و حوادث عارضیه - چنانچه
 سرزمین و پیدایش و آب و هوا و سرزمین و نوع زندگی و اکل و شرب و پوشاک
 و تربیت و محنت و ورزش و راحت و بسیار چیزها که دیگر اختلاف بسیار است را
 موجب میشوند در کالشی و پوشش و اصول صحت و تندرستی - پس بعضی ضعیف
 القوا را انداز بعضی و بعضی قوی ترند از دیگران و لیکن اگر کماکان بر یک اصول
 باشند همه یکسان میمانند اگر چه این کماکان ممکن نیست - و نه تا یک اندازه
 بسیار است ممکن است - مثلاً درختی را بار بار میخ است با طبع در هر جا که باشد و این
 هیچ چاره تغییر پذیر نیست و لیکن اگر این درخت را از یکی مملکی یعنی از خاکی بسوزانند

و در میان اعتدال هوا پیرور نشود و هند سبز میشود و نمومیکند - همچنین اگر غلامی بتنی
 بنواهند سبید شود اسکان ندارد مگر شکست تربیت میشود و علم و دانش و هنر
 و کمال کسب میکند یا صاحب صفات و خصال دیگر میشود - پس بر حال هر چند
 زیاده ملاحظه کالستی تموشن شود و اعضا و اجزای آن قوی تر و سخت تر باشد
 توام و دوام آن کار یا آن امر یا چیز زیاده نخواهد بود

ملاحظه میکنم که اگر دو خانه را چهلوسه یکدیگر بسازند و هر دو در وضع مساوی
 و صراحی و اعضا و اجزای که لازم ملزوم آنهاست بظاهر یکسان باشند بختی که
 باز افتراق کلی بهم برسانند و دو توام و دوام هم افتراق کلی دارند - مثلاً در هر
 میان است و در توار است و سقفت در هر دو از کل ساخته شده اند و خوب - مع
 ذلک یک را میان سخت تر و توار تر است و زمین آنرا بیشتر کرده اند و دیوار آن
 عریض تر نموده اند و خاک آن سخت تر است و احوال دیگر چیزها نیز و آن میرو
 که در دیگر نیست - پس آنکه توار تر است و اعضا و اجزای آن منبسط
 تر است شاید پنجاه سال دوام دارد و آن دیگر سه ده سال - حالا باید دانست
 که این مکانات اطلاق بر پنج قسم اند

اول - آنکه بنا شده اند از چارچوب و بعضی از شاهنامه و چنان
 یا علف خشک *

دوم - آنکه بنا شده اند از گل خالص و

سوم - آنکه بنا شده اند از خشت خام *

چهارم - آنکه بنا شده اند از آجر و

پنجم - آنکه بنا شده اند از سنگ سخت و

معلوم است که دوام و استوار است هر یک از اینها را چه اندازه است

اولین اینها بسا باشد که بیارمی یا بارشی یا برفی یا آفتاب و غیره - هر یک و دوم
 را بود و در همین اینها بختی که تا پنج هزار سال دوام داشته باشد - چنانچه

از این عمارات صنعت بهیچم در اکثر جایست عالم دیده میشوند امروز که پنجاه سال
 بیشتر بنا شده اند و اگر آنها را بدست خراب نمایی کردند یا بر ویرایام و مخلوقا بناسی
 سخت و زلزلههاست سخت و عدم توجیه و موافقت تباها نمیشدند تا امروز با شکل
 بحال خود باقی مانده و البته بعضی هم هنوز بحال خود پیا شدند - بهر حال
 است حالت ملک و سلطنت هر قوم در جهان و بر همین شیخ است تمام امور نیست
 و زندگی هر قوم و هر فردی از افراد خلق عالم - هر خانه که در آن عیالی باشند مستقل
 از پدری و مادری و چند اولادی اگر اصول و ضوابط آن خانه درست و مستحکم است
 و خود آن خانه را دوام و بقائی خواهد بود و الا فلا - بدان را بموجب قانون کلیه
 که متقن آن قانون خلاق زمین و آسمان و حکیم علی الاطلاق بوده حکومت
 و حقوق خاصی است در آن خانه و بر آن عیالی - پس از آن هر یک از آن زن
 فرزندان را نسبت بآن مرد و نیز نسبت بیکدیگر حقوق خاصی است و هر یک را
 درجه و مقام و فرضی از دست و پایش و تکلیفی از تکالیف مربوطه آن خانه و آن
 عیال مقرر و معین است و این همه حکومت و حقوق و درجات و تکالیف
 همه تعیین نموده اند - پس چون این حکومتها و حقوق و درجات و غیره بر وفق
 ضابطه است حکمی که قرار داده شده که براساس هر یک معین گشته جاری باشند گاه
 در نظام امور آن خانه خللی واقع نخواهد شد و احدی را بر دیگری زیاده و تعدی
 نیست و احدی را از دیگری شکوه و شکایت نخواهد بود
 مدد از علی اعلی که مالک المملکت و شریک و حکیم علی الاطلاق و متقن
 قانون گمن فکان است بر این نظام این جهان و بمقتضای فضیلت از منتهی حالات
 این جهان و مخلوق خود مکرر کائناتی نباشد و با وسطه رسولان خود و آنرا
 همه بشکایک جهان و خلق جهان و زمان تکمیل یافتند کائناتی نباشد و اعظم و اکمل
 خود را با وسطه ختم المرسلین و رساند بر است تکمیل نظام جهان - اگر با خوبی خود تمام
 می نمود که هیچ کائناتی نباشد و ضابطه تکمیل قرآن نیست و نخواهد بود که هیچ چیزی

در آن نگذارشده - اگر مسلمانان ابتدا بموجب این کائناتی تیوشن عمل نموده
بودند امروز مالک تمام جهان بودند و بدون هیچ فساد و خون ریزی و بدون هر
گونه اختلافی - ولیکن از همان ابتدا یعنی پس از اختلاف قرآن را برکنار گذاشتند
و از همان روز شروع بتفرق گردید و کار آنها باینجا رسید که امروز ما
بینیم و معلوم نیست که حالت اهل اسلام در از منته مستقل چگونه باشد - در این
زمان در میان هر قومی از اقوام نصاری یک قسمی کائناتی تیوشن پیدا شده است
نظام مالک و محض بواسطه این کائناتی تیوشن است که نصاری باین پایه و درجه
رسیده اند در هر امری از امور که باهم به بحثیم بینیم - و اگر در میان آنها نیز
بعضی قوی تر از بعضی باشند آن اختلاف هم بحسب قوت و ضعف کائناتی تیوشن
آنهاست بیشک روس و فرانس و جرمنی و انگلستان و آمریکا و استرلیا و ایتالیا از
دیگران باین نهایت قوی ترند و از سایر خلق ایشیا و افریقا چنان نیز امر و زکی
از دول قویه مغربیه محسوب است اگر چه عیسوی نیست ولی این قوت را حاصل
نموده است بجز بواسطه ایجاد کائناتی تیوشن

حالت اهل اسلام را در هر امری از امور که با مطالب کنیم با حالت نصاری
در جهان امور بیشک از خود و تخمین و سطاقت خارج است و امکان ندارد که
آنها با یکدیگر در تخمین هم که کسی بنماید خلافت واقع خواهد بود و تمام بیدار نشان ما
حل بر اعراق میکنند - ولیکن از میان دینست و پنج یا سی که در اسلام است که بر روی
زمین می باشند آن محدودی از آنها که بکمال از هر ملکی یک مرد باشد که دعوی آن
دارند که در علم و دانش و هنر و تدابیر ملکیه و سیاسیه و امور پولتیکیه دست

کامل دارند و از جهان و مالک مختصه و اقوام خارج و تواریخ قدیم و جدید عالم
در بار امور دیگر آگاه و با اطلاع می باشند و نیز هر روز به روز نامحاجات عالم نظر
دارند و نیز دعوی رفعا میری یافته و صلاح اندیشی و بهر روی قومی و ملیت و دینی
و عصبی میکنند نماید بطور واقع بدانند که هر تخلفی بنده کنیم عراق نباشد یا از نقطه

بسیار بعید نیست - بنده خود تخمین و تقدیری براساس بیچ امری از امور نصارا نمی گنم و در
 میگذارم همین بزرگان سابق الذکر که تخمین فرمایند - درین وقت کتاب بسیار جدیدی
 در دست بنده نیست ازین سنوالت اخیر که بعضی از مالک مسلمانان را با بعضی از
 مالک نصارا در بعضی از امور مطابق نمایم - هر چند که روزنامهجات بسیاری از بنده
 موجود اند و سلی حالات مختلفه مالک اسلام و نصارا را بطور کمال درج نموده اند و در آنها
 مذکور بنده بتوانم تمام امور را که کان مطابق سازم - لهذا از یک دو کتاب اندک که منتهی
 سنی نویسم بموجب ذیل نمونه باشد براساس دریافت عموم اهل اسلام یعنی کسانی که
 سلی خبر اند - مثلاً در سال ۱۰۵۰ عیسوی حالات بعضی از مالک نصارا و اسلام
 براین تخمین پا بودند -

فرنگی

ریاستهای متحد آمریکا

۱۴۱۰۰۰۰	وسعت بنام	۳۴۰۰۰۰۰	دست بیل مربع
۱۱۳۵۵۰۰	وسعت واقعی	۶۱۰۰۰۰۰۰	ناتت
۳۲۵۰۰۰۰۰	خلیفت بنام	۲۸۳۰۰۰۰۰	تجارت
۳۲۰۱۱۰۰۰	خلیفت واقعی	۱۰۰۰۰۰۰۰	ریلو
۴۰۰۰۰۰۰	تجارت	۴۰۰۰۰۰۰	تجارت
۱۰۰۰۰۰۰	مالیات	۵۰۰۰۰۰۰	مالیات
۱۰۰۰۰۰۰	قرض	۲۰۰۰۰۰۰	قرض
۱۰۰۰۰۰۰	فوج و قتل	۴۰۰۰۰۰۰	فوج
۱۰۰۰۰۰۰	دیو	۴۰۰۰۰۰۰	دیو

ایران

فرانس

دست بیل مربع ۳۴۰۰۰۰۰

دست بیل مربع ۲۰۴۰۰۰۰

ریلوے ۲۰۵ میل
ملکراف ۵۸۵۰ میل

مروکو

روس

وسعت بمیل مربع ۸۴۵۴۲۸۹ میل
خلیقت ۱۰۵۰۰۰۰۰
آمدنی و خرج ۲۰ اکڑ
۴۰ اکڑ
۳۴۰۰۰۰ اکڑ
وسعت بمیل مربع ۱۳۰۰۰
خلیقت ۱۰۰۰۰
آمدنی از قرار یکہ سیگو
۹۰۰۰۰ اکڑ
خارج نیز زمین قدر

حیدرآباد دکن

وسعت بمیل مربع ۹۰۰۰۰

خلیقت ۱۰۰۰۰

آمدنی از قرار یکہ سیگو

۹۰۰۰۰ اکڑ

خارج نیز زمین قدر

جاپان

وسعت بمیل مربع ۱۴۴۶۶۹

خلیقت ۳۸۰۰۰۰۰۰۰

ریل ۳۰۰۰۰۰۰

ملکراف ۳۰۰۰۰۰۰

داخل و خرج ہر یکہ تھینا ۱۶ اکڑ

قرض ۶۰۰۰۰

منج ۶۰۰۰۰

بلجیم

وسعت بمیل مربع ۱۱۳۰۰۰

خلیقت ۵۵۵۰۰۰۰۰

آمدنی تھینا ۳۰ اکڑ

خارج ۶۰۰۰۰۰

قرض ۶۰۰۰۰

ریل ۲۶۵۰

ملکراف ۳۶۰۰۰

والکلمه و فرائض گرفته اند و سواست اینها بسیار است از تعلقات و مشغولت مسلمانان
هم گرفته اند *

(۴) از هزاران امور دیگر که همه متعلق اند بجهت و تجارت و فلاحست و
مختلف علوم و برآوردن سعادون و کشیدن ریوسه و تلکراف و دوری و صحرای
کردی و کثرتی و نجوم و کیمیاگری و جنگ و پولیتیک و اختراعات و عنیره و غیره
ذکر نمی شود و ممکن بهم نیست ذکر کردن آنها -

تمام مسلمانان جهان پیش کم اگر چه از حقیقت و مایه است این چیز است که
اتحاد بین وقت ریوسه و تلکراف و تکلیفون و عکس کشی و کشتی باسه آتشی و
عنگی و سباب با و حریر باسه جنگی و بسیار چیز باسه دیگر را بچشم می بینند بلکه بسیار
از این چیز را اهل اسلام خود در دستمال دارند - هر فقیری در دنیا تلافی بکار و در
سفر کرده و بسیار است در چهار زات نشسته بکده و جا باسه دیگر رفته اند و اکثر است مکرر
تلکرافها بملک و وطن و خویشان و اهل و عیال و و کلاه باسه خود در شهر باسه بعیده
واده اند و اکثر است عکس خود را بر داشته اند - و هر فقیری که بایحتاج و مایه نیست
و زندگی او و چیز است اتلافی است این ساخته و پرداخته نصار است - کلاه و قبا و
پیراهن و باسه جامه مردان و چوبی و ساری یا از ار و لنگه زنانه بافته و پرداخته
نصار است - و هر قدر که در دولت مسلمانان پیش شود و سباب و لوازم زندگی
و مایه تعیش و خرد بسیار است آنها از ساخته و پرداخته نصار از یاده می شود و سواست
کلی می رود که تا پنجاه سال دیگر تمام خلق جهان بکشت و زرع مشغول شوند و در تمام
لوازم زیست و زندگی خود محتاج به نصار یا باشند *

حالا بنده بجز است بزرگان ملت خود عرض میکنم بطور مدالی که اگر تمام ملت
خود را با تمام امور نصار و مسلمان کنند آیا در نظر آنها بی هزار می چند در جهان
فرق دارند - و این نقابین را از ابتدا است اسلام میگيریم و از آن زمان که مسلمانان
و اوج ترقی و عنیره بود و مثل آنها همکشت با روضه الرشید و در دست و پا بود

ابو شتر بود یا ملکست و دولت و آمدنی ملک امر و زیکی ازین میانست که نصارا که در صفی
ما قبل ذکر آنها رفت و فرق آن باین چه بوده است - آری وسعت ملک و آمدنی و تجارت
اکبر پیش بود یا یکی ازین دولت نصارا - علی هذا القیاس تمام امور دیگر - بیشک آنچه مسلمانان
داشتند و امروز دارند صد هزار یک نصارا نمی شود و اینها نیز با کسی هستند که
تقصیه و انسانه نیستند از آن قبیل قحط باسکه که در انصاف بیاید و دیگر کتب قصص و تاریخ
مانوشته اند - بیشک اگر مار یوسه و تلکرات و این همه چیز با کسی عجیب و غریب با
تدید و بودیم انسانه بنظر با کسی آمدند و بیشک انسانی بود - زیرا که این همه خلق بمسال اینها را بکشم
می بیند و انکار نمی توان کرد - با وجود چهار استقامت و قوتی در میان تلکرات و اخبار و سنج و سنج
امروز بر خلق عالم پوشیده نیست و آنچه در چین و ماچین و اوج و اوج شده است و در گذشته
امروز در هند بر کسی را گوش زد میشود - آری بیشک در مالی و غیره با این و چین را مسلمانان
هند و نیز مسلمانان جهان نشینند که جایان خود را می بینند بآن عظمت و بزرگداشت
معجزات ساخت - آری خبر نزارند که درین سه ماه رسد و در منی و فرس و انچه که در
باچین که گویا تمام ملک را در میان خود تقسیم کردند و پنجاه سال دیگر نام و نشانی از آن
ملک قدیم نخواهد که ملک جدا گانه و مستقل با عظمتی باشد چنانکه چهار هزار سال است
که بوده - آری مردم عالم مسلمانان جهان و هند نشینان و در اخبار و نازیدند که دو ماه پیشتر
بادشاه کج کلاه با پنجاه هزار پیکان که در هند و کاسه و منی است شود و از نیکو انگیزان بقرض
گرفت و کمر کجی آنها سه ایران را با انگیزان و انگیزان که در انگیزان چه چیز با در روزها و اجازات
نوشته که صاحب غیرت باید زنده بود و در کور کند و صاحب غیرت خالی است - چند
سال پیشتر بعضی از جمال ایرانی اراد و پیدا شدند که مرا که بودند با اقلای بخوبی بنشیند
که چرا بعضی چیز را در اخبار است که در لیسیم - جان این مسلمانان غیرت همه خاموش اند
اینهاست که گفتند و هنوز میگویند که بپایان با زر غنچه و بخراند شاه ایران موجود است حال
معلوم شد که بپایان رسیده است - در میان اینها که ایران با خبر باشند و یا نه
چنانکه میگویند که در قمر غنچه بپایان رسیده است - در میان اینها که ایران با خبر باشند و یا نه

بنیاد و بنیاد گیرندگان هم شاه ایران و از سبکی و کمر کاهنهاست ملک را بخت است بدو کمال
 شریک ساری است. اما - تا کجا دولت ما بے اعتبار است که رعایا سے خودش هم مرآت اعتقاد و غارت
 و رعایا سے خودش هم چندان غیرت ندارد که این مبلغ را از خود بدهند و این بدنامی عظیم را
 از خود و ملک و دولت خود دور کنند - و بے جا سے غیرت و انسا نیست غالی است
 و روز پیشتر بنده بمجلسی فرستم که در آن مرثیه خوانی سے شد دیدم بسیار سے از خلق و بنایا
 و شاید تمام اقرا و بزرگان عالی شان در آن مجلس اجتماع نمودند و پیوسته گلیم بها سے
 و و سجده میرسنند و جمعی وارد سے گردند همه یا بیاسها سے فاضله و بایاد بروت و قسط
 و قسط و البته و حلقه اینها بند و ستمانی بیاسها بند که درین ریاست بد آسایش
 میگذرانند - عرض که این جمعیت که شاید چهار پنج هزار بودند همه از دنیا و اینها بے خبر
 بودند و بے همه عالم و فاضل و وکیل و رجب اول و ثا اکثر و غیره و اکثری اراکین
 و عمال این ریاست و همه شاعر و شعر فهم و سخن منج و تمام خیال و حد اس اینها منحصراً
 بود بانکه جا سے یافتند بنشینند و مرثیه را استماع نمایند یعنی داد سخن سنجی و پسند و
 واد واد و سبحان الله گویند با طهارت خلاص کیشی مرثیه خوان و قدر دانی اشعار واد
 عزیز خود نمائی و و دشمنی خود - یک شخص واد از میان اینها بطور یقین بر واند
 اگر طوفان نوحی باز میشد یا در ملک ترکی یا در ملک ایران یا در مصر یا در
 افغانستان یا خدانشواست در خود جدا آید - اگر چه خرد مندان میدانند بلکه بچشم نمی بینند
 که هر روز طوفانی میشود و بے شک خدا را طوفانی نمی شود که اینها از خواب غفلت بیدار
 شوند و خدا کند که چنین طوفانی بشود و الا ریاست دیگری دیدند نیست که با آنها بر وند
 و همه تباہ خواهند شد

انهم که بیان شده هر چه دیگر که در هزار کتاب بیان شود تا گامتیجیه کالستی
 نباشن و باشند و احد سے نمی واند - معده دی که از میان واد وادی خرد مندی
 میکنند بلکه عدو سے اطلاعونی بینا آنچه دانسته اند براسے پیروی و توفی طاعت خود
 فقط و چیز است بیکه آن است که یک مدینه یعنی اسکول انگلیزی می باز کنند که

سه رنج که طالبان علم آن و سکول و استهاس دیگر اند و یک رنج مسلمان و سکه و محنت و تحصیل علم پناه ذات دیگر اند و یک مسلمان سیکه دیگر طبع و جریان یک اجنب است که آن هم غالی است از آنجه که موجب ترقی ملت شود بلکه در آن وجه هستند آنچه بود از آن حاصل شود و براس مالک اجبار و لیکن ما اساس این عمارت استوار نشود هیچ چیز درست نخواهد شد و از دوا م آن امید ی نباید و هست *

بعضی از جهان ملت ما میگویند و فخر هم میکنند که آنچه باعث این ترقی و ترقی نصارت اصول اسلام است و از اسلام و اهل اسلام اخذ نموده اند - رین دعوی هیچ فردی قبول نمیکنند چرا که از جهات و اسباب ترقی نصارت بسیار کم مسلمانان یا خبر است و هزارها باعث داشت و بهم رسانید - البته چیزیست هم از اسلام میان بود و از مسلمانان اخذ کردند - خود نصارت معترف اند و در کتب تواریخ خود نوشته اند که پس از انقلاب جهان و انقلاب و انقلاب و دول یونان و روم و رفته رفته فقرات آن دو دولت بدست مسلمانان و تباری علوم و کتب آنها بدست اهل اسلام و قتی از اوقات بکلی مالک نصارت از علم و دانش خالی و باریک بود همچنانکه خود مسلمانان اگرچه بطایر از زمان جاهلیت که مراد کفر و غایب شده بودند مع ذلک بحسب علم و دانش که مایه و باعث خداشناسی و آگاهی از دنیا و آخرت است مایل بخت بودند تا زمان خلفا سے بنی عباس و زمان مایون و مایون که بخیال تحصیل و اخذ علوم افتادند و بعضی از کتب یونانیان و غیره را که از تباری و حرق باقی مانده بود ترجمه نمودند مشهور علیقت ثانی از بنی عباس تحصیل علوم را مشوق گشت و درین وقت سلطنت و حکومت از خاندان بنی امیه و مغرب الانقصر (مورد کو) دساس نهاده شده بود که سپهر را نیز گرفته بودند و پیشتر خلفا سے بنی عباس علم و کمال را مشوق گشتند و با و کمال رسانیدند - پس از آن مال نصارت را غالب آمدند بر مسلمانان و یک بخش عظیم سپهر با باز پس گرفتند - و لیکن درین ضمن اخذ علوم کردند از مسلمانانی که در آن سیر زمین بودند یا کسانی که تربیت یافته مسلمانان بودند - شایان شایان و اکثری از مالک مغرب

یورپ (دشمنان) که پانزده روز پیشید و باب دوستی و اتحاد با آن خلیفه گشتند و چون در سر
در خاکساخته و برپا نمودند و علوم با خود و عرب را و زبان لاتین بفرمان او ترجمه کردند و در
مدارس جاری نمودند. سبب دیگر که بهم رسید که نصارا را بیک چهارم رسانیدند
و به قایل مسلمانان در حقیقت استقامت اگر چه بیست و یک سال پیش نشد و در حقیقت از دست
رسیدند از آغاز آن جنگ تا انجام آن دو صد سال کشید که حکایت آن طویل و عجیب و
غریب است. هر حال ازین آمد شد و اعتلا و استعلا و استعلا و استعلا و استعلا و استعلا و استعلا
مسلمانان را که از دست ما را هیچ حال نکردند و چنانکه اصرار بر نصارا کمال ترقی را دارند و مسلمانان
بیکدیگر پیوسته اند و دست آورده اند و فرستادند ابد و هیچ نمی آموزند مثل یک پادشاه ماضی چند
بار بر او و بر پادشاهان بر و دست داشتند که از آنی خرج کرده آخر دست خالی هر جهت فرمود و هیچ
بیتنرستند و حال فرمود و در سخن آنکه ما را انکار نیست و تا این غایت هم تسلیم میکنیم که آنچه
باعث ترقی نصارا شد و مسلمانان را مؤخرند و اندک دزدی سخن پیران است و نه
درین هست که چراغ مسلمانان بکار نبردند و آنچه را که موجب ترقی دیگران شد و حال آنکه
از خودشان بود و بواسطه بی پروایی از آنها عدم پیروی آنها امروز باین نکست و
ندست در اندک

عالم را میفرماییم بدانیم که غرض از کالشی تیوشن یا اصول چیست که عموم عالم را
نادان ملت ما به آنده - اول باید دانست که در میان هر قسما از اقوام دو چیز هستند که آنها
را معات قانون میخوانند و لیکن این دو چیز را فرق کلی است با یکدیگر یعنی حصه اول را
کالشی تیوشن میخوانند یعنی اصول تمدن و حصه ثانی را قانون از حصه اول آن قوانین مراد
هستند که فایده آنها همیشه برقرار میباشند و تغییر و تبدیلی در آنها راه نمی یابد و تغییر و تبدیلی
آنها بندرت واقع میشود و آنها اصولی میباشند که نظام ملک و اساس سلطنت بر آنها
بسیار که اندک اعتدال در هر یک از آنها بجای ملک و سلطنت را مختل دارد و بالعکس
بسیار وجود یک از ملازمات آن هیچ ملک و سلطنت را دوام و قوام نیست و هر سلطنتی که
از اینجای جهان انقضای یافته یا بجهت عدم وجود آن اصول بوده یا بجهت اختلال در یکی

یا دو یا چار انگشت آن بودہ۔ چنانچہ سابقہ غرض کریم کہ این اصول مثل ملازمات خاصہ است
 یا مثل ملازمات ربطیہ و انجین نیست یا مثل ملازمات جسم انسان است کہ یک جزو
 یا یک عضو آن اگر اختلال بهم رساند بکار سے ماند۔ فرماتا اگر جسم انسان یک انگشت
 نباشد یا یک رست یا یک یا یک چشم نباشد و از اینہا بالاتر اگر شش و جگر و خون
 و مغز و امعاء و عشا و اعصاب را علی قدر مراتب ہم غلطی باشد یا ہم رسد و وام و بقا سے آن جسم
 ممکن نیست چنانچہ شاید و باید۔ و این را ہم باید دانست کہ انسان را دو قسم مرگ است یکے آنکہ
 باختلال اصول جسم واقع میشود و یکے آنکہ بعضی از مقتضیات و حوادث کہ کسی انتظار آنہا
 را سے کشد مثل اینکہ شحمی از جاسے بندی سے افتد۔ یا گلولہ بنا گاہ از جاسے جسم اوئی
 یا اورا کسی زخم ہلکے میرد۔ یا زہر بخورد۔ یا در چاہ و تالاب و دریا سے افتد و غرق میشود
 یا سببی اورا میرد۔ یا مار سے و جانور دیگر سے اورا میگزرد۔ یا یکا یک بمرض ہائی
 ماند و باو طاعون و امثال اینہا گرفتار میشود کہ فوراً سعالیہ آنرا سننے کند۔ و اما آن
 حصہ دیگر کہ کم و زیاد سے شوند و تغییر و تبدیلی سے یا بند و باید بشوند و بیا بند آہنارا
 قانون پنجاںند *

حالا بندہ براسے ابتلاء و آگاہی بعضی از اہل طاعت خود بعضی از ان
 اصول را کہ اختلال و آہنہا موجب تنہا ہی و عدم قوام و دوام و دولت و سہولت بہن میکند

(۱) قل انما انا بشر مثلكم

انا خلقناکم من ذر و انثی

اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

و شاورہم فی الامر

لا اکرا فی الدین

ان الدین عند اللہ اسلام

قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبونی

ابتلاء و بعضی دیگر از این مجمل اصل آید در قوام و دوام و رست

بعضی دیگر میباشند که داخل قوانین اند و در مرتبه بعد از آن اصول اولیه میباشند و
برای سهولت دریافت باید بگوئیم آن ملزومات اولی اند و اینها ملزومات ثانیه
اینها این است که در میان خود و باش نبیان و دیوار و صفات و ارکان و ازین قبیل چیزها
ملزومات و تکلیفات دیگر لازم ثانی - بعضی از لوازم هم میباشند که در درجه سوم
و پنجم وجود آنها شاید لزوم ندارد یا بعضی براساس ضرورتی است - ولیکن چونکه دین
و دولت با ضرورت توانا بوده اند و با وجود آنکه اینها براساس اسلام بطور ظاهر همه امور
نسبت داشته به دین و بر وفق دین و اصول دین جاری بودند مع ذلک بر خدا و رسول
خدا معلوم بوده است که وقتی بناچار آن صورت بقدرت دیگر و آن وضع و لباس
دیگر و آن لفظ بلفظ دیگر تغییر هم میسرسانیده و با ضرورت حفاظت و انتظام ممالک
و کردار مسلمان خاص بر وفق دین و شرع خالص جاری نخواهد بود بنا بر این قرآن ما
مشتعل است بر هر دو اصول دین و اصول دولت و کمالیت این کالسی بنوشتن هم
بهین مثال را استخراج است - لیکن براساس دوام و دوام هر دو دین و دولت
پایان چند اصول هستند که ذکر شدند و بعضی دیگر از آن قبیل *

این همه امور را یعنی تمام احکام قرآنی و سنن رسول الله را براساس سهولت
کار و اراده خود دریافت هم ندیدیم خود ما منقسم میسازیم چهار قسم - و سه باینست
که این زبان و این تقسیم زبان و تقسیم اهل شرع و فقهای نیست یعنی آنچه بنده میگوئیم و
در تقسیم نسبت بقواعد و عبادات ندارند بلکه نسبت دارند بنظام دین و دولت و این
اصول را بنده اصول دینی و مذہبیه اسلام بر وفق اراده علماء و فقهاء میخوانم بلکه اصول
انظامیه و تدبیری خوانم - تقسیم آنها باین موجب است -

(۱) آنچه در درجه اول و در شمار ملزومات اولیه واقع اند و در شان جسم انسان
بنزله اعضا و ریه اند

(۲) آنچه در درجه ثانی و در شمار ملزومات ثانویه اند که خلل در آنها نیز موجب
اضطلال حال جسم است و نه چند آن که بکلی جسم بی کار ماند مثلاً آن

این آیه است یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة اگر چه
صبر کردن بسیار خوب محقق است و هر چند که نماز یکی از واجبات و ارکان دین
است مع ذلک نظام دین و دولت چندین باینها وابسته نیست - و همچنین
باید گوئیم که در واقع صبر و صلوة را هر شبه یکی نسبت بلکه صلوة در درجه ثانی واقع
است و صبر شاید در درجه چهارم پنجم *

(۳) آنچه در درجه ثالث واقع شده اند مثل بعضی از اینگونه امور اند و الله اعلم
بالمغرب فاتموا فتم وجهه الله *

(۴) بعضی دیگر میباشند که احکام و سنن رسول الله میباشند که اینها نیز هر چه
بهمان درجات احکام الهی که بعضی واجب یا در درجه واجب اند چرا که خود رسول
الاطاعه است ولی بعضی دیگر هم اگر چه قول رسول الله باشد یا شنیده بدین
بلکه چیزی و خل در دنیا و دولت دارند و شامل اند در اخلاق و در خصال
و صفات ظاهر و نیک شمرده میشوند - مثل آنکه اگر کسی هر روز حمام کند و
سر برآورد و خضاب نماید و ناخن بگیرد و مسواک کند بسیار خوب است و آنچه
گفته اند که اینها ثواب دارند و آن کس نیست خواه ثوابی داشته باشند
و خواه نداشته باشند البته فضل اینها نیک است و بیشک اگر عوام الناس را
طمع ثواب نباشد همیشه کثیف و پیر کین اند - و بیشک اینگونه ادا هر و نواهی خدا
و سنن رسول الله عالی از حکمت هستند همچنانکه دیگر احکام و ادا هر و نواهی الهی
و سنن رسول الله اند - و این فقره را اخیراً بنابر این اهل تمدن حکمت عملی متوجه
و بالجملة همه این امور را معتقد و پاسک بند و محکوم میباشیم و باید باشیم بموجب
این درجات سابق الذکر *

و لیکن چنین معلوم میشود که بعضی از این امور و اصول در درجه اول نورانی
از رسول الله در زمین خلافت محمد و اواز نظر را میجو شد و بدو بر وفق انبیا عمل نشد یا اگر
عمل هم نمیدادند باید و شاید لازم بود عمل نشد - و بعد از آن که آن خلقت سلطنت

بهتدل شد چنین چنانکه احکام و اسرار چنانچه اول و ثانی و ثالث همه یا اکثر معدوم شدند
فقط از اسرار و جهه رابع را چیزی اهل اسلام پیرو می کردند با استزاج و اختلاط کرده با خرافات
بدعت و در پیشت و دیگر - و هر حال واقعت الامر کار بانجا رسید و کشید که امروز بنده و تمام
اهل اسلام بچشم خود می بینیم که نه دینی باقی مانده و نه دولتی سوائه آن خرافات و
پیرو گیهاست مذکور بالا *

چندین افترا را بسیار گفتم میباشند در کالنتی تپوشن اسلام و اهل اسلام
با کالنتی تپوشن نصاریس عالم و همه اهل اسلام باید این افترا قات را بدانشند
و متجاظر دارند *

(۱) در اصول تهن نصاریس پادشاه مختار است و پادشاه یا خود مقنن قانون
است یعنی با مضافه خلق یا خلق مقنن قانون هستند با مضافه بشارکت
پادشاه و هر حال مقنن مخلوق اند در اصول اسلام پادشاه و امین خداست و
مقنن و امین نیز خداست و تمام خلق شئی انبیاء و اولیاء و تحت آن واقع
و این کلام دلیل است بر این که خداوند علی اعلا میفرماید که ای محمد صلی الله
علیه و سلم بگو بگو که : انا بشر و مثلکم یوحی الی انما الیکم اله واحد
فمن کان یجوز لقاء ربیه فلیحمل عبدا لهما خا و لا یشرک
بعباده ربیه احداً غیره

(۲) دیگر در اصول نصاریس پادشاه در بعضی از امور از قانون مستثنی است و در
بعضی از مقامات اختیار کامل دارد مثلاً اگر خونی را پادشاه عفو کند بجز
ایراه می برافه است و جائز است - ولیکن در اینگونه امور احدی را
در اسلام اختیار کامل نیست بلکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه
و سلم را اختیار و اجازت نبود و اگر بود بموجب فرمان الهی بود و چون خدا
تعالی حکم فرموده که قاتل را قصاص کنند باید بالضرورة بکشند و
در اسلام دین خون نیز جائز است و راسه بنده این است که بر سه نظام

کتاب مشکوٰۃ و کما باید قصاص نمود

(۱۳) در اصول تمدن لغت را چنین است که ابتدا باید پادشاه را اطاعت نمود و پس از آن نائب پادشاه را هر که باشد - و البته مراد از پادشاه و نائب پادشاه قانون است و جاری کننده قانون که بعد از گذشت - در اصول تمدن اسلام خداوند علی اعلیٰ فرموده است **طاعوا الله و طاعوا الرسول و اولی الامر منکم** - و درین شکی نیست که مراد از طاعت الهی است و مراد از رسول و اول الامر همریان آن احکام است بصارت اخری طاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اول الامر هم بر روی احکام و او اعز و اقدس است الهی است - اگر چه این اصول هر دو در واقع یک مطالبی میباشند و درین امر هیچگونه اشتکاک و تشکیک نیست اصول اسلام سه چهارم پیش است و سلف ذکر او و الا هر دو حکمت در این بود که چون با سکنه دین و دنیا هر دو در آن بود اختلاف و تشا زرع در میان افتد و رفع نشود - ولیکن چنانکه درین امر اختلاف بهم رسید و است در میان اهل اسلام و آن اختلاف موجب تباهی این ملت شده و در هیچ امر دیگری با اینان و باین اندازه اختلاف نشده است

کفیه فی الامور

پوشیده مبارک که این امر عظیم امور اسلام است و در فهرست مطالب جامع و در اهمیت و عظمت اول از همه واجب علی هر مسلمانیست و به چنین بنمایند که از بزرگان ما از ابتدا که اسلام تا این زمان چنانچه باید و حکما کان حقیقت آنرا پانصد و هشتاد و سه در آن اشتباه و اختلاف عظیم کرده اند یعنی بهم

مفسرین با اختلاف کرده اند هم حکما هم علما و هم عرفا سے ما - بندہ درین مقام این مطلب را بموجب اختلافات ہر فرقہ و سلسلہ مفسرین بیان میکنم و ظاہر سے سازم کہ ہمہ غایج افتادہ اند از جادۂ حقیقی و فہم و دریافت نحو اسے و اتعی آن - ملائین کا شعنی کہ در تفسیر خود بیان کردہ است و اللہ او ہم از کتب دیگر مفسرین گرفته و از خود بشخصہ رائی ظاہر نمودہ و اللہ عاجز بودہ است کہ راستہ دہد میگوید کہ او لوالا مر مراد امر سے مسلمانان اند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در عہد خود تفسیر سے نمود و حکایتی نیز بر طبق این دعوسے بیان میکند - باز میگوید ثعلبی فرمودہ اولی الامر حضرت ابو بکر و حضرت عمر رضی اللہ عنہما و زبیر بن صدق بودند - باز میگوید کہ حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ و زبیر گفتہ کہ خلفائے اربعہ اند - باز میگوید تو مجموع صحابہ را نیز گفتہ اند - باز میگوید یا نقباء و علمایا ارباب عقول و راستے مراد اند - باز میگوید و نژاد عرفا و لوالا مر مشایخ اند و پیران طریقت - پس بقیۂ این آیت را باین نحو تفسیر نمودہ - پس اگر خلافت کنسید در چیزے پس باز گردانید آنرا بکتاب مذا و جمع کنسید با رسول صلی اللہ علیہ وسلم در زمان حیات او و بسنت آن حضرت بعد وفات او - صاحب اخلاق جلالی سے نویسد - و آنکہ از حیطۂ فرمان پاوشاہ زمان بیرون رود بمقتضای نص آید از ربقۂ اطاعت پاوشاہ حقیقی بیرون رفتہ باشد - پس حکایتے بیان میکند کہ لب آن دین است - سلطان ملک شاہ ماضی روز بسبت دہم ماہ رمضان بار آفاست در پیشاپور افگند - مہربان در حضرت پاوشاہ عرض کرد کہ ہلال عہد برید و شد و سلطان و ایران داشتند کہ امر فرجید و تاندا کنند کہ فردا بحدوث دستان وقت امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی مجتہد بود و او خبر یافتہ و در صل امر کرد و تانبادی کنند کہ ابوالمعالی میگم بد کہ فردا رمضان است - پاوشاہ از این معنی عظیم متغیر شد و امام الحرمین را طلب نمود - چون امام الحرمین

بخوانند برخواست و پیمان تخفیفه و دست که در خانه پوشیده بود نقش بر پای
 کرده بیارگاه سلطان آمد - سلطان را تغییر زیاده شده و امیرالجمعی به درازن
 که برادرین طریق آمده - چون به حضرت سلطان رسید گفت است پادشاه من
 بهین جا به نماز گزارم و در ابا باشد و جامه که در خدمت خدایتعالی توان پوشید
 در خدمت سلطان هم شاید - فاما در آن ساعت که فرمان رسید بهین جا نشسته
 بودم ترسیدم که تا تغییر جا به کنم درنگی واقع شود و بواسطه آن تاخیر فرشته گان نام
 مراد جریده با فیان و مخالفان پادشاه اسلام نویسند - سلطان فرمود که چون آن
 پادشاه را باین مرتبه و درج میسرانی جز این طاعت امر ما میسر میسر میسر - ایام گفت به
 تعلق فرمان دارد بر ما و چنانچه است که اطاعت سلطان کنیم اما هر چه تعلق بهتو است
 دارد بر سلطان و چنانچه است که از ما پرسد چه حکم شریعت غرا و است از هر آنچه که فرمان
 پادشاه راست فتوی ظاهر است - (پس صاحب کتاب در این مقام فرمودی
 یافته از پادشاه زمان خود تعریف و تمجید از عهد و اندازه بیرون میکند همچنانکه تا
 مصنفین اسلام در عهد هر پادشاه ظالمی که بوده اند و تالی با آنها میسر میسر
 تعریف و تمجید از عدل و نصیحت آنها کرده اند و صدی صفات و حسنات میسر
 با آنها نسبت داده اند اگر چه شاید یکی هم در وجه و آنها نبود - در حکایت دیگر
 بیان میکند که منصور بن یحیی را که والی ممالک خراسان بود و در جمیع ممالک و بلاد
 که منظم اجلاس آن زمان عاجز بودند از ملایم او را بی ارکان دولت بران قرار
 که با محمد زکریا که رازی مشورت نماید - کسی را با حضار او فرستادند چون
 بکنار فلزم رسید از رکوب سفینه خواشی نمود تا در دست و پاسه بسته در گشتی
 ادا کنند - پس پادشاه را تنها بهام برود و مقرر نمود که
 دیگر که در نیاید و بعد از آنکه حرارت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد با کما
 در برابر او آمد و با لولع نفس زبان کشاد - پادشاه را تا سر به غلبه شد تا
 و بی اختیار از جا که بر حسیست بهر حال پادشاه را بهمان طریق میسر کردند و در خدمت

کامل یافت چه سواد بلغنی که سبب مرض بود بواسطه حرارت غشوی و مدد هوائی است حکام
تخلیل یافت - و بعد از آن بر چند پادشاه و ادر اطلبید ملاقات نمود و دستخط کرده
که بر چند صورت شتمی که واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود و فائدا شایدا که چون پادشاه مذکور
آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین هیچ حال پس نمیتوان بود - بعد از آن
که این حکایات خوانست اینرا که هر چند دمی را بلکه بر مصلحتی را خنده آید و
در جاست و بکرمی می نویسد -

اما حکام شخصی باید که بتا سید الهی ممتاز باشند و را تکمیل افراد انسان
و نفی مصالح ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند (حکام)
اورا صداقت و مشاقران اورا امام گویند و فعل اورا امامست و افلاطون اورا مدبر
عالم خواند و ارسطو طائیس اورا انسان مدعی گوید یعنی انسانی که حفظ امور مدینه
بر وجه لائق نماید و چون زمام مصالح انام بکفایت جنین شخصی عالی مقدار
باشد هر آینه انواع سیاست بر کفایت بلاد و قاطبه عباد و سیب و چنانکه درین
روزگار نجسته آثار کفایت تدبیر کردگار بقضای اعطاء القویات باز یها زمام
نظام مصالح انام و قبضه اقتدار پادشاهی کامکار نهاده که صیت مدد نفس آوازه
عدل نوشیروان باز نشاید - آنچه باز در این مقام پس از بیان حال و شرح
صناعات و خصال چنین شخصی تعریف و تجید از پادشاه خود میکند محض براسه نان
باز حرف جان نه براسه راه نمائی و هدایت او و خیال آسایش ملک و رعیت او -
یشک اگر تاریخ احوال این پادشاه را هر که بود بخوانیم معلوم خواهد شد که شخصی
بود و است متصف بآن صفات و نشان با سه سابق الذکر بلکه بعد یکصد هزار
یکصد و آهتاد و تمام جهان و از ابد اسے خلقت آدم نیز چنین شخصی نبوده و اگر
بوده امام بوده است و معلوم - پس میگوید - هر آینه مدبر عالم اوله بکفایت حکام
شریعت قیام نماید و اورا اختیار تصرف در جزئیات امور باشد بکسب مصلحت
وقت بود و چنانکه موافق قواعد کلیه شریعت باشد و چنین شخصی بحقیقت خلق شده

تلفیقه العبد و ناسیب نبی باشد - در جاسه دیگر میگوید که "مرتبه سلطنت از
بلائل نعم الهی است که از خزانه الطاعات نامتناهی بعضی از افراد امجاد و ارباب را از این شرف
پس از بیانات سابق بالذکر صفات و خصایص را که بموجب احوال و آراسته همه حکما
اعظم صفات و خصایص میباشند که باید در وجود هر پادشاهی بالقصود باشد هفت
شمرده است باین تفصیل :-

- اول - علو همت و آن تمیزیب اخلاق حاصل شود *
- دوم - اصابت راسه و آن بحدت فطرت و کثرت تجربه دست و پد منور
- سوم - قوت عزیمت و آن براسه صواب و قوت ثبات حاصل شود - (درین
مقام حکایتی بیان میکند از زامون منسوب به همت ملوک) :-
- چهارم - صبر به مقامات شده اند *
- پنجم - پستیا بطبع در مال مردم مضطر نشود *
- ششم - شکریان موافق -
- هفتم - نسب چه هر آینه موجب انجذاب خواطر و چاه است و در قار خواهر بود این
حقیقت ضروری نیست اما ادلی است *

و پستیا روشکری بتوسط آن چهار خصلت که علو همت و راسه و صبر و عزیمت است
حاصل توان کرد پس عده بهین چهار باشد و الحمد لله تعالی که حضرت پادشاه دین پناه
جمع این خصایص حاصل است - در باز در اینجا تعریف و تمجید بسیار از پادشاه خود میکنند
در جاسه دیگر بنویسد که "عمر بن عبد العزیز را که بکمال عدالت و قسط تقوی و طهارت و تقوی و عبادت
از وفات در خواب دیدند از حال او سوال کردند گفت یک سال مراد و در حجاب نشینند
بجهت آنکه سوراخ در پهلوی داشته بود و گوشت پند می را پاسبان و آن سوراخ فرو رفت در
جروح شد با من عتاب کردند - این حکایت را نیز بنده و هیچ عاقلی قبول نخواهد کرد و
بعد اشاره بآن خواهد شد - در جاسه دیگر میگوید "و باید دانست که ملوک را همت باید
باشد و بدین سبب خلق را با ایشان در مقام بندگی باید بود و هیچ امری در حق و تقصیر

برایشان نباید - در حاشیه اخلاق جللی درین مقام و غنوب باین مطلب از
 اخلاق محسنی این فقره را اخذ کرده بنویسد «زیریکه بظهور سلطنت الهی واقع شده اند
 و از نجات لقب ظل الله برایشان باطلان میکنند پس بآن معنی که این صورت در ایشان
 محقق است از همه خلوق استیقام و تعبد خواهند و خود را متراوان شناسند و در هر چه
 کنند کارین استقلال و تفرد رعایت نمایند و هر چند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این
 صفت زیادت است بود و برین تقدیر مقتضای ایشان طالب آن است که مردم مسکن
 و محتاجی خود برایشان عرض کنند»

اینک ماسته آئیم بر سر تحقیق این مطالب و در تحقیق این مطالب بهیچ وجه

من الوجوه بنده را عرض می‌کنیم و گویست چرا که بواسطه

(۱) عدم تحقیق و دریافت باین مطالب و بعد

(۲) بواسطه پیروی این مطالب و دیگر

(۳) بواسطه برودت آن چیزهاست که بکلی خارج و بی‌علاقه بودند هم از تحقیق و هم

از پیروی این مطالب از ابتدا امور دین و دنیا را به سلام و بخوابی و تنهایی

بنهاد که امروز باینجا رسیدند.

و سبب اینست که در این مقامات بنده را کسی حل بر عرض نکند

و بخوبی عذر کنند قبل از آنکه حل بر عرض نمایند یا مورد گفتگو و ایراد می‌بندارند یا آنکه

حق و درست و صحیح پیدا کنند

اول - آنکه اگر ما حفظه شان و درجه این امر عظیم الشان را بنمایم که اسلام باشد

یعنی دین خدا یا یعنی پیروی احکام و ادامرا الهی بطریق دستور و بموجب غایت

که فرستاده است و انرا نام نهاده اسلام یا شریعت یا هر چه دیگر که ما انرا

بنماییم پس چون ما را امر کرده اند به اطاعت رسول فوراً پس از اطاعت

خدا بالضروره بخاطر ما میگذرد که رسول باید شخصی باشد متصف بصفات

الله پاک و مقدس و معصوم و بسیار عالی شان که چنین مرتبه عالی یافته

فرستاده و پیام آورنده و ابلاغ کننده احکام الهی باشد - بعبارة اخرى اگر چه بالضروره و بناچار کسی که در ممکنات هست و باید باشد تا واسطه گردد در میان خالق و مخلوق باید شخصی باشد که در میان خالق و مخلوق واقع شده باشد یعنی بعد از وجوب باشد و قبل از ممکنات با عبارت دیگر بگوئیم اول و شرف ممکنات باشد - و همچنین آن شخصی که ثانی آن رسول و ثالث خدا واقع است

و او نیز براسه همان عهده و براسه همان تبلیغ احکام و اطاعت خدا است و براسه همان غرض است هر که باشد و هر نام و خطاب و لقبی هم که داشته باشد باید همان صفات و خصایص باشد - بسبب آنکه ما را نگفته اند و ازین آیه مستفاد نمی شود که اطاعت کنیم فرشتان را چرا که ما را نمی پرسد ما - پس اطاعت کنیم بنابر آنکه مکان می سازد و براسه ما - پس اطاعت کنیم بنابر آنکه در دور و از دور می سازد و براسه ما و علی هذا القیاس - یا آنکه اطاعت کنیم حاکم را که حفاظت از مال و جان ما میکند - پس اطاعت کنیم از مال و بنا و بنجار جدا جدا براسه مختلف کارهای که میکنند براسه ما - درین صورت اطاعت خدا و رسول خدا و اولوالعمر باید یکسان باشد و در آنچه ما اطاعت آنها را میکنیم یک حالت و صورت و با همیت و کیفیت باشد یعنی آن اطاعت براسه احکام و در احکام الهی باشد و پس -

آنکه اگر مطلب اول معلوم شد و واقعاً باید چنین باشد پس ضرور بود که خدا یا رسول خدا یا هر دو صافات صافات ظاهر کنند بر خلق که اولوالعمر است و عهده و منصب و خدمت او چیست و اطاعت او چگونه است و آیا عهده و منصب و شغل این اولوالعمر نیز چون عهده رسول تبلیغ احکام الهی است یا چیز دیگر است مواسه اینها - اگر نفوذ باشد خدا و فراموش فرمود یا رسول خدا فراموش کرد پس خدا و رسول او جوابده اند که دین خود را مهمل و خلق را ناقص است در ابهام و شک و یسرگردانی فرو گذاشتند - ولیکن

دو هم

ماست به بینیم که خدا امر فرموده است به رسول خود که بلغ ما انزال الیک
و این امر که بالاترین و اہم ترین امور در اسلام بود گوش زد رسول خدا شد
و مشک او فراموش نکرد و رسانید و رسانیدها هر نمود - و بر تمام مسلمانانی
که در خدمت رسول خدا حاضر بودند یا در زمان حیات او بودند فرمود و میگوید
که اگر نعوذ بالله رسول الله فراموش کرد و بدو یادآوری نمایند و تحقیق
کنند که او لوالا امر کیست صفات و خصایص و عہدہ و منصب او چیست -
و تفسیر چیزی نوشتہ است و خصلت من باخ ما انزل الیک تمام آنچه فرو
ستاده است از پروردگار تو چون حکم و عہد من و امر را بنسب بنسبت بخش و در
کتاب خود حکم بیاورد و نیز بگوید آنچه عقیقہ و عہد است این است درین
موضع که باید بآید و بداند که انبیا و اولاد اسلام باشند از دین دیگر
مراد طاعت احکام الہی است و بنا بر طاعت احکام الہی طاعت آورند
آن احکام و رسانند آن احکام الہی ہم بالصبر و در شرح و تفسیر و بیان در کار
و در تدبیر آن پیشه این رسول آن رسول نیست که پیغمبر را برساند و دریافت
و تفہیم آن پیغام را و اگذار و بآن فرستد که آن پیغام بسوسہ آنها ارسال شدہ
بجہ این رسول انرا گویند کہ از کم و کیف و غرض و خواست آن پیغام آگاہ باشد
و حال آنکہ احدی دیگر نمی تواند از کم و کیف غرض و خواست آن پیغام
بخود ہی خود آگاہ شود و لازم است کہ او بیان کند و خلق را تفہیم نماید -
درین صورت ابتدا در ہر دینی طاعت نما و رسول خداست و بعد از آن
تبلیغ آن احکام - چون خدا فرمودہ است طاعت کنید خدا و رسول و
اولا امر را ازین معلوم می شود کہ او لوالا امر ہم باید کسی باشد کہ نسبتی بدین
نماز و در شان و رتبہ و بالجملہ تسبیح علی از احکام الہی کہ در تبلیغ آن چنین تاکید
شود و باید بالاتر از تعیین و بیان منصب و عہدہ او لوالا امر باشد و امر با طاعت

سوم آنکه اگر ما گوئیم مراد از اولوالا امر حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق ر.ع بود پس دو خلیفه دیگر و نیز احمد س. و دیگر اولوالا امر نباید باشند و ضرورت بودند - اگر فقط خلفائے امیه بودند پس لازم می آید که غیر از آن چهار دیگری اولوالا امر نباشد - اگر مجموع صحابه مراد بودند بعد از صحابه احمد س. و دیگر نباید اولوالا امر باشد - اگر فقهاء و علمای مراد باشند پس خلفاء و صحابه و امرائی که فرستاده می شدند بجائے از طرف رسول الله ص.ج یک اولوالا امر می شود و خارج میشوند از مفهوم اولوالا امر - اگر مشایخ و بزرگان طریقت و اولوالا امر و اند بالضروره دیگران خارج میشوند - و بالجمله این امر امر عجیب و در حق تعالی برپا می است که اینجه احتمالات را آن است - اگر این امر امر است که ابداء اعتنائی بشان او نیست فوراً پس از اطاعت خدا و رسولی جدا چرا باید ذکر شود - اگر اعتنائی بشان آن باشد پس بایستی که بکمال خوبی و مانند آفتاب نصرت الهی را ظاهر و باهر ظاهر و معلوم باشد بر هر فردی از افراد مسلمان جهان که احدی را در آن مجال شک و شب و اشتباه و ابهام و احتیاط نماند و ضرورتی نیاید که تسبیح گویند مراد و فغان دشمنان گویند مراد و فغان دشمنان من و در چه فغان من و در چه فغان من (یعنی هم از تسبیح آیات فشانید است در فکر جمیع اولوالا این ابهام چه ضرورت داشت و است)

چهارم

آنکه در بقیه این آیت فان تنار علم فی شیئی فودد و لا اله الا الله والوسول ان کنتم فی شکی فاستسیر الله والیوم الاخر صاحب تسبیح حسینی بنویسد - پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید به رسول در زمان حیات او و نسبت آن حضرت بعد از وفات او - اگر چه در یک جمله فوراً پس از ذکر یک چیز یک مطلب بهمان چیز و مطلب بکر شده و بیشک ضرورتی نمی آید در ظاهر و باهر است که لفظ اولوالا مر در آن

پوشیده است بعبارتی (خری) بالیق درین جمله نیز بعد از رسول او لوالا مر ذکر
شده باشد و در آن ذکر نشده گوید که در آن است و لیکن در تفسیر
حیدری بجای است او لوالا مر سنت رسول را ذکر کرده و بکلی بیرون و بیجا است
چرا که بگوئیم در دریافت سنت رسول نیز در آنست و تعالیم کنند که ضرورت است
و آن در آنست و تعالیم کنند همان او لوالا مر است - با وجود شان و عظمت
مرتبه او لوالا مر و قرابت ظاهری و معنوی آن با رسول الله در این آیه
ذکر پائے سنت را در میان آوردن که بکلی بعید است و از مطلب خارج باشد
تعب است - بیشک سنت رسول الله را آن عظمت نیست که او لوالا مر
راست و در صورتی که آن سنت متمم در حکام الهی و شرایط و تفاسیر و تفاسیل
احکام الهی باشد و در صورتی که سنت رسول متمم احکام الهی است چنانچه گفته
آموزند و در کار دارد - کمال تعجب است که چگونه مردم افتاب را در آسمان و
در نصف النهار مشتبیه می بینند و مشتبیه می سازند با دیگران و ثابت و سیار -
خود رسول الله فرمود من دو چیز عظیم را در میان شما میگذارم یکی کتاب
خداست و دیگری عترت خود و فرمود سنت خود و از همین معلوم میشود
عظمت شان او لوالا مر

پانجم

آنکه اگر او لوالا مر را یک منصب و عهده است و آن تبلیغ احکام و شرایع
خداست بیشک در آن عهده و منصب باید کامل باشد و اکمل ناس باشد
و ثانی رسول الله در علم کتاب الله و احکام الهی و شریع خدا برابر رسول
و از جمله را سخنان در علم باشد - از انصاف و عقل و حکمت خارج است که
او لوالا مر کسی باشد که ازین صفات و خصال دور و همجور و بے بهره باشد -
و اگر منصب و عهده و حکومت و فرمانروائی است بر خلق الله و امور تمدن
و مکرانی باز باید کامل و اکمل ناس باشد - و اگر این هر دو عهده و منصب
باید متفق و شت باشد آن وقت باید شخصی باشد که بکمال خاطر جمع و یقین

و رشادت بگوید معلوم فی قبیل ان تفقدونی *

ششم - آنکه چنان بحث در استخوان فی العلم میبرد و بطور اختصار عرض میشود که اگر آیات
کتاب قرآنی را خود رسول آنگونه هم منی فهمیده معانی و معنیها را از او
هم مخفی بودند ما را باید آیه بکشت نیست و اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
هم سر که باشد و بوده باید و بالیستی بالضرر و لو بداند و بفهمد - اما باید دانست که
اگر در ذکر آنها در قرآن هیچ حکمت و اسرار دیگری نبوده است آن امر دیگری
است و سبب بظاہر نقل بعضی معلوم میشود و ذکر چیزی که مصلحت نبوده است
و انشتن و در یافتن آن بر حدیث و دیگر مسائل خداست.

هفتم - آنکه حاکم شخصی باید که بتأیید الهی ممتاز باشد الخ - چنانچه عرض شد سبب
پیشبرد و نائب پیشبیه نخواهد بود انیکس - نه قبل از اسلام هم رسید
و در حدود امکان داشت و نه در اسلام و تا امروز چنین شخصی که یافت
نشده و تا قیامت هم یافت نمیشود - همچنین شخصی نه در میان اهل تشیع
پیدا شده و نه در میان اهل تسنن و اگر ما مسلم داریم که پیدا هم می شود و آخر
یک فرق مخالف او خواهد بود - و ازین بالاتر اگر چنین شخصی باین صفات
هم یافت بشود در میان حکما که غیر از سبب اسلام باشند و بر مسلمانان
فرمانروا شده باشند کسی او را خلیفه الله و اولوالاخر نخواهد دانست
اگر چه بطبع و منقاد او هم باشند در امور دنیوی یا محض بود اسطه حکومتی که
او را است - چنانچه بعضی از مسلمانان خوشامد گوئی هند میخوانند ازین
آیه ثابت کنند که باقیقار حکومت انگریز فرمان رسیده است و قرآن
یعنی حاکم وقت میباشد و باین سبب آنها و دیگر مسلمانان هند منقاد و
مخلص دانستی انگریز اند و سبب این خلاف و محض کذب است و اگر ما بگویم
که بطور احوال جمیع چنین میباشد بیشک تمام اهل اسلام هند چنین نیستند
و چنین عقیده را هم ندارند +

هشتم

آنکه هر آینه مدبر عالم او را بحفظ احکام شریعت قیام نماید و او را اختیار
و تصرف در جزئیات امور باشد الخ - با سوال میکنم که چگونه بحفظ احکام
شریعت قیام باید کرد - و او را تا کجا اختیار است و نه است اختیار است
او در کدام کتاب درج است بخیر و نیز این اختیارات که با داده در کدام
کتاب درج شده یا آنکه باید پیوسته کسی او را از اختیارات او آگاه سازد -
و بیشک اگر این چنین شخصی سر موئے خلاف احکام شریعت کند ظل شد
و عقیقته الله و نائب نبی نخواهد بود بخیر

نهم

آنکه مرتبه سلطنت بعضی از افراد اجداد عباد و ارزانی شده - این معلوم
میشود که تمام سلاطین عالم از ابتدای خلقت آدم اجداد خدا و تعالی بوده
اند مثل فرعون و شداد و نمرود و بخت النصر و ضحاک و یرید و محمود
سبکتگین و چنگیز و تیمور و شاه و اقا محمد خان قاجار و در واقع سراج الاول
الی الآخر که از انجمله بعضی غلامان ز خود و بعضی مطلقاً نظیر این و انشال و نهال و نه
اگر با مسلمانان را انصاعت دلی باشد و برابر بودن آنها هم ایمنی کنیم نه بر
هواست نفس خود و سبب سنیم که اینها همه عالم در بد فعال رد دشمن خدا و رسول
و مخرب دین و شرع ستین بوده اند و خدا و رسول خدا و خلق خدا سزاوار
آنها برادر بوده اند - بعضی از هم در میان ما غالباً این ایراد را بر نهاده
میگیرند که تمام سلاطین اسلام یکسان شمرده و دانسته ام - این عیب
آن است که آنها فهم سخن بنده نمیکشند - اگر فهم کنند مختصر آغوش
بنده این است که در سرقه یک پول سیاه با صد لک برابر است و در زنا
یک زن و هزار زن یکسان اند و در قتل نفس یک نفس و صد هزار
نفس یک هستند اگر بر خلاف احکام الهی باشند بخیر

دهم

آنکه خدای که در وجود پادشاهان باید باشد بعد از آنچه ذکر شد و دیگر
ضرور است بیان خصال دیگر - بیشک خصال یک بسیار متعدد و

و از آنجمله اند عادت همسخت و اعدا بست راست و قوت غریبت و صبر بر مشقت است
 ولیکن غایت اینها باید نظر می و جلی باشند و اگر باشند نیک است و محمود اند
 و البته تربیت و اکتساب نیز در پیش اند و در صدر است که تربیت بگریز نشود
 والا اسکان ندارد که پادشاهان را که از این خولیت در ناز و نعمت و سعادت
 مردمان ناچارند و بهر هم حیرت بران در نگار گذرانند و اندوازد و سالگی
 سر خود و بے لگام بوده اند. آنها را تشویق و تقویت کرد و انا در خدایان
 شراب و لهو و لعب و شهور و الی الی اینها را حاصل میکنند. البته
 این همه را از نبرد طفولیت تا اواخر زمان بچشم دیدیم و گوشت شنیع را هم
 و بیشک بیست کرد و خان و دیگر نیز شسته و دریده اند و بهای آنها
 نیست

یا زوهم - آنکه لشکریان موافق هم یک از خصایل پادشاه است و بے بنده نیدارم
 که چگونه لشکریان موافق یک از خصایل پادشاه است -

بان البته لشکر موافق می که از لوازم و اسباب ملزومه لشکرانی است
 لیکن نه لشکر جمع است آید و نه موافق نمی شود نسبت آن گاه اول
 آن را مانده و پس از آن آن را ترتیب میکنند
 بعد از آن صلاح و لازم است که احوال و بطوریکه احوال و دارنده
 خصوصاً در این زمان که آوازی لشکریان بسیار مشکل است و خرج
 آن هم بے اندازه است

و ازوهم - آنکه یک از دیگر صفات پادشاه نسبت است و بے این خفیات
 ضروری نیست - همچنان اصداد آفرین بر این دانش - کما فی تعبیه است
 که این بزرگوار عالم نادان و فاضل از میان چهره چین نوشته اند
 حال بیرون نمی نماید

(۱۱) یا آنکه بکلی نداشتند است که چه نوشته اند و غلاف نوشته اند

(عجب) یا بموجب رسم کلی اسلامیان نوشته که از ابتدا بوده است که غالب
 سلاطین را نسب پرچ بنوده بعضی قلام بنوده اند و برخی از اعیان کنیزگان
 بوده اند و برخی دیگر مردمان بے سرو پا بوده اند و یکایک بر تخت سلطنت
 نشسته اند و بکلی این امر در نظر کسی قبیح ننموده است

(ج) یا آنکه پادشاه عهد و عهدی خود را در نسب عالی شان بنوده +
 و لیکن بیشک نسب بر همه چیز خصلت و دیگر باید مقدم باشد و در کتاب
 ملاحظه شد که رسم مرسوم دولت عثمانی در امر جانشینی چنین است که تمام
 اطفا که در محرم تولد یا بدخواه مادر آنها مرد باشد و خواه عید باشد یکسان
 اند و درجه و مرتبه و پسرارشد یافته نخستین هر که مادر او باشد باید جانشین
 تخت سلطنت باشد و در صورتی که عموش یا پسر عموش بزرگتر از و در سن
 موجود نباشد - چنانچه سلطان عبدالحمید را با وجود ششمین پسر و بیست و ختر
 پسرارشد جانشین نشد بلکه برادر او سلطان عبدالعزیز جانشین او شد -
 و ختر اسفند که در محرم زاده باشند آنها را شاهزاده خانم میخوانند و سواد
 آنها را بان خطاب میخوانند - و از پسران سلطان آنها که جانشین پدر
 نشده اند و نمی توانند شد یا باید مناکحت و مزاجت نکنند یا آنکه درجه
 و خطاب خود را ترک کنند و پیش از اینها بکلی رسم نبود که سلطان
 مناکحت کند بلکه یا کنیزگان را بجز پد یا زنان دیگر بمیل خود آید و در
 محرم است پسر میردند - القصة اگر ما غور کنیم می بینیم که این اعمال
 همه بد و قبیح و خلاف شرع و عقل و اصول تمدن یکسان میباشد
 و مضرات بولتشیکی بسیار دارند

سیر و رسم - آنکه حکایت سلطان ملک شاه و ابوالمعالی و منصور این نوع و چنین
 حکایت عمر عبدالعزیز و غیره هنگامیکه از طرف ظاهر می سازند خود را
 وزیر و ستی پادشاهان و بزرگان اسلام را از طرفی دیگر ظاهر می سازند

حاکمیت و جهالت آنها را

(۱) بیشک در خلقت پادشاه و پادشاهی که گویا یک دریا خلق باید پادشاه

روزه خود را بهر یک شرح آخر کرده بیک گشته اند خداوند متعال شرح است

(۲) خاتم آن پادشاه و چنین مقام است به چنان مرد بزرگوار که در پهل شرح و

حاکم شرح بوده الی آخر هم بزرگوار استی هم بهر چهل آن پادشاه

(۳) سبزه آن عالم کامل و کامل و کامل بهر یک پادشاه بود و دست و دست

بر حاکمیت و که با همان لباس پیش پادشاه آمده آن سخنانی که گفت

بیشک از خون و از روستای خلق گفت و از این از روستای خلق و بیشک

اگر لباس خود را پوشیده بود و مانند انسان بود پادشاه و آمد بود

فرشته بیکان نام او را و هر یک باغبان و خیالان سینه نوشته اند بیشک

مکر رفتن او بهر دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست

و حال آنکه در هیچ زمانه فرشتگان نام او را در زمره باغبان و خیالان

نوشته اند و نیز ازین معلوم میشود که تا یک اندازه علمای بزرگان اسلام

بازندل بوده اند و یاد و یاد

(۴) جمع مضاف را آن صورت حاکمیت باطله شرح کرد و چنان طلبید و یاد

دست و پای بهر یک گشته اند و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

بجای هر دو دست و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

چنان انگشت میرسد بهر یک یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

میکنند اگر در اکثر کلمات و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

نه از یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد

بخت گنبد پرا باید بغیر محتاج با ششید و این سبب غیاس است کز آن در اینها بدید
 که عالج غبطه و مانع شما را را بکنند و شما را را تربیت کنند و غیج شما را را طریقی بکنند
 آهوزند و تمام امور ملک و ملت شما را را در خلعت نمایند و در اینها هم اسباب
 ملک نیز درین شما با همی کنند و بدین احوال مطلقا نه شما خنده زنند و استیلا
 (۵) ما بعدا بنم که با دشا کون مکان و ما یک ملک لا شریک که را ضرر بسیار
 نازک است و اعظم و اکبر صفات او عدل است و عادل حقیقی است بعد
 که اگر در دنیا گویند شاخدار سی گویند بے شافی از اری را رسانیده باشد
 در قیاست باز خواست میکند و منرا میدارد و مایقین ندایم که علم
 عبد الغزیز را عقوبت نماید براس آنکه با سنی گویند است بهر راجح بلی
 رفته و مجروح شده باشد - آما نویسنده این حکایت دانسته است که این
 عمر پسر عبد الغزیز بود و پدرش مروان پسر حکم پسر زید پسر حضرت سعد و یحیی
 بود که جدا خلاصه او با پسر عم و دانا و وفادار رسول الله جنگ کرد و پسر
 او سیر و آن رسول را با لب نشسته شد و بدینور و دیگر بود و پدرش با دیگر اولاد
 آن رسول الله همان سال آن کلاه کرد و بدین وسیع شکست نیست که عمر پسر عبد الغزیز
 بهترین خلعت است بنام امید بود و در وقت جنگ جلوس و دانا بنده آگاه که کرد
 این بود که منع نمود سبب نه در آن بر حضرت علی رضی را که تا زمان او با ری بود
 و بدینا بر مع ذلک شراعت المومنین ساعد و در مرگ او گفته است شعری
 را که انگیزان در توابع نزدیک آن را نوشته اند آنکه پسر عبد الغزیز را که چشم
 انسان با مد کردین این است که بر تو نه است

You freed us from the tyranny
 of Ali, and, if it be possible you
 should be freed from it yourself

(۶) از اینها هم بالا تر این است که هرگز کن و عجز و عصیان و حکما سکه ناکه خود را عقل

اول میدانند این خرافات را بآب و تاب بسیار و مختصر اندیشه نویسنده آنها را
سزشتن و دیگران قرار میدهند که آیندگان و اسلافشان بر آنها عمل کنند
کمال از موس است *

چهارم - آنکه ملوک را هست بای بند است و خلق باید بایشان و مقام بندگی باشند
این مطلب مطلب بسیار عظیم الشانی است و اگر بنده بخوانم مفصلاً بیان کنم
باطناب خواهد کشید. باید دانست که بندگی و اطاعت و طاعت و القیاد و
و استال آنها را چندین درجه است *

(۱) بندگی خالق و رازق است که بهر حیثیت که ملاحظه کنیم سر و از بندگی است
بکفایت اخلاص و ارادت چه او ابتدا خلق زمین و آسمان است و سزاوار
شان و جلال اوست بندگی بعد خود ما را فرود آورد خلق فرموده و خلعت
حیات پوشانیده و انسان و اشرف مخلوق خود قرار داده و هر روز و هر دم
هزارها نعمت و رحمت به ما میرسد که لازم مزد و زنگی ما است - پس واجب است
بر ما بندگی او از این حیثیت هم *

(۲) رسول و فرستاده خدا را نیز چندین لحاظ با احترام میداریم و اطاعت میکنیم
و سبب نیکوترین خدائی بلکه بهترین رسالت و نبوت و بجهت فرمان جهان خالق
و جهان پادشاه علی الاطلاق - بعد از رسول واجب است بر ما اطاعت او و
و سبب دنیا و آخرت اگر اختلافی بهم رسد با بر سر آن اختلاف نه بحث میکنیم و بحث
بیفایده - بلکه در صورت عدم اختلاف اگر تمام مسلمانان جهان که اشهدان
لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله میگویند متفق العقیده باشند که
در آیه انما یسکون الله و در آیه بیایه و آیه فو فون بالذکر آیات متعده
دیگر که در تفسیر همین بیان آنها موجود است و همچنین به بسیار از این قبیل
کلمات که رسول الله فرموده و پیغمبر عظیم را در میان شما میگذازم یک نفر
خدا و دیگر عمرت خود است و در آنها از هم جدا نیستند و نخواهند شد نالجب و حق

ازین دو صفات اخیرا کمال بیله میرود باشد آن وقت در خود فرو روند
و تحت این شمر سعدی علیه الرحمه واقع میشود - "نه منعم بهال از کسب بهتر
است خزار جیل طلسم بپوشد خراست شکسته"

پانزدهم یک امر بسیار عظیم دیگر میباشد که بر آن نیز باید بحث گفتگو نمود که آن
زمان ذکر آن در کتاب اهل اسلام نبود و بحثی که ضرورتش بهم بریده
اند که ذکر آن بنمایند - آن این است که بخوبی بر بنده معلوم
نیست که در صورتی که بعد از این همه دلائل و برایین ما مستقیم داریم که اول
الامر مراد با شاه و حاکم وقت است آیا آری اهل اسلام متفقاً بر این
چند دلیل و فرق اسلام درین باب چیست و از اقوال و آرای بزرگان
دین و ملت عموم اهل اسلام چه متفقاً میشود و راینکه این اول الامر
خاص اهل اسلام باید باشد یا از ملل دیگر هم میشود که حکومت داشته باشند
بر اهل اسلام - این مطلب تا سیزده صد سال رد بیان اهل اسلام
وجود داشت و لهذا ضرورتی هم نبود که بر آن بحث شود بلکه تا سال ۱۲۰۰
هم این مطلب در میان بنور هیچ شکی نشد که در هر ملک و هر ریاست
از ملکی که ریاستها همه چنان بود و حکومتها همه در آن بود و
میان شدت و در امر یکی - بعد از آن امر دیگر آمد که ملکی که در ریاستها
نظاره را در امپراطور فریقا و با پاسه دیگر در تحت حکومت و نظارت امپراطور
مسلمانان بنده اکثری در تحت حکومت و نظارت امپراطور و هم در تحت
حکومت هندوان و پادشاهان مسلمان چین و تبت و تاتار و تاجیک
و سیام و انام و غیره در تحت حکومت و نظارت امپراطور و هم در تحت
و پیش ازین هم بود اند - ولیکن ازین امر به بنده تا این وقت کنگلی
تا معلوم و بهم نیست که آیا این مسلمانان تحت حکومت ممالک و رعایای
مختلفه را به پادشاهان اسلام یا شاه و حاکم که بر آنها حکومت دارند

اولوالعزم شیخ الاسلامیہ اندھیندہ راگھوان پلکے تابیک اندازہ یقین است
 کہ مسلمانان ہندو شاہ و حاکم اسلام بیٹے برونی کتاب و دین خود و دیگرے
 را اولوالعزم اندھیندہ و نمیدانند و از آید ہم چنین مستغادہ سے شو و
 اگرچہ فرما برداری و انقیاد میکنند و در تحت آن ممالک بیباک شدند
 و لیکن این فرمان برداری و انقیاد بیش از آن فرمان برداری و انقیاد
 مجبوری و ستمی نیست کہ رعایا سے ممالک و یکسر است و ممالک غیر
 مثلاً امروز در ملک ہند رعایا سے تمام اقوام یورپ و امریکا و ترکی و
 ایران و افغانستان و چین و بامین و حبش و زنگبار بیباک شدند و
 تا ہنوز سرکار انگلیزی برآنها ہم جاری است و مرافعات و مقدمات
 خود را در عدالت ہائے انگلیزی میبردند با وجود این رعایا سے و مگر
 ممالک اند و انقیاد این با و اقعی و حقیقی نیست بلکہ مجبوری و تعبدی است
 و این بالاتر این انقیاد و انقیاد مذہبی نیست و نسبتی بہ مذہب
 نہ دار و سبب چنانچہ فرزند من گتیکس پوپ روم را رئیس و سالار
 مذہب خود میداند یا از روم حقیقت یا از روم مجاز و بہر حال
 مستغادہ و بیباک شدند و کسی را اختیار نیست کہ در آن سختی گوید و ایراد می
 گیرد۔ سال گزشتہ ہنگامیکہ جنگ و فتح شد و میان ترکی و یونان
 و سلطان ترک فتح گشت و مسلمانان ہند اظهار مسرت و خوشی نمودند
 انگلیزان بر سر این امر احترام ہائے سختی نمودند کہ مسلمانان ہند
 رعایا سے قیصر ہند بیباک شدند چرا باید اظهار خوشی و تبعیت و ہوا
 خواہی سلطان را کنند و در فتح او کہ تعلق با سورملی و پولستیک دارد
 نہ با سورملی۔ و درین امر کسانے را کہ خوشامد کو بودند اظهار نمودند
 کہ بموجب حکم قرآنی ملکہ انگلستان اولوالعزم است و بر مسلمانان فرمان
 است اطاعت او را نہ اطاعت سلطان ترکی را و ما ہمہ مستغادہ و در

دولت انگلیشیه پیاسیم - بیشک اینها دروغ گفتند و این راسته
راست همان چند کس بود و سایر مسلمانان بهند را عقیده دیگر است - اینک
بنده راست خود را درین مطلب اہم نیز ظاہر میارزم *

راستہ بنده ضعیف این است و در این مسئلہ کہ این مسئلہ بر چند شوق است *
اول - آنکہ پادشاہ ہر ملک در ہر مذہبی کہ باشد باید معقول و در مذہب خود یا
نبذ باشد و آنچه خلاف مذہب و شریعت دین اوست بجا نیارد و بیشک
مسلمانان را لازم و واجب است اینحال چرا کہ غالباً و جموئاً این ہمہ برایین جاری
شدہ کہ بموجب الناس علی دین ملوکہم رعیت پیرو پادشاہ و حکومت خود
است و ہر امر سے از امور دین و دنیا بگذرد

ثانی - اگر اعمال خانگی پادشاہ خلاف شریعت و مذہب باشند ما را بر آن کاریست
تا ہنگامیکہ فرایض منصبی او بر وفق قانون و ضابطہ و بدستجاری جاری است
و در آئینہ اختلاف و تصور سے واقع نمیشود بجز

ثالث - سلطان و حکومت ہر زمان و ہر ملک ہر کہ و ہر طوریکہ باشد فرض است
اطاعت او چنانچہ ما شنیدہ ایم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
اصحابہ وسلم فرمود کہ در زمان نوشیروان عادل پیدا شد و ہر چند این
دولت نمیکنند بر این کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و انبیاء بود
و شک نیست کہ بنود و سلع معلوم میشود کہ احترام ہر پادشاہی کہ با رعیت
او پیاسیم لازم است و البتہ شرط آن عدلت است - و ہم باید دانست
کہ اقتیاد با و شاہ ملک فقط در امور ملکی و سیاسی است نہ در امور دینی
و مذہبی و احترام او نیز محض براسے صفات و فضائل حمیدہ پسندیدہ
او باید باشد بجز

رابع - سلاطین اسلام را بیشک باید مسلمانان احترام نمایند یعنی براسے
آنکہ روسا سے اسلام میکنند و اگر ہر اہداسے خود سطر شوند بیشک

فرعن است بر مسلمانان که خوشی ندارند و آنها را بسیار کجادی گویند
 (۱۵) انگیزان میگویند که اراده مسلمانان نباید بر او و یکدیگر
 باشد یعنی اگر سلطان اسلام با قومی جنگ نمود و فتح شد که آن دوست
 ما باشند رعیت ما نیز باید اطاعت و انقیاد ما خوشی نکند
 درین مقام چند چیز را باید ملاحظه نمود و
 (۱۶) اینکه چنین واقعه شاید قرن یا صد سالی واقع شود و شاید که اگر توبه از خدا
 نهدی نکند بر مسلمانان و در مالک آنها نماند انگیزان نمی نمایند
 چنین واقعه رخ نمیدهد

(۱۷) اینکه در این وقت یعنی در جنگ ترکی و یونان هم که واقع شد بیشک
 مسلمانان را راده و فعل یعنی پر پولتیک نبود و در آن هیچ وجه احتمال
 پولتیک نبود و مسلمانان هند ابد در عالم پولتیک نبودند
 و نیستند جز آنکه اخبار نویسان و افسران انگیزانند و نهاده و نهاده بجا
 از خوف بر مسلمانان ایستاد و گرفتند و بیشک مسلمانان را بسیار
 کردند

(۱۸) اینکه بر انگیزان مسلمانان حد و شمال و مغرب هند هیچ وجه
 نسبت اداری باطنی به فتحندی سلطان ترکی نداشت

(۱۹) اینکه بر بنده معلوم است که هیچ افسر انگیزانی که آیا مسلمانان هند
 یعنی آنها که سنی میباشند سلطان ترکی را چه لحاظ احترام میکنند
 اگر او را خلیفه الله میداند اندک از حیثیت و رتبه ندیده بکلی خلاف است
 مدخلت انگیزان و علوج آن غیر ممکن است - احتمال کلی می رود
 که بزرگان و علماء و فضلا آنها سلطان را خلیفه نمیدانند
 و تابع عوام الناس را این عینه است - مع ذلک باید از تمام
 علماء و بزرگان آنها دریافت نمود - اگر سرسید احمد خان چنین

تاکنون معلوم نیست که سرسید از کدام فرقه اهل اسلام بود و تمام اهل اسلام بنده مخالف عقاید و خیالات سرسید می باشند و از قرار یک چند و در پیشتر شخصی بیانی کرد و گوید خود نیز سرسید را در آن بزرگوار قائل مبعز است پیغمبران نبوده است به این دلیل که هر چه خلاف عظمت باشد نباید قبول کرد. (۵۱) آنکه اگر یونانیان قانع شده بودند بیشک تمام نصارا سبب جهان و خصوصاً انگریزان خوش می شدند و این حال با طبع در میان هر رشته در جهان وجود دارد و ضرور است که در میان اهل اسلام نیز وجود داشته باشد. و اگر مسلمانان را حیثیت عقلی و پدید روی قوی نباشد انسان نیستند و این حالی نباید منحصر به سنی یا به شیعه باشد بلکه تمام اهل اسلام در روی صفت ارض باید در هر مقام و واقع چه خجسته و چه صلح چه عقلی و غلا و چه مصیبت ابتلا و چه ظفر و چه شکست و چه و باد طاعون و غیره و غیره و غیره و پدید روی خود را نسبت بهم نه میان خود ظاهر سازند به حسب قول و در واقع فرمان و ایضا خداوند تعالی مسلمانان جهان همه برادران هستند و اگر رشته اخوت یکسره نامی از اسلام باقی نه خواهد ماند و رشته اخوت همین محبت و پدید روی است و بس.

مختصر این مطلق این است که با وجود این دلائل و براین که هیچکس نمی تواند سبکی را رد کند و معلوم نمی شود که دیگر سبک و لاسکے قوی تر از اینها آورد و اثبات بودن پادشاه اولو الامر و رد و بطلان این دلائل هر چه را می تمام مسلمانان بود و باشد با اجتماعاً یا راست شیعه جدا و راست سنی و فرق دیگر جدا راست سنی حقیر با لا نفراده این است که با وجود آن شریعت که در همه کتب مابرج استند هیچ پادشاهی نمی تواند اولو الامر باشد و از امکان خارج است. البته آنچه بنده اطلاع دارم از اهل ایران و عقاید آنها که اهل شیع می باشند اگر چه پادشاه را بنظر نظر الله یا خلیفه الله و امثال اینها بخوانند این کلمات نیز مثل دیگر القاب و الفاظ مشهور نراید است مانند جمشید جاه و فریدون و سستگاه و آسمان پایگاه و فلک خرگاه و امثال اینها ولی بحقیقت نه عقل الله است و نه خلیفه الله بلکه علم اهل شیع سلاطین و حکومتهاست خود را مظهر حق خوانند و علی کل حال اولو الامر نام منزه عن الطمانه است که بر وفق عقیده ما بگفته که بر وفق عقیده تمام مسلمانان جهان با وجود و آنها قائم است و اینها با قرآن و امانات نام اسلام در جهان

باقی است و تا امکا نیکه نفوذ صورت پذیرد. اول اینها علی مرتضی است علیه السلام و آنرا اینها حضرت مهدی است که به حقیقت و بهمه دین و وقت می و قائم است و فیض او بجهان بیان میسر شد. در غیبت امام علمای راست اند و چون مکرانی کار و منصب علمای رفیست و از عهد و بر نبی توانند اند لهذا پادشاه یا حاکم و حکومتی در کار است بجهت نظام و جریان احکام الهی و غیره پس در این صورت و بهر صورت دیگری که اید بموجب اختلاف هیچ فرقه نمی شود و بهر دو شیعه و سنی در هر ملکی که باشند و پادشاه آنها بر مذسب و بهر عقیده از اهل اسلام که می خواهد باشند این است که پادشاه در وقت تاج گذاری بدست یکی از علمای عالی شان باید تاج بر سر گذارد و بر قرآن سوگند خورد که آنچه می کند بر وفق احکام خدا و رسول کند و از آن انحراف نورزد یعنی فقط در امور مکرانی و سیاست پس در مجالس شورا سئ ملکی بعضی از اجماع علمای نیز باشند که در مشاورت و جریان و ایجاد قوانین آنها نیز شریک باشند و آراء خود را ظاهر سازند چرا که دین و دولت توانان استند. در این امر اتفاق و دولت اسلام همه شفق اند یعنی سبب خلاف و خصومتی با هم ندارند ولی نهایت سهل است. این مطلب در جائی دیگر مشروحاً بیان خواهد شد.

شرح اصول اسلام

سابقاً عرض شد که اصول بر چند درجه و قسم اند و بعضی از آنها در درجه اول واقع اند و به منزله اعضاء ریشیه اند و در وجود انسان که اگر غلطی برسی که دارد آید زیر است انسان غیر ممکن است یا در صورت امکان بکلی ناقص و بیکار است. از این اصول آنچه بنظر منده می آید یک چیزند را عرض می کنم و امید دارم که مسلمانان به خور ملاحظه فرمایند.

اول. قل انما افان بشر مثلكم. بنده بخوبی نمی دانم که اهل اسلام عموماً چه اعتقاد دارند و از دیدن امر و شستیرین عموماً و متغیاً یا مخصوصاً و مختلفاً چه نوشته اند و چه عقیده است بسیار کرده اند در این آیه سه آنچه را سئ و است بسیار بنده ضعیف بهد انشاء استعاضا است. بهر حال که محسبند و بهر حال که تمام اهل اسلام و مانند تمام اهل اسلام منکر این نیستیم که نشان و مرتبه را سئ و است و بهر حال که نشان و مرتبه با صواب الله است و خود خدا را سئ و است و خود را سئ و است و خود را سئ و است.

لما خلقت الافلاك و نیز خدا تعالی چندین چیز و قواعد و احکام را خاص فرموده
 البنی اولی بالمؤمنین من انفسهم مع ذلک حکمی فرماید اورا که بگوای محمد که من بهم
 بشری هستم مانند شما با جز آنکه من رسول خدای باشم بسوئے شما با پس هیچ مراد دیگری
 نیست درین کلام و مفهوم نمی شود ازین کلام جز آنکه رسول الله تیز در اطاعت و بندگی خدا
 و پادشاه حقیقی و مالک دنیا و آخرت بزرگواران کیسان است و همچنان در تحت احکام
 الهی واقع است که سایر الناس واقع اند۔ حالا عرض پیچیده فقرا همین است که اگر مسلم
 داریم بی پروای خیالات و عقاید دیگر مسلمانان را کیستم که پادشاه اولو الامر است مع ذلک
 اعتقاد مائیت که پادشاه را آن خستیار است که صاحب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی اورا
 داده اند و برای او جائز شمرده اند۔ آنچه اینها برای پادشاه جائز شمرده اند می گویند در
 هیچ امر محل حرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد۔ ما خلاف شرع میدانیم و آنچه میدانیم هست پادشاهان
 بر فعل و پیروی آنها مصروف و محدود است اگر لغو و بابت از رسول الله صمدی شد
 بیشک ما خلاف شرع میدانیم هر چند که او خود شارع بود۔ حالا براسے مثال ما فرض میکنیم که
 پادشاه خون بگینا ہی را رنجیت۔ یازن و دخترش دلی را حسینہ یافت و برخلاف مرضی
 او و کسان او او را بزور گرفت یا دولت بسیاری داشت از و بزور گرفت آیا این اخلاقی
 جائز است و پادشاه کسان در این امر مجاز است۔ بنده اید اجماع نمی دانم۔

دوم اولو الامر حق حکم۔ ذکر این مطلب مفصل است۔ لیکن این لفظ اولو الامر را
 دامن وسیع است و معنی آن تنوعی است بر سلسله و بر فرق مختلفه چه از حیثیت امور دینی و
 چه از حیثیت امور مملکتیه و سیاسیه۔ پس چون پادشاه اولو الامر شد و حشر شیعہ عدل و نصفت
 و قانون گشت هر شخصی که جای نمکند که آن قانون و احکام پادشاه است اولو الامر است
 یعنی فرارش یا جوان پوئیس هم اولو الامر است و شرط آن نیست که چون این کس بطلب
 کسی می رود که او را به محکمه حاضر ساز و نوشته در دست داشته باشد از عالمی که
 وجوب آن حکم بطلب نامه آن کس یا آن کسان۔ بلکه قضا حاضر شوند بر و در جای
 معینی پیش نباشد که بر نامه آن اشخاص رفته۔ عاقل را بشکند یا از دیوانه ها یا از

دست یگر بیان آنها زده یا بچوپ و چاق اورا بزنند بدستش نام و نشان آنها را
کشیده به بردولی در راه چند قران یا روپیه بگیرند و آنها را را بکشد یا اگر آنها را به نزد جابر
دارد یا دقعه دارد یا دغنه یا کوئال یا قراشباشی و امثال اینها به برد این افسران عهد
داران آن اشخاص بزنند و مبلغی از آنها بگیرند و در جیب خود اندازند بدون آنکه دریافت
مال آنها بشود و اگر بر وفق قانون مجرم هستند شرا و بندگان بکشند و اگر زری بگیرند
بطور جریانه در خزانه حکومت داخل نمایند +

تَعْمُومٌ - و مشاور هم فی الامر - ما تشاور من قوم الاهد بهم الله
رشد امور هم - و الذین استجابوا لوجههم و اقاموا الصلوة و امرهم
شوری بنی هم و عمارت فناء هم نیفقون - باید دانست که هیچک از مصنفین ماکه
در اخلاق نوشته اند متعرض این اصول اسلام یعنی اعظم اراکین و اصول اسلام نشده اند
و اگر هم متعرض شده اند فقط نوشته اند که پادشاه را باید با اراکین دولت خود علماء و حکماء
مشاورت کند و غیر - صاحب کتاب اخلاق جلالی که آن کتاب را پر ساخته است از
خرافات بهیمنی و الفاظ مغلقه و محض اظهار فضل و کمال خود را ننموده هیچ وجه من الوجوه
نموده ای از مشاورت و چگونگی آن نه نموده - و لیکن در حاشیه آن کتاب و در مطلب دیگر
نوشته و ملوک فارس را قاعده آن بود که برگزینت ایشان از حکماء و فضلا و عالی بود
در هیچ حکم به مشورت ایشان نه کردند و از جهت بود که بنای سلطنت برده است
در استی بپاوه بودند و مملکت ایشان چهار هزار سال کشید - و لیکن از همین فقره مذکوره
معلوم می شود که این کار را آفتنا می کرده اند و باید در آن لزومی نمی دیدند - مع ذلک
این هم معلوم می شود که بزرگان ما این قصد داشته اند می فهمند که اگر بنای سلطنت
بر مشاورت باشد هر چند بنام باشد سلطنت را دوام و بقا می باشد - سلاطین اسلام
را که این بزرگواران ظل الله و عقل کل میدانستند اندوید آنچه هیچ وجه و مشاورت آنها ضرر
نمیدیده اند بلکه شان آنها را اعلی از این میدانستند اند که با کسی مشاورت نکنند و یا بشان
ما خود عارض داشته اند مشاورت با کسی به چنانچه در همین روز در ایران و ترکی و افغانستان

و تمام ممالک مسلمانان نیز همین حال ملاحظه می شود و حیدر آباد نمونه خوبی است از حالت تمام
 اهل اسلام - چونکه دیگران در این فقره اهمیتی ندیده اند و چیزیست نه نوشته اند نه به مختصر
 می نویسم - ابتدا باید ملاحظه نمود که این حکم و هدایت بچنان پیغمبر برگزیده دال است بر اهمیت مشاورت
 که حتی رسول خدا را هم ضرور بود و با دیگران از اصحاب خود مشاورت فرماید در امور ویراک نظام
 بشریت بشک و در اسے بهتر از یک اسے است و بختل که بدون مشاورت چنانچه باید
 و شاید اساس اسلام قوی نمی شد و در آن معارک و غزوات مسلمانان فاتح نمی گشتند و
 امور اهل اسلام چنانچه باید صورت انجام و اصلاح نمی پذیرفت - و در آیه اخیر که بدینال صلوات
 امر شوری که واقع شده است معلوم می شود که مرتبه شوری از نماز کمتر نیست و در آن
 یک صورت عبادت هم هست و یک صورت سیاسی هم می باشد - و لهذا اهمیت آن
 از نماز هم بیش است زیرا که نماز محض عبادت است و به نماز وابسته و موقوف نیست اساس
 و قوام و دوام و انتظام اسلام برخلاف مشاورت که این همه فوائد در آن هست - لیکن باید
 دانست که این امر مشاورت چنانچه از تواریخ معلوم می شود خاصه اسلام نبوده و آغاز نشده
 همچنانکه بعضی از رجال ماگنان می کنند بلکه از ابتدا سبب جهان بوده است و در میان همه اقوام
 عظیمه عالم مثل یونانیان و رومیان و ایرانیان و هندیان و غیره - اما چنین معلوم می شود که
 مشاورت آن از منته نیز چون مشاورت زمانه اسلامیان و غیره واقعی بوده و حکما و وزراء
 محض بر اسے نام در عاشریه بساط سلاطین بوده اند و از پادشاهان خود قانع بوده اند
 و ابد قدرت آن را نه داشته اند که از او اندرانی خود را ظاهر سازند یا اینکه اهل عرض و دنیا
 بوده اند و تملق و خوشامدگویی می کرده اند - و مختصر از کتاب کلید و دمنه و دیگر کتب معلوم میشود
 که پنجاه سال پیشتر هم حالت مردمان مشرق زمین بجنبه و طایق فعل بالنفل بها بوده است
 که امروز است و ابد تغییر و تبدیلی بهم نه رسا بنده جز لباس و خوراک و بعضی وضعهای عالمیه
 ظاهریه که از مردم فرنگ اخذ کرده اند و آن هم مثال پرطافس است و در بر زار و محرام و قلمرو
 است در صحن بلخ - ولی کمال تعجب و خنده است که امروز هم وضع نامنهار چاهلاد اهلها
 قدیم را از دست نمی دهند و وضع بهتری اختیار نمی کنند +

از وضع مشاورت مسلمانان اول که با بخوبی آگاه هستیم و اگر دیگران آگاه باشند
 بنده هستیم چون قدر هست که مشاورتی میکرده اند نیکی نیست و یقین است که مشاورت آن
 زمان بر وفق مسیح منابطه نبوده و اگر ضابطه براسے آن مقرر کرده بودند البته در کتب باقی بودند
 یک مشاورت عظیم الشان شد در اسلام یعنی عظم مشاورت براسے اسلام بود که بر تمام مسلمانان
 جهان کم و کیف آن معلوم است و بعضی آنکه آذان مشاورت اساس اسلام استوار و مستحکم نشود
 از جهان زمان روسے پرستی و بنای و انحطاط نهاد - بزرگان ماکه در این وقت همه از وضع
 جهان و جهانگردی دیگران آگاه شد و کم و بیش همه در جد و جهد اند که پیروی و تقلید از دیگران
 کنند و از امکان خارج می نماید اگر اندکی غور فرمایند بر آنها معلوم می شود صدق کلام بغیرضانه
 بنده - مثال حالت اسلام مثال دختی است که از ابتدا سے جوانی از یک گوشه آن کر سے
 شروع کرد و بخوردن ریشه یا ساق آن و پیوسته بهمان اندازه که آن درخت قوی و تنومند شد
 آن خوردن هم در ساق آن زیاده و پهن تری شد تا اینکه کار بجای کشید که تنه آن درخت
 بسیار قوی شد و شاخه سے آن پهن گشت و فضا سے بسیاری را احاطه نمود و سر آن
 بر فلک رسید و همه کس پسین می بیند و چنین می پردازد و حال آن که ریشه و ساق آن با تمام
 تنه و بو سیده و گرم خورده شد - پس از هر طرف شش از آن خشک و قطع گشت تا آن که
 حالت آن به اینجا رسید که امروز با همه چشم می بینیم و لیکن خدا تعالی چشم بینا دید و ما را همه از
 خواب غفلت بیدار کند که به چشم می بینیم و به فهم درک نماییم +

اکنون بنده بیان می کنم که این خوابی از کجاست و پادشاه آن چه بود - لیکن امیدوارم
 که احد از اهل اسلام شیعه یا سنی یا فرقہ دیگر سے خیال نه کنند که عرض بنده بحث برخلاف است
 و حال آنکه بنده در جملہ کسانے تم که گاهی بحث برخلافت نخواهم کرد بلکه عرض بنده بحث در
 مشاورت است - در این زمان که ما در فلک پند اکثر سے از علماء
 و بزرگان و صاحبان دولت و ریاست یا فکون و سر سببان در انجمنی - یا سیتی -
 یا کنسی یا سے یکسے عرض نمائند یا نظام مد یا نظام سجد و مقبره - یا براسے اشاعت
 علم - یا براسے اشاعت دین - یا بعد از آخر حق و غیره که به و منبر هستند و مشاورت می نمایند

و از وضع مشاورت پیش و کم آگاهند و این وضع را نیز البته از انگریزان اخذ نقل کرده اند -
 قاعده این است که ده کس یا صد کس اجزای آنی می شوند و یک شخص را که می نشیند و صدر
 قرار می دهند از میان خود که بمنزله حاکم باشد در آن مجلس و براس امور متعلقه آن مجلس و بی در واقع
 هیچ نسبتی نیست او را پیش از دیگران - البته در این انجمن ضابطه هم ابتدا قرار داده اند - یک
 شخص سکرتری یا مقرر آن مجلس می شود که با مضافات اجازت این مجلس امور را جاری میدارد و وصی
 انجام دهد - سکرتری بر کاغذی می نویسد که اجزای آن مجلس در این اجلاس چند کس و کدام اشخاص
 حاضر بودند - کدام یک از آنها فلان مطلب را تحریک نمود یعنی ذکر نمود در اسامی خود را در آن ظاهر
 ساخت و کدام شخص او را تأیید نمود - و بالجلد آنچه واقع شده باشد در آن مجلس درج می شود و
 همه بروفق آن ضابطه - ولیکن این هم قاعده است که در امور بسیار مهمه یک جلسه عام ابتدا
 مقرری شود که بموجب آرای عموم خلق آن عمارت را اساس می نمایند یعنی آن انجمن ابرپای کنند
 و آن ضابطه را نیز چنان صورت شکل میدهند که بموجب مضافات اتفاق همه خلق باشد مثلاً
 اگر کسی نشین چگونه انتخاب شود و استقرار یابد - خست یارات اچیت - مدت کرسی نشینی او چند است
 یا چند سال است - اگر او بمیرد یا بیمار شود یا استعفا دهد چگونه دیگری را بجای او بنشانند - آن
 مجلس چه اختیار است - مضافات اجزای آن مجلس چیست - در هر اجلاس چند کس باید بنشینند
 و از چند کس کمتر نباشند - این مجلس با این اجزا چند مدت باید برقرار باشند و بالجلد ممکن است
 که صد فقره یا پانصد فقره درج باشد در آن ضابطه آن انجمن که بروفق آن فقرات باید عمل شود -
 آنچه ما مسلمانان همه میدانیم که در آن ابد کسی را انکار نیست این است که نور اجد
 از وفات رسول الله جمعی از مهاجرو انصار در جاسی جمع شدند و بحث نمودند بر سر استحقاق
 فرقه خود بر سندی خلافت - با این حجت متمسک بودند که از خاندان خود دست برداشته
 با رسول الله همراهی کرده بودند و انصار به این حجت متمسک که در همه معارک و غزوات صفی با
 رسول الله را یاری کرده بودند - و این بین حضرت عمر فاروق و حضرت ابوبکر صدیق وارد شد
 حضرت فاروق قطع کرد و بفرموده آن رسول الله شنیده بود و حد حق صدیق بیان
 کرد و دست از آن گرفته است - و باین خاطر فاموش ماندند - ولیکن این هم معلوم میشود که

حضرت علی مرتضیٰ کرم الله وجهه تشریف نه داشتند در آن مجلس و در آن مشاورت شامل و شریک نبودند. در بانی واقعات صدق و کذب را خدا علیم است. و واقعات دیگر خواه همه صدق باشند خواه همه کذب و خواه مخلوط و مخزج از صدق و کذب ما را بر آنها گفتگو و بحثی نیست. اما بحث ما بر آن مشاورت و طریق آن است و چنین معلوم می شود که چنانچه نقض در آن بود که کسی بر آنها ملتفت نه شد در آن وقت و در بین این یک هزار و سه صد سال و اما امروز هم ابد کسی ملتفت نشده و نخواهد شد بعد ازین و شک اگر آن نقایص نبود امروزه اهل اسلام باین بکت و عدلت گرفتار نبودند و تمام صفت ارض در قبضه مسلمانان بود.

(۱) چون مسلمانان بر آن اند که بناسی خلافت بروصایت نبوی بلکه بر شورا و اجماع بود بایستی براسی این کار نیز ضابطه مقرر شده باشد یا در قرآن مجید یا در حدیث و از رسول الله کیفیت و دستور العمل آن رسیده باشد همچنانکه طریقی نماز و روزه و حج و زکوة و نماز و تکلیف و طلاق و میراث و تمام سایر امور دینی و دنیوی قیام این است را رسول الله کماکان و بطور کمال بیان فرمود و کتابها عظیم و ضخیم از آنها نمودند.

(۲) بایستی که از براسی امر خلافت و انتخاب خلیفه و حدود اختیارات خلیفه و صورت اجتماع خلق و وضع مشاورت و دیگر ملازمات آن ضابطه قرار دهند و اقلاً دستخط پنجاه هزار از رؤساء اسلام را بران ثبت نمایند که بدام بر آن عمل شود و سراسر موافق خلاف آن نه شود. اگر چه کسی نخواهد گفت ولی اگر بگوید که مسلمانان مجاز نبودند چنین ضابطه را صورت دهند جواب گوئیم قیامت در آن چه بود. اگر مسلمانان مجاز بودند بر انتخاب خلیفه چرا نباید مجاز باشند در تشکیل ضابطه هم. ما می بینیم که در زمان خلفای بنی عباس و خصوصاً زمان هارون الرشید که علم بی نهایت و شایع شد بود در میان مسلمانان و بکلم خلیفه سنن رسول الله را جمع آوردی نمودند و کارها را بسبب آن ذکر کردند. ابد امر مشاورت را متعرض نشدند و ضابطه براسی آن قرار دادند. چنانچه در سنن و کتب مسلمانان آن زمان هم مانند مسلمانان این زمان بودند که دامن خیال آنها و پیشانی آنها را در این کارها کند در واقع ما باید بگوئیم مسلمانان این زمان مانند پدران خود باشند و یا نه. ما می بینیم که در همین حال خواهند ماند. ام و همیشه. یا از نیکی و امور سیئه پرده اوده اند. یا از نیکی و امور سیئه پرده اوده اند.

نمی دیده اند نوشته اند که ابتدا در مسلمانان تاریخ ماه و سنه نه بود و در تاریخ عجمی السجستان
در سبب وضع تاریخ هجری نوشته که ابی موسی اشعری که حاکم مین بود در زمان خلافت عمر
نامه نوشت که از جانب شما یک کتاب که به بن صد و رمی نماید تا بخشش معلوم نمی شود - پس حضرت
عمر را با امیاب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام بجهت وضع تاریخ مشوره نمود " " " "

پس این عقده مالایخل را در قوم ساخت به امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه فرستادند
تا تاریخ - در قیامت لغات شرح آن مفصلاً بیان شده - بنده عرض می کند که اگر یکی از مسلمانان
در آغاز خلافت خلیفه اول یا خلیفه ثانی ازین عقده مالایخل نیز که عظم عقده مالایخل را مسلمانان
بود اظهار می نمود و بود بخداست یکی از خلفاست مذکور که بالاد آن را نزد علی مرتضی رضی الله عنه
میفرستادند و یک آن حضرت ضابطه ای برای این امر عظیم صورت میداد و چنانچه صرف نحو
عرب را هم که از آن کم و در عالم پیدا شدند و خواهند شد که حقیقت قرآن و حدیث و عبارت
و معانی کلام عرب و مذہب خود را دانستند و خواهند دانست ابتدا آن ملال عقده مالایخل
بانی و باعث گشت - ولیکن اینهمین ذکر نمودن و وضع نمودن تاریخ و مشاورت بجهت وضع تاریخ
تمام کیفیات و حالات حکومت و حکمرانی و تمدن آن زمان بر خردمند معلوم می شود - و این
امر را تا همین دم بحکمت ندانسته و نمی دانند و نخواهند دانست و همچنین قوایید بجهت حساب آن را
ترکان عثمانی بیش از چهار صد سال است که در یورپ می باشند و تمام این مدت را به نصارا
سروکار و داد و ستد و آمد و شد و جنگ و جدال داشته و هنوز این امر را ندانسته اند
و چنین اصولی براسه خود قرار نداده اند - شاه کج گاه ایران سه مرتبه به یورپ رفت و باز
و سبب تغییر لباس زنان ایران شد و سبب وضع اصول نشد و در ملک خود - ریاست کن
با آنکه یکصد و پنجاه سال است با نصارا سروکار و آمد و شد دارد و هنوز مردم آن آیین اعراب
اظهار نمیکنند - بلکه نواب محسن الملک که آوازه او بجا آمده و گوشت عالم رسیده و اچچ می اود و تمام
اجبار باور سالها طبع شد و گامیک بنده او را گفتیم که اچچ با جناب منتظمن برگزیده غلبی می باشد خزان طلب
و و چه در باب یک مجلس شور و انجم است در جواب گفت و بنید را با و که اقم کن این طالب را بهم می کند -
گفتم خدا گواه است که تو خود اید ازین مطلب خبر نداری اگر خبر داری نفسا نیست و خبر غرضی تو مانع است که ذکر

ان کی گئی زیرا کہ این امر ازل از ہمہ دیگر فوائد عظیمہ سستری است قوی و استوار و در راه خود سری و خود رانی مجربہ و داران ہر ریاستی از ریاستہای عالم خواہ عیسوی باشد خواہ کلمانی در حقیقت در این امر خاص تمام اہل ایشیاء یکسان اند و اسستہ جاپان و در ہند ریاست مسیور اگر مسیور ہم بروفق ارادہ بندہ نیست مع ذلک بہتر از دیگر ریاستہا سستہ ہندی است +

(۳۳) اگر در آغاز اسلام چنین ضابطہ را صورت وجود میداند گاہی بر سر خلافت گفتگو و تنازع نمی شد۔ یا خلیفہ بموجب اجماع انتخاب می شد۔ یا بموجب انتخاب کردن یک خلیفہ جانشین خود را۔ در این صورت برای خلافت معاویہ با علی و متنازع نبود و نیز با عتیس۔ و دیگران یا دیگران۔ اگر برای این خلافت نبود آئندہ گویندہ استہدائ محمد رسول اللہ مع نمی شدند براے قتل غیرہ آن رسول اللہ و قتل شیر خوارہ اورا تیرہ گلوئی زدند و دختر را دکان آن رسول اللہ را شہر شہر نمی گردانید و خواہش کنیزی آہنہا را نمی کردند +

تغیر بر این دنیای دون کہ ہر این زیادہ
مصطفی باشد رسول و تشنہ پور مصطفی
ما تم اورا گفت خاتون قیامت بی پدر
ہذا اورا خواند بموجب آہی سبے حیا
و اگر اعیان خلیفہ مقرری شد تا امروز بر یک و تیرہ جاری بود و مختل کہ خلیفہ امام عرب بود
ہو از خاندان قریش۔ و از ہمہ بالا امام خلیفہ رسول اللہ در نزد ہمہ اہل اسلام محترم بود کسی
را مجال آن نبود کہ از خلیفہ بدگوید و یکے راست کند و مانند علی مرتضی سپر عجم و داماد جانشین
رسول اللہ را از بالاسے ہر سب کہ ہند سالہ اسے در از و احدی را از خدا و رسول خدا و
الحاکم ذوی القربا او پر داسے نباشد۔

(۳۴) و نیز اگر ضابطہ بود از براسے مشاورت و کار با ہمہ بروفق مشاورت می شد شیخ شکی نیست کہ بسیار سے از مسلمانان ہم بودند کہ اسے نمی دادند و چنین امر غلطی (اگر نہ در کلیات آن بقلا و جزئیات و تفصیلات آن) کہ فرزند رسول اللہ را مع برادران و فرزندان حتی طفل صغیرش ماہیہ او باللب تشنہ بکشند و عیال و اطفال او را بر شتران بر متہ نشاندند و ایذا کنند و شہر شہر بگردانند و تا قیامت ملغ بدنامی بر اسلام و اہل اسلام نهند۔
با بطلان این مشاورت کہ بظہور دست نمی آید۔ مع ذلک تا ہنگامیکہ پای خلافت و دنیا

بود باز تا یک اندازه کار مسلمانان بخوبی میگزشت و مشاورت بهم میرنخوس که بود می شد و
 و هزار با شهر و بلد را مسلمانان فتح نمودند و بازار اسلام و شرایع اسلام و قرآن نامی بود
 و لیکن از آن زمان که لباس خلافت بپاس سلطنت مبدل شد هر چه خطاب آن شخص بود
 خلیفه یا اولوالامر یا حاکم یا پادشاه یا امیر المؤمنین یا سلطان بکی قرآن و شریع بر طاق نسبیان
 بناده شد بنوبت هزار خانان در شام و بغداد و اسپین و مغرب و من و عمان و عراق و
 ایران و ترکستان و فارس و خوارزم و خراسان و غزنین و هند و سستان و سند و کجرات
 و بنگاله و اوده و کن و کرناٹک و زنگبار و جاوای و دیگر سلطنت و حکومت را اندک بسیار
 را شخص اول آن خاندان یا غلام ترک یا حبشی و رومی بوده یا چاکر پست و دیگری بوده یا پادشاه
 بوده یا ملک و مولائی خود را کشته بجای او نشسته یا برادر و برادرزاده و همو و خالو و
 اقربائی دیگر خود را که شاید دعوی وار بوده اند و خود را محقق تحت سلطنت و حکومت نمیدانند
 کردن زود یا زبر خورانیده یا چشم برکنده تا آنکه خود را استقلال داده بود و لیکن چنانچه پس از
 این خاندانها از صد یا صد و پنجاه یا نهایت دو صد سال زیاد و دوام و بقا نداشت و بسیار
 ازین هم بسیار کمتر و اینها پیوسته با یکدیگر در تنازع و جدال بودند و یکدیگر بر دیگری
 غالب آمده ملک او را بگرفت و خاندان او را متصرف ساخت و خود خاندانی را سلسله سلطنت
 جدیدی بنهاد +

لمخص کلام این است که گاهی در میان اهل اسلام اصولی به این نحو که سیده عرض می کنم
 در نظر دارم نبوده خواه آن بر وفق شرع باشد خواه بر وفق عرف و خواه بر وفق هردو -
 بر اکثری از مسلمانان کم و زیاد معلوم است حالت سلاطین اسلام و اعمال و افعال آنها
 اگر چه تمام آن اعمال و افعال را بچشم هند و رلب من هنرمی بینند و ابداً به نزد آنها این امور
 و اعمال قبیح نمی نمایند - مثلاً مار و نرگس و غلامی که کورن را بکومت مهر معین نمود و بیشک
 اکثری از اهل اسلام این عمل را از جمله اعمال جه و می شمارند یا یک نسبت ابلهانه دیگر
 بآن می دهند مثل آنکه ملک و سخی داشت چه پروا بود او را - بیشک نزد شرع و عقل و دانشمندان
 جهان تا قیامت عمل بسیار قبیحی بود این عمل و خلاف مکرانی و تعدن - محمود غزنوی چندین مرتبه

به بند آمد و خون بسیاری را بخت و جمعی از بندگان خدا را اسیر نمود و بفرمانی کرده برفت و
مانند بندگی را از دست برداد. و لیکن فقط یکصد سال پس از مرگش او را در خواب دیدند که
چشمانش بگردان بود اگر چه ملکش در دست دیگران بود. تیمور لنگ لکها بندگان خدا را بیدریغ
بکشت و لکها را تباہ و پامیال ساخت محض به نادانی و خلاف وضع جهانی و تمدن و مکرانی.
در کتابچه که طفل بنده می خواند و کجیل بنابر طفل مسلمانان دیگر میخوانند و در پنجاب طبع نموند
بطور اتفاق بنده ملاحظه نمودم که چند نفر از ترک جهانگیری در آن برج است که هم عبارت
بر برج است و هم مطلبی برای آنکه خود مندان را غور فرمایند و خود انصاف دهند که آیا وضع تمدن
و مکرانی به این بختونیک است یا بدقت است چندی را از آن نقل میکنم. اگر چه خود مندان قدیمی منش
و جدیدی منش بنده بخوبی از تواریخ ملک خود باطلاع هستند ولی میخواهم که به موجب خیالات
و تحریرات بنده ملاحظه نمایند.

"بعد از جلوس اولین حکمی که این صادر گشت بختن بزنجیر عدل بود. که اگر مقصدیان بهیات
دارالعدالت در دادخواهی و غور در ستم رسیدگان و مظلومان اقبال و مداینه و زرنندان
مظلومان خود و را بدین بزنجیر رساید به سلسله جنبان کردند تا صدای آن باعث آگاهی و
وضع آن بر این منسج است که از طایفه تاب فرمودم بزنجیری سازند طولش سی گز مثل بر شصت
زنک. وزن آن چهارین بند و سه تنائی که سی و ده وزن عراق بوده باشد. یک سرش بکوه
شاه برج قلعه اگر استوار ساخته شود اگر تا کنار دریا برده بر میل شگین که نصب شده حکم
ساختند تا مال باید کرد که این چه تدبیر نیک و اندیشه خود مندان است برای سعادت داری
دادخواهان. دو آرد حکم فرمودم که در تبعیع جایا که محروسه میرا داشتند باشند این حکم
را و استعمل سازند. چنانچه شراب و در بهره. آنچه از قسم مسکرات منبتیه باشد
نسازند و نه فروشند با آنکه خود بخورند شراب از نجای می نایم و از شرده ساکنی تا حال
که عمر من به سی و شصت رسیده همیشه ملا دوست به آن کرده ام. و را و ایل چون بخوردن
آن حریص بودم گاهی تا بیت پیاله عرق و آتش تا دل می شد چون رفته رفته در من اثر
تامم کرده تمام کم شدن آن شدم. در عرض هشت سال از پانزده پیاله به پنج شش شش

چیزی که موجب تحسین و آفرین است همین است که این ظل الله و اولوالامر و صاحب آن
 زنجیری گزی عدل و نصفت اعتراف کرده که یکی از احکام او منع ساختن و فروختن شراب
 بوده هر چند خود بیست پیاله عرق دو آتشه هر روز از بشروه ساگی تناول می فرموده - نفوذ یافته
 نفوذ یافته - و لیکن تعجب این است که تا بیست سال یا بیشتر بعد از آن زنده بوده با سستی که بیست
 روز مرده باشد معلوم نیست که اگر در این زمان می بود برندی و ویکی و شمپین و ازین متبل
 مشروبات یا سندی و تازی چند پیاله و گرامی نوشید - و آوا خریانات خود که گویا آواخ
 ایام حیات او بوده می فرمایند - "و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از انیون که
 صاحب چهل ساله بود نفرت گزید - بغیر چند پیاله شراب انگوری یکس و دیگر برگز توچه خاطر می شد
 ولی معلوم نه شد که این صاحب چهل ساله روزی چند توله یا اولش بوده - واه سلاطین عظیم
 ایشان اسلام - واه ظل الله و اولوالامر - واه معدلت و وضع حمدن و ملکرانی - واه شتر
 این خرافات برای زبان آموزی و تحصیل تهذیب اخلاق اطفال مدارس و پسندیدگی این
 امور اهل اسلام - و هزار افسوس بر محالیت و غفلت و مذلت و خواری اهل اسلام درین
 روز - تا در به این ملک آمد و فلاح و منصور گشت و صد هزار از بندگان خدا را از تیغ گذرانید
 و لیکن بقدر یک روز آمدنی امروزه اگر زبان از بندیش نبرد بلکه بهین اندک بسلخ قناعت نمود
 به ملک خود مراجعت کرد و ملک هند را با این غفلت و دولت برای انگریزان و گذاشت و
 در اندک زمانه کشته شده و ملکش تقسیم شد و ادلا و دیگر سنگی در افتادند که اگر امروز می یاد و
 از آنها در جهان با شت و بیشک گدای می کنند - چنانچه با پشم می پسندم بعضی از شاهزادگان
 دلی از خاندان تیمور و بابور و حیدر آباد برای ده و پانزده روپیه سرگردان اند و از مال
 دنیا چیزی نیست که دارند یک کلاه زرد و راست علامت شانزادگی - از همین جهت بود که هر
 سید احمد خان و فتح محمد انگریزان را ترجیح میداد بر وضع تمدن مسلمانان و الحق با نهایت
 بهتر است درین شکست نیست - و بهتر ازین چیست که امروزه انگریزان برسی کرد و خلق حکومت
 دارند فقط یک اکث از تجاری گری و یکصد کرد آمدنی دارند بدون آنکه کسی شکایت
 کند - اگر با پولایه و میر قیاسه پونه شکایت بیشک سرسید و پیروان او نگا به

شکایت نکردند و نخواهند کرد و در همین وقت که بنده قلم در دست دارم اکثر و غلبه اهل اسلام خود بخوبی میدانند همچنانکه بنده میدانم حالت ملک ترکی و مصر و تنگبار و افغانستان و غیره چگونه است و در جاسه دیگر بعضی کیفیات ایران و ترکی و جاسه دیگر از همین تاریخ بعرض هم ندیدم خود نمیرسانم اگر خدا تعالی توفیق فرماید ایشان را که از خواب غفلت بیدار شوند و لیکن این دعا هست که هیچ خودمندی امید اجابت ازان ندارد.

چهارم - انا خلقناکم من ذکری و انشی الخ - یعنی اسے مردم و اولاد حضرت آدم علی العموم بدانید که ما خلق کردیم تمام شما را سفید و سیاه و رومی و ترکی و فرنگی و هندی و گبر و ترسا و یهود و مجوس و مسلمان را از یک پدر و مادر و شمار این رنگها و نام با وادیم و این مختلف فرق و قبائل را آئیم محض براسه آنکه از یکدیگر شناخته شوید و این نه ازان است که یکدیگر را بر سر قومیت باشند نزد ما - ان الله اگر قومیت و برتری است فرقه را آن فرقه را خواهد بود که بر چیز گاری آن و ظرف آن از ما و اطاعت کردن آن از بایش از دیگران باشد این مطلب مطلب بسیار عظیم الهی است در هر فردی از افراد خلق یا هر قوم و ذات و طبی با یکدیگر در گریبان خود فرو برده با خود و پیشه شد که آیا من یا یا آن کس و آن قوم می باشیم و در تحت این شرط و تقیم میخواهیم بدانیم که تقوی چیست و که ام صفات و خصال و شرائط و اعمال را تقوی میگویند و خدای تعالی مقرر فرموده که بان صفات و شرائط متقیان از غیر متقیان تمیز داده می شوند و در استنباط اصول عظیم خود خدا تعالی میفرماید - ذلک الكتاب لا یجب فیہ الاکمال للمتقین - یعنی این کتاب استی متوسل عظیم در آن شک نیست که ربانی است براسه بر چیز گاران و اطاعت کنندگان - آنها که ام فرقه اند و نشان آنها چیست اینهاست - آن فرقه ایمان می آرند بخدای نادیده و نمازی میکنند و از آنچه روزی آنهاست اتفاق می کنند و ایمان می آرند به آنچه فرستاده شده است بتوای محمد و قبل از تو و غیره به قیامت یقین دارند - خوب در این شرائط و علامات غور بایز کرد -

(۱) متقیان فرموده نه مسلمانان (۲) نمازی کنند (۳) اتفاق می کنند (۴) ایمان می آرند نه متوکل که آنچه بتو فرستاده شد (۵) و ایمان می آرند به آنچه قبل از تو فرستاده شد

شده (۶) و ایمان می آرند به قیامت - در مقامات دیگر هم ذکر مقتضایان و چند شرایط و علامات
 دیگر نیز بیان فرموده ولی این شش نشان و شرط اصل اصل می باشند - هر حال اگر اصول
 خداست تعالی اینهاست بنده بخوف می گویم که هر که از بندگان خدا بهر سبب و طریقی باشد
 بر این اصول قدم زنند هم او گرامی است نزد خدا - و چون بر حسد می کشد کماکان معلوم است
 که آیا بر مطابق این اصول عمل می کند یا نه پس انی رسد که خود را بر تر از دیگران بدانند -
 باقی ماند نفس دین و شریعت یعنی دین اسلام است و شریعت شریعت محمدی است - مسلمانان
 را این دعوی و تسک است که بعضی اقرار باللسان مایر دیگران تفوق داریم - بیشک این اشتباه
 عظیم است - ازین آیه معلوم نمی شود و لازم نیفتاده است که هر شخص که لا اله الا الله محمد رسول
 گوید اگر دیگر شرایط اسلام و تقوی را به عمل نیارد و اگر بجای برخلاف او امر و نواهی الهی
 رفتار کند حتی بگوید و شهادت کند با اولاد و احفاد همان رسول الله بهتر از دیگر بندگان خداست
 عادل و کریم و رحیم باشد - این است و جز این نیست که همین اراده خداوندی بوده است
 و همین باید همیشه وضع تمدن و سیاست و نظم دنیا جاری اهل اسلام باشد - لیکن گاهی چنین
 نبوده است تا امروز و هیچ پادشاهی در میان اهل اسلام بر این اصول پیروی نکرده و هر روز
 هم نمی کند و رعایای آن هیچ پادشاه مسلمانی هم که باشند عمل نمی کنند بر این اصول - بهر ملکی
 که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند و مال آنها را غارت کردند و زنان و دختران آنها را
 اسیر کردند یا بهر طریقی خود را آوردند و گفتند یا مسلمان شوید یا به کشتن را غنی گردید -
 البته هر قومی انکار دارد که مذہب خود را آسائے خود را از دست بدهد آن هم جز در زبرد
 وستی و حال آنکه برای این کار هم خداست تعالی اصول دیگری قرار داده و فرموده جمع اصیل
 سر جات بالکفة و الموعظة الحسنه و جاد لهم جالتي هي احسن - و لیکن
 این مسلمان صورتان کافر سیرت که برای خدا شمشیر نیز زد بلکه برای مال دنیا شمشیر میزنند و دنیا
 پرستانان افتاده کرده و با خلق خدا را و غالباً رعایای خود را می کشتند - اما غافل بودند از عدل و
 عادل حقیقی که اقوام دیگر را بر آنها مسلط خواهد کرد و کینان شب میباشان نمایند و آنها را ذلیل
 و حقیر سازند و دیگران را از بندگان جفا می آنها نجات دهند - هیچ حکمتی از انگریزان در ملک

بهندگی ازین نبود و نیست و نخواهد بود که باوین و تدبیر کسی کاری ندارد و همه خلق هستند و همه
 خود داشته و بخود و اگر داشته اند که همه شراب بخورند و آنچه از محن خود حاصل کنند همه را بشرب
 و اعمال دیگر صرف کنند که خزان آنها پر شود خواه اینها بهیشت روند و خواه بدوزخ - و لیکن
 اینها خوش اند و اکثر ترفیع و تحسین هم میکنند از مودلت و نصیحت انگریزان - البته اگر
 انگریزان هم ظلم می کنند چنانچه بسیاری از مردم هندی گویند و شکای اند متعظم حقیقی از آنها هم
 انتقام خواهد کشید - و لیکن سرسید احمد خان همی داشت و همچو است ظاهراً سازد که مسلمان
 هستند تماماً خوش اند از عدل و نصیحت انگریز تا کجا این دعوی صادق است بزره نمی توانم گفت
 مگر هیچ شک نیست که اگر مسلمانان هم همین خورق را کرده بودند که انگریزان می کنند هر روز
 تمام هند و بعضی مسلمانان بود و همه اهل هند مسلمان بودند و در واقع تمام جهان و اهل جهان بودند
 آنکه خون کسی ریخته شود یا زن و فرزندی کسی آلوده دامن شوند و دین اسلام باین سان بدنام
 باشد - و لیکن این بچاره البهتان ترقی و تشرل هر قوم و هر ملت و هر چیزی و هر کسی را نسبت
 بهیچ چیز و کیفی است و اسباب و جهات دیگر نمی دهند جز نصیب و قسمت - به موجب احوال
 خدا و رسول چنین نصیب و قسمتی که هم هم مسلمانان محقق اند و مقدر شده اند که بران اعتماد
 و تکیه کنند یعنی سبب را را کردن و به سبب پشت نمودن خلق نه شده و وجود ندارد و بعد
 ابد ابران تکیه و اعتماد ندارم - آنچه هست نیست در امور جهان یعنی آن نقطه که امور دین دنیا
 همه رخلق الله موقوف و وابسته به آن است این دو کلام الهی است و پس اول پس
 لا انسان الا ناسی - ثانی - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم - بنده این برود و را خود
 به کمال تجربه کرده ام اولی را در حالت خود و ثانی را در حالت بسیاری دیگر تمام اهل اسلام
 اگر ما به عوز و تامل این صبر و حالت را در میان خود و نظار ملاحظه کنیم بر معلوم خواهد شد
 انشراق آنها - آنچه اندکی از بسیار بنده میدانم اگر بیان کنم صد کتاب بنویسد و لیکن از این است که هم
 ندیمان خود بکلی بیفایده می دانم و بیفایده می بینم - فهم سخن تا نکند مستمع - قوت هیچ از شکم
 بجوئی - این قدر هم کافی است اگر فهم کنند +
 محض کلام اینها که عرض شده شاید بعضی دیگر ازین قبیل اصول اول و اصلی

اسلام اند و ممکن است که بنده مستجو بنموده از کلام مجید برون آرم با هر کسی که بخواد و مستجو نماید
 ممکن است که برون آرد و بعضی دیگر میباشند که در درجه ثانی و ثالث اصول یا قوانین اند
 بعضی دیگر فقرات و آیات قرآن مجید یعنی احکام الهی میباشند که اینها را اما حکمت الهیه
 میخواهیم خواه در امور دینی باشند و خواه در امور دنیوی یعنی که در باطن چیز دیگری باشند
 و در ظاهر چیز دیگری و سبب هر دو خبر دنیا و آخرت بندگان در آنها باشد و این بحقیقت
 را در زبان اهل فننگ پالمسی میگویند مثلاً خدا تعالی میفرماید: **وَأَنْ تَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ **أَفْضَلُ الْمَوْتِ** **أَفْضَلُ الْمَوْتِ** **أَفْضَلُ الْمَوْتِ**
 اینها محض برای اتحاد و اتفاق و یکدلی مسلمانان است و در واقع اینها هم ادا امر و احکام الهی
 اند اگر مسلمانان بطور واقع مقام و مرتبه اخوت را بدانند و معنی حقیقی آن عمل کنند چه فواید
 عظیمه در آن میباشند شکی نیست که بواسطه این اخوت و یکدلی بود که مسلمانان اول
 بحال خوبی و کمالیت فتح شدند و در این ملک بسیاری از زنان و مردان بیگانه یکایک
 خواهر و برادر می شوند و همین قدر که در گفتگو یکی گفت برادر یا همشیره یا خواهر یا عموی یا خاله
 یا عمت یا خاله یا بابا یا مادر و امثال اینها همان شده البته اکثری هم لحاظ پیدا کنند و لیکن چون
 صحبت بسیار بد است و در این ملک و مخصوصاً در ریاست حیدر آباد و چند امر است که رواج
 نمی داند و بالفعل رنج آنها بسیار شکل بلکه از جمله محالات است علوم نیست که تا کجا حفظ این
 لحاظ از ری و خواهری و مادری و پسر می شود اکثری و بیشتر این ریاست مرد و زن
 معتاد و باستعمال همی اسکرات و آن هم غالباً در جلسه در میان دوستان و جماعت و اختلاط
 این مختلف قریباً از دور رشته دارند که همه بگویم نمی شنیدند و مشرب و سبیه و بیان میکنند
 و طبعاً همه در کنار دارند و با جماعت غزلی میخواهند و میخوانند و اکثری از زنان این ملک را
 هم لباس پاشا بپوشانند و بعضی از آنها را به نظری است که آنچه در منبر و منبر اند و منظر
 حقیقت برسد که این فعل لغو و متباین بعضی از این احوال که ششم است برای این حکم نازل شده
 غرض اگر این رشته دارند و رشته دارند و از این طبع و اخوت و بر وفق شرع باشد چه
 غرض است و این بدون آن عصب و زاری است بلکه با آن عصب و زاری است و این با آن حقیقت اگر

در میان اهل اسلام اطلاق بر وجهیست مابین پستی و بلندی و تکیه بر اتحاد و اتفاق است که
صادق واقع شود در میان عموم اهل اسلام عالم را عاجز خواهند داشت و از هیچ قوی
لطمه و عیب نخواهند داد.

بند و بضایست الهی شمس است که نه بامیدتان که کسی بگوید که پستی است درش
باید داد و نه از بیم جان که کسی بگوید فلان به کاری است اگر دلش را بایزد و تا امروز نوشته ام
و بعد ازین هم خواهم نوشت آنچه را نوشته ام و فرض مضیی و فرض دینی و دنیوی خود نوشته ام
و از احدی نخواند که کرده و نخواهم کرد و از آن است که می گویم تحقیق و دریافت درست گانستی
یتوشن اسلام بزرگ و عظیم ترین و عالی شان ترین همه گانستی یوشن است جهان است
و چون منتظر آن خداست چنان بگفت بالغه خداوندی صورت یافته که بالفور
پیروی آن بر مسلمانان فرض است و پیروی و ضوابط آن زیست و زندگی آنها را لازم و
ملازم افتاده و در پیروی آنها که برای تنج نیک و برای بهبودی اهل اسلام است باید
مسلمانان خود را غلب باشند پیروی آنها را یا بوعده و وعید آنها را را غلب سازند و فرض
برای نظم و نسق جهان و نیکی دنیا و آخرت و ترقی و آسایش و زور و استیلا و اتفاق و اتحاد و
ترحم و عدل و نصفت و سیاست و اجود و عفو و بیت و مروت و فتوت و اخلاق و اذیت
فرزند حضرت آدم هیچ اصولی بهتر از قرآن نمی شود و نخواهد شد. و لیکن حق این است و
چیز خود مند با انصافی منکر نخواهد شد که از سلاطین یک شخص واحد هم بد فوق آن عمل نکرده
است تا کنون. چنانچه سابقا ذکر عرض شده که عمل نمودن به موجب هر قانون و به هر عملی
آنرا می گویند و وقتی ممکن است که برای هر شخصی خطی قرار داده شود و در شارع عام که از آن خط
خارج نشود و بعد از آن خط باشد و این خط و حد را هیچ کس نمی تواند ترارد یا فرود یا بطور
اجتماع یک فرقه خاص. اگر چه علمای اسلام را غالباً زور و استیلا زیاده از
حد بوده است و بندرت یکی دو هم برینجا استند در میان آنها که یا واقعا مردان خدا بوده اند
که بطور واقع عرفی گذاشته اند همچنانکه در قرآن مجید خدا تعالی فرموده است که دوستان
خدا را خوبی نیست. یا آنکه از سائرین جداست و جلالت و تجور آنها بیشتر بوده که به پادشاهی

بخوف چیست از او امر و نوای الهی را گفته و مثل که بطور اتفاق آن پادشاه هم تسلیم نفس
 و تا یک اندازه پیر و شرع بوده و حرمت از اهل شرع داشته لیکن غالباً علما را نیز ضعیف
 القلب و بزدل بوده اند و یا بیم جان داشته اند یا امید زمان چنانچه از حکایت سلطان ملک
 شاه و ابوالمعالی بر خوانندگان معلوم شد و بنده خود می توانم حدیثیست و حکایتی بر بیان کنم
 از ایام حیات خود و آنچه بچشم دیده و گوش شنیده ام - آنچه ابلهان اند گویند که ای گوشت
 نشینی کوی قضا محرز شد - آنچه یعنی عقل متداند گویند پادشاه چه کند حاشیه نشینان بساط او
 بدستند و کس نیست که او را نصیحت نیک کند و راه نیک با و نماید - مگر اینها خود ندانسته اند -
 اگر پادشاهان ما را خواستش و رغبت بصحبت اینگونه اشخاص نباشد اینها چگونه بر بساط آنها
 جمع میشوند بلکه اینها را خود طلب می کنند و اگر قوادری یا قوادسی یا طریقه ای آید از همین
 حاشیه نشینان بعضی آنها را اطلاع میدهند و فوراً با حضور آنها فرمان میرود - و لیکن اگر خود مندی
 سالهای دراز در ملک آنها بماند گاهی از احوال او آگاه نمیشوند و نمی شوند و بیگانه از محبت آنها
 محفوظ استند از صحبت و گفتگوی اینها نیز دارند و از حضور آنها عار ندارند ولی از حضور اینها عار دارند
 و اگر لغو و بانه کسی بدولت خواست و به پاس نمک و شکوه نعمت حق
 نیکی بر زبان راند که خیر دین دنیا و ملک و رعیت آنها باشد یا گردان می زند یا از شهر بدر میکنند
 بنا بر اینها پادشاهان را همیشه زور و استیلا بسیار بوده و با بخله امور اهل اسلام نه گاست
 بروفق شرع جاری بوده و نه گاهی بروفق عرف و تمام ستمان جهان این امور را بخوبی میدانند
 بعضی از امور ملک و ریاست خود بخوبی اطلاع دارند و بعضی از امور محالک و ریاستهای دیگر
 هم پیش و کم اطلاع دارند مردم ترکی از ریاست خود بخوبی اطلاع دارند - مردم ایران از ایران
 خود بخوبی خبر دارند مردم حیدرآباد از حیدرآباد بخوبی اطلاع دارند - و بعضی هم که مثل بنده در
 اخبار ملاحظه می کنند از همه جا اطلاع دارند - و لیکن بسیاری هم می باشند که از هیچ جا بلکه
 از خانهای خود نیز اطلاع ندارند مثل اکثری علمای ایران و اکثری از امرای حیدرآباد - چنانچه چند
 روز پیشتر سر آسمانجا انتقال نمود و امروز که روز پنجم است تمام کیفیات و حالات ایام حیات
 او در اخبار بمبئی گزشت به بنده رسید و ملاحظه میکنم هر چند که گاهی دیگر در حیدرآباد و بی اطلاع اند

وطن من در حیدرآباد و اراده ضرب دیشتم مراد داشتند بلکه در رویم دشنام دادند که
 چرا سخت دوست می نویسم نسبت به ملک خود یعنی ازین اشخاص که در مکان یکی از امرای
 حیدرآباد اقامت داشت و تیردعی من بود و در تفاسی بنده سخنان گفته بود و همیشه میگفت
 که در خزانه شاه ایران پنجاه هزار نقد موجود است در این ایام پس از چند سال بازار ایران
 مراجعت فرموده و در همان مکان قدیم اقامت دارد و بنده با جناب اداشان ملاقی شدم
 و گفتم تازه از ایران تشریف آورده بگویم بنیم حال چیست و حکایت و کیفیت گرفتن این
 پنجاه هزار پوند چگونه بوده است - اگر چه جواب این سوال را چیزی نمی گفتم ولی انصاف
 داد که آنچه تومی گویی درستی نویسم همه صدق است و اگر نام مراد در جای ذکر نه کنی یا در کتاب رساله
 درج نه کنی که ما کان باز گویم که حال ایران در این وقت چگونه و از آنچه تو میدانی هزار بار است
 و حکایات بسیاری بیان نمود که قلم بنده پیش نبرد و در تحریر آنها سهیم قدری نویسم که آیا جا
 آن است که صاحبان غیرت خود را بکشد و هر چه بر زبان و قلم شان آید بگویند و بنویسند -
 آیامی توان استماع نمود که پادشاه دوستی به آن نام و عظمت پنجاه هزار پوند به قرض گیرد
 و آن هم تنگی و آنهم از بیگانگان و این مبلغ را بایستی از پیرزنان پس چرخه بزد و چاق بگیرند
 و این بدنامی را بر صفحه تاریخ ایران و جهان باقی نگذارند - اراکین دولت ماکه زر رعایه
 بیچاره را ببرد می گیرند و همه صاحبان دولت گزافی با شدند بایستی این مبلغ را بدست
 اگر پنجاه هزار پوند بقرض گرفته بودند موجب افتخار بود - بی اعتباری دولت و پادشاه ما چنان
 است که بقرض پنجاه هزار پوند باید که گمانهای ایران را به انگریزان و انگذارند و این همه بدنامی
 و مذلت را بر خود هموار سازند -

در اخبار رئیس آف ایندیانا پراچ ۱۷ جولائی درج بود که زنی انگریز موسومۀ ایلکسیس
 در این تازکی بطور سیاحت از ایران و بلوچستان گذشتۀ پنجاه پوند آمده - این زن را
 در حرم پادشاهی دعوت نموده بپوشیده اند و بخوبی ملاحظه کرده است که سفرهای شاه ماضی
 ما در حالک غریب و محض و در شهر پاریس چه اثری بخشیده است در حالت زنان بزرگان
 ایران و لباس آنها - این فقره ذیل از او است -

"تمام خانهای ایران نیم تنه بای تمکین قیمتی می پوشیدند که آستین بای فرخ و دارند و جامه ها
 دشلوار بای (کوته پنبه دار و در پا دارند که تا بنزاقوی آنها نمی رسد و آنها را نایلشی میدادند که
 شصت و نه زن رفاقت فرنگ و این لباس که بیان شد تکمیل می یابد بچوبه ای سفید خشن که درازتر از
 می پوشیدند قبل از آنکه شاه ملک یورپ رود زنان ایران لباس قدیمی ملکی خود را می پوشیدند
 و لیکن پس از مراجعت او این لباس ناشایسته نازیبا مرسوم مردم پادشاهی گشت و به همین
 الناس غلبه دین ملوک هم سراسر ملک را فرگرفت این رسم ناهنجار که بطور واقع
 من گمان می کنم خندان لباس زنان رفاقت پاریس آن پادشاه شرقتی را دل از دست
 ربود که تمام زنان حرم سراسر خود را فرمان داد که یک باره آن لباس را خست یا کنند
 آیا جایی افتوس نیست که پادشاه ملک ما از آن سفرهای بی خرج که رعایای او از گر سنگی و
 قحطی بکامروند این رسم خلاف شرع و خلاف عقل و انسانیست را اندک در و در ملک خود
 جاری نمود و علماء را نیز خاموش ماندند بلکه من شنیده ام که بعضی از زنان علماء هم این لباس
 را می پوشیدند. و لیکن حال ما همیشه می گویند علماء را منع جریان قانون نیک و جریان ریوی
 و مثال اینها می باشند. اگر این سخن صدق باشد صد هزار افتوس است بر این علم و شریعت
 داری که کارها را نیک را مانع شوند و اعمال نیک را خود متربک کرده. جای تأمل است
 که پیچ ایرانی یا غیرتی جهان دیده می تواند فخر و مباهات کند بملک و دولت و پادشاه و
 حکومت خود که به این گونه حالات در اندیشه شاه همچو ما که سه بار به مالک یورپ رقت چنانچه
 از روزنامه خوش که من البتة دلی الختم بزبان ایل بازار به علم نوشته شده است
 عمارات قشک و زنان شوخ و شنگ و دیگر هیچ چیز را ندیده بوده. و حال آنکه بایستی در آن
 سفرها با هزارها مردمان خود مانند پریش میبار که دستر گلدهستون نشسته باشد و از صحبت
 آنها مستفیض و مستفید شده باشد به شرح احوال و کارهای که آنها در ایام حیات خود و بر آن
 بهبودی و ترقی ملک و قوم خود کرده بوده اند در کتاب خود درج کند و همچنین وضع تمدن و
 مجالس شورا و گفتگو و بحث آنها را در امور ملکیه و قوانین و مدارس و کلج ها و اختراعات
 آنها را دریافت کرده در کتاب خود بنویسد و غلق ملک خود را به پیروی آنها ترغیب و ترغیب نماید

و نیز شرح حالات آن زنان شوخ و مستنک را که در دانش و نبش کمال و فردانه بزرگارد و
 زنان عزم سرای خود را پیروی کار و اعمال و افعال و تهذیب و نشست و برخاست آن
 زنان ترغیب نماینده لباس زنان رفاقت ممالک فرنگ - ولیکن باید دانست که بر سر که
 بگرم بهمن در مبتلاست "مسلمانان جهان تا ناچنین اند و امکان ندارد که از اقوام دیگر
 علم و دانش و تهذیب و هنرمندی و وضع ملکرانی نیک و کارهای پسندیده اخذ کنند -
 چنانچه چند روز پیشتر (در ایام محرم) در خانه یکی از آشنایان بنده مجلس تفریه داری بود
 در چادر کلمات و بنده و اهل خانه بنده نیز طلب شده بودیم - پس بیان می کردند که اهل خانه
 یکی از اعمال عالی شان این ریاست که هندوستانی و سید و فاضل بولی اسی می باشد
 لباس انگریزی در بر کرده در آن مجلس آمده و بر کرسی نشسته بودند - این است طبیعت
 اهل اسلام و اخذ علم و کمال و اثر تربیت مغربیه خاغب و ایا الاله الا بصاکه -
 یک فقره دیگر از شرح سیاحت آن زن انگریزه آن است که مثال داده است
 حالت خلق ایران را بحالت کسانی که در مجلس تفریه می باشند و چون مجلس قریب به ختام
 است همه پریشان حواس و در خیال جمع آوری دست و پا و سامان خود در روانگی اند و
 می گویند -

"And our friends applied the analogy by re-
 marking that thus it was with Persia at
 the present time, every Persian thinking
 that the Kingdom was reaching its end,
 and being fully occupied looking
 out for his own interest."

یعنی "در این وقت هر کس میداند که القراض این دولت قریب رسیده و بنابراین
 در فکر کار خود می باشد" یا بدین مطالب را بر همه جمعی از مردمان جاهل مدعی دانش و نبش این
 بیان نموده و دید که هر یک فراخور پایه و پایه خردمندی خود چه جوابهای پوچی میداد و نیز چه
 دشنامهای سختی - اگر چه در واقع یک برخطانیت و همه صدق است +

ترکی - به سوجی که در صفت - ورج است اگرما ترکی را با ایران مقابله کنیم و
 مملکت ترکی تحینا و در نیم چندان وسعت ایران باشد بحسب خلقت تحینا سه چندان بحسب
 تجارت پیش از پشت چندان بحسب مالیات هفت چندان بحسب فوج و در صلح شش
 و در جنگ قریب هشت چندان - و البته بعضی چیز است و دیگر هم ترکی دارد که ایران ندارد - و
 لیکن ترکی یکصد و هشتاد و کرور قرض دارد و آن هم بدولت خارجی بهر حال شک نیست که آن
 حصه از هم ندیده اند که سنت جماعت می باشند از روی تعصب نمی گری یا محض از روی
 سلطان ترک را خلیفه و سردار مسلمانان جهان می دانند و خرد میبایست می کنند باین کیفیت
 دلی بنده که نمی شنیدیم و شکی نیستی یعنی هم به تعصب هم به هم مهر و تمام اهل اسلام
 می باشند بعد از آن و درستی تا شرف بخوم و دست اندوه بسیاری از نیم از آنچه دقتا بگوئیم
 میرسد و در اخبار با ملاحظه می کنیم - بان البته از نیکی مطالب بی نهایت قبیح و مسرور است شوم
 که اگر زبان در اخباری نوشته اند این فقره ذیل را -

"A hundred years after the Sea-
 mant Company got its charter, a
 Turkish army of 20000 men
 besieged Vienna, and defeated it
 with a more powerful and
 better than any weapon in Christian
 But for the incursion of the French
 the city would have fallen and the
 of the world would have been at the
 the Turks.

این فقره متعلق است به مطالب دیگر و پس از آن باید رجوع نمود تا اینجای مطلب اخیر
 خلاصه مطلب این است که یک لیبانی انگریز در ادعای نوشت استقرار یافته بود و کارخانه
 شایسته و غیره باشد و اینها را () که یکبارگی در () که یکبارگی در () که یکبارگی در ()

مالک مخرومه و مقبوضه ترکان را گرفته باشند چنانکه کپانی دیگران نیز آن را ضعیف یافته
 اولاد تیمور را در ملک هند گرفتند. ولیکن آن زمان ترکان سبب نهایت زیر دست
 بودند که تمام مردم فرنگ از آنها اندیشناک بودند چنانچه صد سال بعد از استقرار
 آن کمپانی باد و لگ مردم جنگی ترکان به ملک استریا (جونی) حمله بردند و قریب رسید
 که پای تخت آن ملک را که شهر وین باشد بگیرند مگر وزیر بدبخت بغفلت گذرانید و آن
 فتح و ظفر میسر نشد و الا امروز بایستی مالک سراسر مملکت فرنگ باشند بنده ازین بگناه
 بسیار خوش می شوم و مسلمانان هند نیز بسیار خوش می شوند و اگر آن زمان خوشی میکرد
 بعضی آنکه دو سال گذشته خوشی کردند در زمان جنگ ترکی و یونان و افعالیست بر این
 ولیکن مسلمانان هند و همه عالم فراموش نکنند که آنچه غرض بنده است در همه جا و همه وقت با
 مسلمانان همراه بوده است یعنی عدم اصول و بواسطه عدم اصول عدم نظم و نسق و مشاوری
 و اتفاق و غیره. چنانچه در آن جنگ مذکور بالا در ۱۷ جولائی ۱۷۸۳ عیسوی ترکان شهر وین
 را محاصره کردند و در روز غره سپتمبر یک طرف حصار را نیز شکافتند و سبب خواب غفلت
 در افتادند. قره مصطفی که بنظر تحقیر بر نصار انظرمی کرد بغرور و نخوت و مستی و غفلت میگذاشت
 و از جریان جنگ و محاصره شهر بکلی بی خیال و بی پروا بود و حال آنکه نصار را در سعی
 عهد و اتفاق و اتحاد سرگرم بودند و بالجملة یکایک از خواب غفلت بیدار شد و از منشی پندار
 بهوش آمد بگامیکه شصت و چهار هزار مرد مسلح و آماده از کوهستان بزرگ آمدند و برای
 پادشاه پولند و دیوک لارین و جمعی دیگر از شاهزادگان جرمن. و سخن کوتاه چنان شکست
 فاحشی به ترکان دادند که سراسیمه هر طرف پراگنده شدند. و تمام سامان و لوازم جنگ
 و توپ و غیره خود را و اگذاشتند و لوای معروف آنها را که می خواندند. **لوای محمد**
 در روز ۱۲ سپتمبر ۱۷۸۳ نزد پوپ برسم تحفه ارسال داشتند.

این فقره بالا متعلق است بتاریخ و آذان تاریخ تا این تاریخ و صد و پانزده سال بعد
 ابد امکان نمیرود یا یقین نمی توان کرد که در این وقت در تمام روی زمین یک سالار است
 شود که آن تاریخ و آن جنگ را بیاورد و استهشده. ولیکن احتمال نمیرود که در این و آن

دو کرو مسلمان زنده اند که از سه چهار سال پیشتر حالت ترکی بخوبی یاد دارند و پیشتر
کم کوش نزد آنها شده است آنچه در اخبار با نوشته بوده است نسبت به آن ملک
اول اینکه همه اهل یورپ عموماً و انگریزان خصوصاً همیشه ملک ترکی را میخوانند مرد بیمار
ثانی آنکه هزارها مضمون در اخبار با درج بوده اند از ظلم و جفاجویی ترکان نسبت انصار و با
خود و ارامنه و غیره و وزیر اعظم موجوده انگلت پیانی نموده بود که در اخبار با درج شده بود و
عنوان آن این بود "گنگرین این یورپ یعنی جذام در ملک یورپ" همه کس میدانند
که جذام چگونه ناخوشی است مضمون آن فقره این است "ممکن نیست تجاقل در زیدن
یا فراموش کردن بے آرامی و در دوسری را که گاه دیگر گاه داری آیا بر حکومت های یورپ
به سبب آنکه بر یورپ خود هیچ و تندرستی باشد یک گوشه آن بمرض جذام گرفتار
است که بیم آنست که موجب بیماری و عدم امنیت تمام آن گردد" مستر کلد استون در
بعضی از بیانات خود گفته بود "سلطان ترکی یک سفاک خون آشام است که می گوید
یعنی سلطان" هر محبت و دلیل و گفتگو و عرض و فریادی با من بے فائده است (یا آنکه
خود مستر کلد استون می گوید حجت و گفتگو با سلطان ترکی بے فائده است) جز آن که
تمام سلطنت های عظیم یورپ متحداً با کمال زور و اجبار با او رفتار کنند چاره دیگری نیست
بیشک بر مسلمانان که در ملک بندگان کلمات را از شخصی شنیده یا در اخباری دیده بخوش
و خروش آمده اند جمع کثیری از مسلمانان را عقیده این است که اگر سلطان ترکی بانصار را
سبا بزند فوراً آتشی از آسمان آمده همه انصار را می سوزد و همچنین اگر قومی اراده کنند که
حمایه برکش آوند البته به موجب کلام خدا حکم من شد که قلب را غلبت فستاد
گشتیرا مغلوب خواهند شد یا آنکه سلطان را باری خواهند که در ظاهر است که این عقیده
عقیده اهلان و خود مندان اهل اسلام را این عقیده نیست خصوصاً آنها که در مسیحیت
انگریزی و کالجها بے تمیز و غیر تحصیل کرده اند یا پیردان سرسبز احمد خان می باشد

اگر چنین امری در ابتدای اسلام واقع شد این قدر کافی است که بنده بگویم همه مسلمانان میدانند که اجزای آن بسیار کم بود و سرداران آن افواج که بود و آن فتوحات خالص نسبت داشتند به مجزیه و کرامت است. اگر چه اینها را نیز سرسید احمد و پیروان او باور و اعتقاد ندارند. دیگر آنکه بحسب ظاهر جنگهای آن زمانها دیگر و به وضع دیگر بود و جنگهای این زمان به وضع دیگر است. شاید تمام مسلمانان جهان شنیده باشند ولی باور و یقین نکنند که هزاران هزار مرد جنگی چند ما پیشتر در افغانستان شکست خوردند و همه بی خانمان و آواره شدند. و همچنین در یک جنگ و در چند ساعت مهدی سودانی با لکها مرید یا فوج شکست خورد و با چند کس فرار کرد. اگر و صد سال پیشتر بود آفریقایای افغانستان در دست دو هفته داخل دلی می شدند. و کجمل که شخصی مانند عمر ان خان خود را پادشاه دلی قرار می داد و همچنین مهدی سودانی تمام بر آفریقا را سحر می نمود.

(۳۱) بعضی از دیگر مسلمانان خیال می کنند که هنوز ملک ترکی بیمار نیست بلکه تندرست و صحیح و سالم است. این خیال را هم از آن می کنند که سال گذشته ترکی با یونان جنگ نمود و یونان شکست داد و لیکن این جنگ جنگ باز و صعه بود یا جنگ گریه و موش. بیشک گریه و موش است در گرفتن موش. لیک موش است در مصاف پلنگ. هیچ شکلی نیست که ترکی در مقابل هیچیک از دول یورپ ایستادگی نمی تواند کرد و در این زمان (۳۲) بعضی از مسلمانان می گویند که اخبار با دروغ بسیار است خصوصاً اخبارهای انگریزی به خبر در این هم شک نیست چرا که از نوشتهجات آنها معلوم می شود که اگر ممکن آنها باشد یک روز هم ترکان را در یورپ نمی گذارند و این فتنه انگیزی را هم آنها می کنند مع ذلک البته از ده حصه یک حصه راست است و در واقع اگر راست باشد خلاف تمدن است.

(۳۳) بعضی از مسلمانان را اعتقاد این است که فرض لازم افتاده است برای اهل اسلام که عیسوی و یهود و مجوس و هندو و زائها سک دیگر را که کافر می دانند بکشند. بنده را این عقیده نیست بلکه یقین است که صاحبان دانش و منیش نیز این امر را جایز ندانند خصوصاً علماء و در این زمان که مسلمانان را از دوز و استیلا نیست و وضع ملکرانی دیگر شده.

۱۵) بعضی از مسلمانان می گویند اگر یزان هم از اینگونه ظلم های می کنند در ملک هند و با سایر خلق الله سوائی هم ندیدیم خود عدالت آنها نیز عدالت واقعی نیست - بنده تسلیم می کنم این امر را و با کل متفق می باشم و سخن بر این است که اگر یزان قانونی را ملک خود صادر داده اند ولی آن قانون در میان مسلمانان نیست اگر مسلمانان همچنین اصولی و چنین قانونی در ملک خود جاری می کردند کسی را اجزات نفس کشیدن نبود - اگر یزان می گویند ما مسلمان هستیم و عیسوی را بیک چشم نگاه می کنیم و همه یکسان آزاد اند بیشک این سخن راست است - چو مسلمانان چنین نمی کنند و اگر هم ندیدیم بنده به اقوال و نوشتهجات بنده بغور ملاحظه نمی بینند و می دانند که همه غرض و مطلب من این است که مسلمانان نیز باید بهمان طریق مستقیم قدم زنند که اول خدا و بعد از آن رسول و شرع مقدس نبوی به آنها متوجه و پیش پای آنها نهاده اند و همچنین امروز نصرا در آن قدم میزنند و زور و استیلا دارند و بر دیگران و اعمال و افعال آنها نکته چینی می کنند - اگر یزان فخر می کنند و لاف میزنند و بجای بسزا فخر می کنند و لاف میزنند که رعایای آنها در ممالک غیر مثل ترکی و ایران و چین و حیدر آباد و جابای دیگر در تحت قانون خودشان می باشند و قانون آنها در آن ریاستها نیز جاری است - چو آنها به قانون مسلمانان نیز در ممالک نصرا را جاری باشد یعنی حاکم و قاضی از خودشان داشته باشند - این امور را هنم و غیرت و حیثیت در کار است که اهل اسلام فاقد آنها می باشند - معاهداتی که نصرا کرده اند با دولت عثمانی که بخواهد از جهان با اطلاع باشد باید یاد و کتب ملاحظه کند یا در اخبارات - یک فقره را بنده می نویسم برای آگاهی و نمونه اگر کسی را عزت بخواندن آن باشد - در بلی گزت پانزدهم یا شانزدهم جولای ملاحظه نمایند مضمون را که عنوان آن این است -

*Nature states and
the Paramount Power*

ریاستهای هندی و حکومت اعظم عثمانی حکومت انگلیش

The treaty which admitting the
 for certain purposes into the
 European country recognised the
 and differences between Christian
 and Mahomedan institutions,
 habits and feelings by inas-
 suring on the withdrawal from
 the jurisdiction of the local
 courts of Christian foreigners who
 resorted to Turkish Territory for
 purposes of Trade, and by esta-
 blishing officers and courts with
 jurisdiction over disputes between followers

حاصل این فقره این است که حکومت های یورپ بجهت بعضی تأرب ترکی را با خود اشتغال
 میدهند در امور راه و رسم و توابع و لیکن چون رسوم و عادات مذنبیه مسلمانان
 افتراق کلی دارد با نصاریز اینها باید افتراقی که رعایای دول یورپ می باشند و برآ
 تجارت در آن ملک میروند در تحت احکام قضائی مسلمانان باشند و لیکن سوای
 این امور هم دول نصاریز در تمام امور مسلمانان که متعلق استند با رعایای عیسوی آنها
 مداخلت می کنند پس چرا نباید که مسلمانان نیز در امور هم مذنبان خود در ملک نصاریز
 مداخلت داشته باشند بیشک سلطان ترکی و شاه ایران را میرسد چنین دعوی را
 بکنند ولی انوس است - "تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف" همه مطلب منجمله است
 بیک نقطه و یک نکته که در این اوراق شاید بجا مقام ذکر شده و آن این است که اگر
 ملک در ریاست اصول نباشد هیچ کاری صورت پذیر نیست بموجب دلخواه یعنی اسباب

نشستن مجلس دریافت مقدمه مذکور در لندن و رفتن محسن الملک با گلند پس آمدن نوبت
 منتهی تا سن و مدار الهامی او یعنی ذیل بودن او در تمام امور ریاست و رفته رفته
 اقول تخم محسن الملک در این ایام واقع شد نیابت فتح نواز جنگ در لندن و بالاخره
 بهوم سکرتری شدن آن بزرگ خاندان و ملاقات دادن زوجه متکوه یا غیر متکوه
 خود را به قیصر فرستاد و مشغول شدن آتش حقد و حسد در کانون سینه دیگران و بهم در
 ایام واقع شد تشریف آوری انگریز صاحب بزرگوارى از خاندان رمبولد و آوردن
 خطوط سفارش از ولیعهد انگلند و دیگر اراکین دولت انگلند و افسران عالی شان حکومت
 در باب دولوی بر این ریاست بیچاره و طلبکاری و وازده ملک و انفصال و گرفتن
 اوسه ملک زر نقد (تاریخ این خاندان را هم از ابتدا و در زمانه چند و محل و غیره سبده
 بخوبی میدانم) پس واقع شد مقدمه حبشی و افسران فوجی انگریز پس ازان واقع شد
 کیست خریداری الماس پنجاه لکه پس واقع شد گرفتن فوج پس نوبت رسید طلوع
 آفتاب اقبال آغامیرزا بیک سرور جنگ و سرور الملک بهادر پس واقع شد اتفاقا
 جمعی از همین حضرات مذکوره در خرابی تسخیر نواز جنگ و حکایت پمفلت و ظاهرا شدن بسیار
 از اسرار ریاست ولی عزتی جمعی کثیر و خرج بسیاری از خزانه سرکار و گرفتن و دادن شش
 بسیار پس انگاه نوبت رسید باعتزال نواب سر آسمانچاه و انقباب سر دقار الامر موجود
 و اخراج بنوبت تسخیر نواز جنگ و اقبال علی و انتصار جنگ محسن الملک و هرزجی و
 چند کس دیگر انگاه واقع شد مقدمه یوسف الدین که هنوز بکلی ختم نشده پس آمد
 نوبت اخراج سرور الملک بهادر که در همان اوایل انقبابش بنده اشعار چند می گفتند
 که یک شعرش که درین وقت بخاطرم هست می نویسم به موجب ضرب المثل این ملک این نیست
 مکنون بر سر هر زبان است سرور
 بود رسم مهبود این خاک و کشور
 نرسد کس او را ز باب زماور
 وصال که بنیش کفش بر سر
 این مقدمه را من پیش گوی کردم و لیکن دو سال نشد بلکه چهار سال شد بالاخر رسید
 نوبت به اخراج مولوی احمد رضا خان اگر چه بنظر بنده ضعیف این کس بی حرم بود و بیشک

خیانتی که از و سرزد نشد - سر آسمانجام از جهان روان شد و جشن بی ساله اعلحضرت را هم
بند و چشم دیدیم - و آخرین همه درین وقت این است که جمعی بکمال سرگرمی و جان فشانی
و پاسداری نمک خدمت ازین ریاست کردند و بحق شایستگی سزاوار مزد خدمات لا اقله
خود می باشند خطاب های عالی شان جنگی و بهاء ری سر فراز شدند - سر جاسع

دانی ز چه باشد این عمارت بر آب ایوان که بنو باد و در جولان اند

نا اهل بو و جنگ و بهادر خطاب بر آب روان اندر بی همچو جباب

البته هر یک ازین فقرات و مطالب سابق الذکر مشتمل است بر تفصیل بسیار که نوشتن
آنها هر یک هر یک کنایه می شود و اکثری را مطالب و کیفیات دیگر نیز تفسیر می کنند - و آنچه
غرض بنده است همین است که ظاهر سازمان تاجه اندازده از عزت و دولت و قوت این ریاست
کاست و چه مصالح گزاف ازین ریاست تلف گشت - در این مقدمات ماسبق و در بین
این ۲۵ سال اگر کسی بخوابد تخمین کند که چه مقدار از این ریاست چه از خزینة ریاست و از
کمیة اعمال و امر ابر باد شده که بعضی را خود خورده و بعضی را بدیگران خورانیده اند و کمیة
مختلف اشخاص و اصناف رفته مثل فنانان و گریز و اخبار نویسان و برستیران و و کلا
و غیره بخیل پنج کرده شود - ولیکن بنده سؤال میکنم که آیا بچشم نمیده است که سبب
این واقعات و خرابی ها و عزیزی با چه بوده - شاید بسیاری هم بدانند و شک نیست که بسیار
هم نمی دانند - عهده اسباب و جهات این واقعات سازش و اتفاق جمعی بوده است بهر
عهد و خدمتی خصوصاً عهده و یوانی این ریاست و بجهت خرابی و تباهی یکدیگر و نیز بی پروایی
از تباهی ریاست ولی نظامی امور - ولیکن در اینجا و در این وقت مصلحت نیست که از پرده
برون افتد از درنه در مجلس رندان سخنی نیست که نیست *

حالاً ما میخواهیم ملاحظه کنیم که امروز نیست و زندگی خلق حیدر آباد مشتمل از چند منحصراً
چند امر است و حالت هر یک از این امور و رشتتهای آنها چگونه است -

اول - امر زراعت است و فلاحات و کسانی که روز و شب در کار آن می باشند
میدانند که چه عدت از حقیقت این ریاست در آن مشغول اند و چگونه است حالت آنها و

چند مقدار از زمین ملک زراعت می شود و بکجه حالت نیک یا تباهی است و آمدنی حکومت
از آن مترجمیت +

و دوم - تجارت است و آن هم از حاصل گردشگری (که گفته اند) معلوم می شود که تمام
تجارت و مال التجاره داخله و خارجه این ریاست چیست - آیا بقدر تجارت عدل یا انکسار
است که چند میل مرتفع زمین بیش نیستند +

سوم - کسب و پیشه است که هر که در حیدرآباد و یک روز گردش کند بخوبی می فهمد
که حالت کسب و پیشه در سراسر این ریاست چیست و چه حالت دارد +

چهارم - امر دستکاری و کارخانجات است که از نمایش گاه ملک پست چند سال
پیشتر بر همه کس معلوم است +

پنجم - سپاهی گری است که حالت فوج و خصوصاً فوج بمقاعده این ریاست بر همه
کس معلوم است +

ششم - امر حکومت است که اکثری از خلق در جستجوی خدمت و نوکری درین رشته
اند و آن هم بر سرشکوفه همین خودمند و آگاهی که یکبار در یک کجری قدم گذارد و ده دقیقه در آنجا

گردش کند بحال خوبی بر او معلوم می شود چه حالتی دارد و حکومت و مملکتی این ریاست -

ولی این هم معلوم است که تمام خرابی و تباهی ریاست و آفت و بلا و طاعون و وبا و دلت
و کسبت قوم از فساد و نقایض این رشته است البته در همه جهان خصوصاً در این ریاست +

هفتم - امور متعلقه امر است در مینداران و منصبداران و علما و اشراف و طوایف

و انعامات و غیره و غیره - پس این است حالت این ریاست - ولیکن همه کس در حیدرآباد

میدانند که فرق میان حیدرآباد و سکندرآباد چیست از هر پیشیتی اگر چه آن پای تحت یک

ریاست عظیم الشان است و این نقطه لشکرگاه یا دی مشیت و هم مستطین این ریاست

است در تحت حکمرانی انگریزان - کل سربازان این ریاست عظیم الشان شهر حیدرآباد است

در این شهر چیزی نمی قابل دید است و گویا حال غداران شاید و فریب است مگر این است که

شروع می شود از دروازه افضل کنج و میرود به چهار کمان و چهار مناره تا شالی بنده و بعضی

[illegible]

نقصانی نمی رساند اگر نقصانی رساند بخود نشان میرساند بحالاجای تامل است که چون ششمنی
در خانه خودش و طفل یا جوان خودش در بستر مرکب خفته و بکلی بی پروا است از بیماری و مرگ
جوان همسایه اش تا بچه اندازد همیشه پروا باید باشد. آن کسی که قوت جان و قوت روح
و درش یک میل است چهار پیه یا یک بطیر است بهشت پیه یا یک پتک است یا یک
سک انگریزی است یا یک خروس چکی است یا یک کینزک ملطخی است یا یک دهرنی است
یا یک لوطه مسندی است یا تمام روز و شب در خیال معاصین و قوه باه است یا خط او
در آرایش ریش خود است و اشغال این مشاغل و چیزها که خیال است که فاضل آه فی برآ
چیزی شود و خجسته سودان بجا رسید و مهدی سودانی بجا رفت و حالت کریمت چگونگی
است و بیشک احدی ازین معاملات و وقایع بی خبر و غریب است.

هر چند که بنده بخوبی می دانم که (۱) این سخن بنده بکلی بی فایده اند و فعل عیث
(۲) بی مزد و برخلاف موجب بخش خاطر و چشم و قهر و غضب و مورد وطن و چون دشنام
و کناه نازم و (۳) در نزد بسیاری دال بر جنون و بلاهت و حماقت و خطه دماغ بنده اند
و قیل از آنکه و یکران بگویند و مرا سزاوار دانند من خود می گویم و مقروض تر فم که واقعا این سخنم
و آنچه خلق به گویند سزاوارم بلکه بیش از اینم و من آنم که من دانم (۴) واقعا حماقت
بلاست است که من گاهی به تک خود نمی روم و خبر مرا و این سخن را کسی بملک من نهرساند
و اگر هم برساند بی فایده محض است و ممالک دیگر اسلام نیز دور است و مرا بر آنها سر و کار
نیست و در این ریاست هم بیگانه دلی علاقه ام و به سر و سینه زدن من بکلی بوج و بی معنی و محض
فضول است. مع ذلک می گویم می کنم هر چه بنظرم آید محض به این خیال و بر این اندیشه که
آخر سلیمان و یکی از اعضا بنی آدم بختل که برای اهل غت و مذہب من فایده باشد و من
من. ولیکن این را هم بر صفت روزگار می گزارم که آنچه تا امروز نوشته ام اگر جمع آوری آن
ممکن بود بختل پنجاه کتاب می شد ولی آرزو دارم که یک سالان پیدا شود که مرا بگوید.

وردی به نویس

آتشوق مسلمانان بجهت و ز مسلمانان کجا در چه مقام عرفان نشود بیاید طوایف و

جشن سبکدوش

در جشن و طرب رود همه عمر بسر

بر اهل طرب و قف بود کینه زر

باله که جهان برای جشن است و طرب

در نه بجوی نه تاج ارزونه کسر

مدرسه در سکنه آگاهی باشد از مسلمانان چون مسجری از مسلمانان در محلیه بودان که بنده
نیز یکی از همبران گامینی انتظار باشد آن می باشد هیچ مسلمانانی را رغبت و میل خاطر نیست که
در گامینی آن شریک شود. آنها که شریک اند بندرت حاضر می شوند بعضی از آنها پیش از
یکبار در اجلاس آن حاضر نشده اند بعضی هم به بهانه استغفار داده اند. و اگر آنها مبلغ
قلیلی در مدد مخارج مدرسه می دهند در دفتر مدرسه باید ملاحظه نمود که چگونه می دهند. بگفتنی نیست
از مسلمانان می باشد که گاهی عدد همبران آن از ده یا دوازده بیش نیستند. روزی بنده
در دفتر آن انجمن ملاحظه کردم هفتاد و یک روپیه بقایا بود و سه روپیه وصول بابت
ماه جون گذشته +

حالت بزرگان و صاحبان دولت ما چگونه است؟ مثلاً یکی از امرای این است
چهار سکه میخورد چهار هزار روپیه کمپانی و ده خدمت کار برای خدمت و بار و زن آنها
می گارد و سائبانی در کمال آراستگی برای آنها می سازد و غذای این سکان باید بشود
مسکه و سرشیر و شن چاپ باشد اگر چه مشهور است ده پانزده لک مقروض است.
دیگری بنان شب محتاج است و جاگیر است او را تصرف کرده اند شکر را به شکار میبرد
آن جانور بخشی را شکار می کند و برای شکار چند روز نایج است و رنگ و سیب و پاش
سندی صرف می شود. امیر و گوری ایام بارش دعوتی کرده بود از اکیران که در اخبار
بسی باین موجب روح بود. در آن مجلس (۲۵۰) جهان بر خوان نشستند و آن دعوت
چنان نشاط انگیز بود که دعوتیان را چون کریمش میزد و بی شکا میگردیدند شخصی از قوت
طعام های روح بخش و شراب های فرحت افزا سر خود را بر آسمان می دید و از نشاط طرب
خود ایستاده نبود و باران شروع شد و پیش را بر همه شفق داشت. بنده را غدر سه
نیست با نیکو نه. آنها اگر کسانی که آن طعنها و شرابهای روح بخش را می خورد تا هفته در

آن نظر داشته باشند. اگر خدا نخواسته بود ای آن مشرب دانه مرغ دهد آن غذا و شرابها
 فراوان می شود و چنانچه در مقدمات دیگر و انعامات دیگران ما دیدیم و بخوبی بخیر به آموخیم
 اگر مراد بزرگان مای داشته باشند که طرق بهتر از اینها می باشد که زرخود یا زریاستها را پیر باد
 دهند چنانچه می کردند البته نمی دانند. اگر آن امیر بداند که از بند کردن نان ده یا پنجاه
 کس و خوراندن آن بچهار کس و به فروض او برگرداند و نخواهند شد چنانچه می کنند
 شخصی بطور شکایت نزد بنده این رباعی را خواند:

رباعی

ای فخر کن بر دوشکت پیمان افسوس بر آن نام و بر آن شوکت پیمان
 تخفیف بخرج بودت این لی - بر نام از من بریدی و خوراندی بسکان
 آن دیگری آن دو صد یا سیصد روپیه را که از - ابره در کربلا بقرض گرفته و آن بیچاره از آنجا
 محض برای این مبلغ آمده اگر داد کند هزار و یکصد بار بهتر از آنست که طلبه کند برای شکر خود
 و آن امیر که غذای مقوی و شرابهای مسوی به صاحبان آنکه بزرگان خورانید و نوشانید
 بچند مستحق یاد آشنند یا بچند مدرسه و چند انجمن میداد و شکلی نهایت اجرا و زیاده بود و زود
 و محبوبیت او نزد بندگان خدا و رعایای ملک بود و خدا توفیق فرمود همه مسلمانان را در
 روی زمین که نیک را از بد فرق و تمیز آریم - آمین آمین آمین -

کاستی در روشن یعنی اصول سلطنت چیست و در میان مسلمانان چگونه بداند

اول - اصول سلطنت چیست؟ باید دانست که اصول سلطنت چیست و چه باید دانست
 نیست - در واقع اصول در هر ملک و هر سلطنتی متفاوت باشد - چنانچه سابقا عرض شد بعضی از
 مکانات را اجزا مشتمل است از چند صوبه برای سواران و فوجی مختلف باشند و بعضی از

برای سقف آنها بعضی دیگر شتمل است از گل خالص برای دیوارها و چوبها با یک چندست
 مع قدری علف خشک برای سقف و بعضی را در کوزه از زمین کنده اند و از سنگ سخت
 و آجک اساس آنها را استوار نهاده اند و بر این منوال می کشند تا بسقف و ستونهای
 سنگین یا آهکین نیز در آنها بکار می برند و سقف آنها نیز از چوبهای و شته تیرهای بسیار
 سخت و آجور یا سنگ یا چیزهای استوار دیگر است پس معلوم است که دوام و قوام
 هر یک از این مکانات بحسب اجزای آنها تا چه مشابه است و بعضی جاها مصالح یافت نمی شوند
 و بعضی جاها مصالح موجود است دولت یافت نمی شود و در بعضی جاها مصالح و دولت موجود
 است ولی علم و عقل و سابقه درست کردن و مهارت نمودن نیست و در میان اهل اسلام
 تا با مردم هم مصالح بوده است و هم دولت ولی علم و عقل و سابقه نبوده است مصالح اصول
 دین و دولت مسلمانان سخت ترین و حکم ترین مصالح است لیکن فقط یک نوعت کاسه گری
 لازم دارد و یا بگوئیم نقطه که آن پرکار عظیم یا محوری که آن دو لایب عظیم بگردان حرکت کند
 اگر ما پرکاری را برگیریم که یک بند انگشت طول آن باشد و دایره بکشیم که بقدر کف دستی
 باشد بالظهور در وسط آن یک نقطه می باشد و اگر آن پرکار صد گز یا هزار گز یا ده هزار گز
 باشد باز در وسط آن دایره بالضرورة نقطه لازم است که بر آن حرکت کند و لیکن فایده
 این نقطه برای عرض دیگر و در مقام دیگر است ممکن است که ما دایره بکشیم خواه بقدر کف
 دستی و خواه بقدر وسعت صفحه ارض ولی از امکان خارج است که بدون آن نقطه دایره کما
 کان مدور و چهار و هر کناره آن با کناره های دیگر مساوی باشد پس از اینجائیکه در مکانات
 پنج چیز می خواهد هستی باشد و خواه عقلی یا ضابطه خاصی نیست و امکان ندارد و بنا بر این در هر
 مشاورت هم ضابطه دور کار است و در تمام امور متعلقه دین و دنیای خلق جهان بالضرورة
 ضابطه می باشد و خصوصاً در میان مسلمانان در هر امری از امور پناه و صد هزار ضابطه
 می باشد خواه بر وفق شرع باشد خواه بر وفق عرف و عادات و رسوم خداوند تعالی شایسته
 فقط این قدر فرمود **وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** در میان هر فرقه از اهل
 اسلام هزارها ضابطه می باشد برای نماز و روزه و برای زکوة و برای حج و برای

عقیده و نکاح و طلاق و میراث و بیع و شری و اکل و شرب و لباس و جهیزات و نکاحات
و میراثات و نجاسات و طهارت و حمام کردن و خضاب و سترشیدن و غسل و تحم و کفن و دفن
سوم و دهم و یازدهم و سیزدهم و هجدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم
مناظره نیست و مجلس بران نشده است که ضابطه قرار دهد برای شد و است

مسلمانان باید بدانند وقت بر این فقره ملاحظه و با ملاحظه کامل نمایند و از این پس
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر دو فرقه شدند و پس از آن بعد از اتمام فرق متعدد شدند و
مشهور به هفتاد و دو دولت گشتند و لی معلوم نیست که واقعا افتراق این فرق از کلام
زمان آغاز شد و کدام زمان عدد آنها به هفتاد و دو رسید که در زمان عافیه شمشیرانی
هم افتاد و دولت مشهور بوده و احتمال کلی میرود که در این زمان دو چند باشد به حال
کسانی که در میان مکتب نوشته اند متعلق به امور دینی و دنیوی اما بر چند صنف بوده
بعضی از آنها خاص متعلق و مربوط به امور دینی نوشته اند چنین مشهور است که در زمان
هارون خلیفه عباسی حکم رفت به اجتماع احکام خدا و کسین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
احکام کسین را جمع آوردی نمود پس از آن سه امام دیگر که امام شافعی جهان بر نوشته است
آنها عمل میکنند در تمام امور دین خود اگر چه آنها هم خالی از اختلاف نیستند و لیکن البته
در این صنف هر شخصی که به لباس دین و اهل شرع و هدایت آمده و بانی مبنای طریقه یا ملت
جدیدی از افتاد و دولت شده یا بسیار امور دیگر را مزید کرده یا بسیار تن از امور
کم و زیاد و تغییر و تبدل نموده که بیشک در ابتداء اسلام نبوده و بعد از حوز یافته است
بحسب فهم و ادراک آن اشخاص و پیروان آنها و طایفه که در مکتب این مختلف و متعدد
فرق درج شده بحکم که در او باشد فرقه دیگر تواریخ مسلمانان را از نوشته اند یعنی سبک
و بعد از نوشته و نصرت و جیزی هم وضع زندگی آنها را فرقه دیگر که نوشته اند
در اخلاق که چیزی از قرآن و احادیث و کسین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چیزی از
اقوال حکما و قدیم و یکی از شعب اخلاق شمرده اند تمدن را که آن هم بر چند شعبه دیگر است
و از آن شعبه سیاست ملک و آداب ملوک است صاحب اخلاق جهانی سی صفحه

و ملک رانی مشاورت مانند جان است در جسم حیوان و انسان و لی نه آن وضع
قدیم بلکه به وضع جدید اهل یورپ +

بنابر این باید دانست که آن مشاورتی که فرمان خدا بر آن رفته از ابتدا احدی
معنی و کیفیت واقعی آن را نفهمید - خدا فرموده است و مشاور هم فایده
و جای دیگر فرموده و **و امروهم شوری** یعنی مشاورت کن یا آنها و امر آنها بر تو
مشاورت و شوری است - شورا یا مشاورت بر دو قسم است یکی آنکه تعلق دارد
به امور متعلقه فرد و فرد خلق که در آن جوابدهی نیست - دیگری آنکه تعلق دارد به امور عموم
خلق من حیث المجموع که در آن جوابدهی است در صورت اول اگر شخصی یا یکی یا دو و از
دوستان خود مشاورت کند در امری که متعلق بخود او یا به وابستگان اوست که حق و
اختیار دارد در امور آنها مثل آنکه دختر خود را بنکاح فلان مرد در آرد یا پسر خود را
و اما داند - به فلان ملکش فرستد - مبلغی بآورد که کسب و تجارت کند و فلان مکان
بخرد و فلان زمین را به فروش در این یا جای که تنگ نیست - و لیکن در صورت ثانی
به این نحو می تواند مشاور یعنی بایک شخص یا دو شخص - البته ممکن است چنین کردن چنانچه
تا امروز کرده اند ولی اگر خلاف انصاف و سعادت نباشد اقلّا خلاف عقل حکمت
است مثلاً در امور متعلقه عموم خلق الله و اقلّا در ملک عرب و اقلّا در حجاز و اقلّا در مکّه
یا مدینه که خلق مشتمل بودند از صد قبیله و هر قبیله را همیشه بزرگی و شیخی بوده است که آن قبیله
مطیع و منقاد او بوده اند و امروز هم چنین است چگونه ممکن بود مشاورت بایک شخص یا
چهار یا ده شخص پس ضرورت بود که بزرگ یا شیخ هر قبیله در شوری شریک باشد - درین
صورت ما معنی مشاورت این نیست که یا شاهی گاه گاهی مشاورت کند یا ملای یا فاضلی
یا حکیمی یا فقیری و پیر و مرشدی یا در دیشی یا نجفی یا رامالی و ازین قبیل اشخاص که همیشه صد
و هزار بار در حواشی مجالس سلاطین اسلام موجود بوده مثل خواجه نصیر الدین طوسی - یا
ابو الفضل و فیضی یا ملا محمد باقر مجلسی و مثال این بزرگواران که از سبب امری از امور ملکرانی
اطلاع نداشتند - یا آنکه اگر پادشاه وقت و ملک سنی بود و مشیر اوستی رانی و بد مشیر

احوال و جان مال و حال شیعیان یا برعکس - یا در مخالفت نصارا یا یاجون یا یهود یا دیگر مذاهب
و ملل - و گذشته از اینها در آن از منته و اوقات وضع ملکرانی هم بکلی دیگر بود و مشاوست
با آن اشخاص شاید کافی بود اگر چه در آن هم بنده را اعتراض است پس با بطور مختصرا
محقق سخن پادشاه یا حاکم باید با جمعی مشاورت کند که مشکل باشد از جمعی از لایب نمایان
مختلف اصناف رعایای که غرض اصلی و مقصود کلی و قومی از آن حاصل شود یعنی اتحاد و یکدلی
تمام عتبت او - راست است که این رسم گاهی در میان اهل اسلام نبوده است اگر چه ما
مسلم هم داریم که رسم مشاورت در میان اهل اسلام بوده - و لیکن خشک حکم خدا تعالی در خصوص
مشاورت همین کیفیت و غرض را متعین است و سوائی این طور دوام و قوام سلطنت امکان
ندارد و مسلمانان بایستی که این وضع دین رسم را از نصارا به میهند و غور در آن نمایند و پسند
و اخذ نمایند و صد سال پیشتر و لیکن بر تافتی که بر اینها و بر ملک و دولت اینها وارد آمد
راضی اند که رسوم و عادات بد قدیمی خود را از دست ندهند و شکلی نیست که اگر این وضع
ملکرانی را اختیار کنند ممالک آنها از آفات مصون بمانند و رعایای آنها یکدل و متحد
شود و دولت آنها را دوام و بقا یابد بود.

و لیکن این اصول یا کاستی بیوشن اگر چه از حقیقت عام و غرض یک می باشد در میان
مختلف طوایف نصارا مع ذلک بحسب میل و خواش و مقتضیات حالات و عادات
و رسوم قدیمه هر قومی مختلف است بصورت و شکل و تفصیلات و جزئیات مثل مکانی که هر
کسی به ملاخطات و مقتضیات حالات و سلیقه خود تعمیر کند قریب شصت ریاست ملکت
یورپ می باشند با شتال ترکی بعضی بسیار وسیع و عظیم و بعضی بسیار خور و نام و وضع هر یک
بقیمت است بحسب عظمت نفوذی آن - اگر زمین و رقبه آن بسیار وسیع و عظیم نشان است
آن را می خوانند "امپیر" و پادشاه آن را "امپراتور" (یعنی امپراطور) - اگر کوچک تر از آن است
می خوانند "کینگدم" یعنی پادشاهی و فرمانروای آن را می خوانند پادشاه - اگر خور باشد آنرا می خوانند
ریاست و فرمانروای آنرا شاهزاده - و منع سلطنت و حکومت را نیز بنام های مختلف می خوانند
اگر سلطنت پادشاهیست و در قفا قفا رومی انتخاب می شود و آن را می خوانند جمهوری - و اگر

اگر پادشاه باشد بسیار عظیم الشان آن سلطنت را بخوانند مانری - و اگر خرد باشد بخوانند -
شاه و پادشاه یعنی شاهزادگی پس اگر پادشاه را نخستیار کامل است و غیر محدود و بدون مشاورت
(کاری هم با مشاورت) بخوانند ایسا لیوت مانری - اگر پادشاه مشاورت باشد بخوانند ایسا لیوت
مانری مع یک یا دو مجلس شورا - اگر نخستیار پادشاه محدود باشد بخوانند لیوت مانری مع
یک یا دو مجلس شورا - برای تقنین بعضی از خوانندگان تشیخ میشود که سلطنتی ترکی ویران
پادشاهی خود مختار غیر محدودی باشند (بغیر شوری) - کابل و حیدرآباد در ایستگاه
هستند شاهزادگی خود مختار غیر محدود (بغیر شوری) انفرن بهر نحوی که هر قومی یا طایفه یا قبیله
بخوانند که در میان خود اصولی قرار دهند ممکن است و اصل عرفین همین است که ضابطه باشد
و بموجب آن ضابطه عمل شود ولی بدون مجلس شوری و مشاورت نباشد.

دوم - اصول سلطنت در میان مسلمانان چگونه باید چنانچه در همین وقت در
قصره ما قبل ذکر شد اگر چه خلق عالم و اولاد حضرت آدم در بعضی امور یکسان اند و بسیاری
از امور اختلاف کلی دارند پس از آن اگر چه پیروان هر مذهب و مذهب و عقاید و عقاید
متحد ولی در فروع آن مختلف اند و نیز بحسب زمین و جای بود و باش و آب و هوا و نوع
و عادات رسوم زیست و زندگی خاصه خود و مقتضیات بسیار و کیفیات بسیار دیگر - بنا بر
این در بعضی از امور یعنی اصول اصلیه مسلمانان جهان متحد می توانند شدند یعنی یک رویه می توانند
قدم زد ولی در بسیاری کیفیات و حالات دیگر متمایز می توانند شدند مثلاً خلقیت ممالک عثمانی
آنچه در یورپ واقع است چهار میلیون مسلمان می باشند و بیش از هشت میلیون عیسوی
و هفتاد هزار یهود اند ولی آنچه در ایشیا واقع است قریب سی و نه میلیون مسلمان می باشند و
بیش از سه میلیون عیسوی و هشتاد هزار یهود - لیکن از مسلمانان و دولت عرب اند که مخالفت
ذات دارند - و ایران تقریباً تمام مسلمان و شیعه می باشند و اهل اهل و مذاهب دیگر بسیار کم اند -
افغانستان تماماً مسلمان اند ولی سنی و شیعه هر دو می باشند - و حیدرآباد و کجلی که دولت
هستند و باشند یک ملت مسلمان بلکه هنوز بیشتر ازین کمین است و در مسلمانان شیعه هم
می باشند - از آن طرف ممالک عثمانی و ایران و افغانستان خود یکی مستقل می باشند -

ریاستهای عثمانی و ایران تا چند اراوند با وول خارج هر دو کار و تجارت و معاہدات دارند و
هر چه بخواهند می توانند کرد. برخلاف افغانستان که امیر تاجدار نیست و با هیچ دولتی مرکا
و معاہدہ ندارد. و چون انگریزان ہر سالہ مبلغ کزانی بہ امیر عبدالرحمان می دهند و مقیمہ
داشتہ اند و در سر و کار با دیگر دول - و ریاست جید را با و بہ موجب معاہدہ با انگریزان ادا
نمی تواند با دول خارجہ بلکہ با ریاستهای یومی ہم سر و کار و آمد و شد و شتہ باشد. و در این
صورت با و بہ موجب این مقتضیات مذکورہ بالافزودہ اصول این ریاستہا نیز باید متخلف شد
بہر طورے مناسب دانند +

بہر حال در این فقرات ذیل اصول سلطنتهای اسلام ممکن است بیک نحو باشد

(۱) - پادشاہ باید مسلمان باشد -

(۲) - پادشاہی موروثی و در شتہ اولاد ذکر و از بطین زن منکوحہ باشد -

(۳) - زوجات پادشاہان بہ موجب شرع از چہار پیش نباشند و اگر بیش باشند قلاچہار
از آن ہا منکوحہ باشند. و بیشک این زنان منکوحہ باید اول از خاندان سلاطین و رؤسا
باشند. اگر در میان سلاطین شیعہ و سنی ممکن نشود بیشک در میان شیعہ و سنی سنی
ممکن است و درین یک لحاظ پوستیکی نیز می باشد. اگر این ہم ممکن نباشد از خاندانہا شریف
و بزرگان ملک و ریاست دختران بگیرند و بہر حال زنان ہم پادشاہان نباید از کنیزکان
یا اولی خلقی باشد -

(۴) - فرزندان ذکر از بطین این زنان منکوحہ بطور درجہ یعنی پسر اول از بطین ہر زنی کہ
باشد و پسر دوم و چہارمین باشد - اگر این پسر اولین ہمیر و وارث و فرزند ذکر نیست پسر دوم از
بطین ہر زنی کہ باشد - اگر این ہمیر و فرزند ذکر و از بچہا نہ پسر سوم و کان و ملک -
(۵) - مخارج خالصہ پادشاہ و چہار زن منکوحہ او و فرزندان آنہا از مالی کہ داماد یا عروس شوند
باید معین و از خزائن مہاتمہ ریاست باشد یا اگر از ارہی و جاگیر است خالصہ باشد یا اندازہ باشد
کہ شان و مرتبہ پادشاہی ملاحظہ شود و بخرج چہار زن منکوحہ و ملازمان خاصہ و سبای مجمل
جاہ و جلالی مناسب و شایستہ در آن بجا فرزد کرد +

(۴) در زمان جلوس و تخت نشینی که سال و روز آن معین باشد و اقلاً کمتر از پوره سالگی پادشاه باید بدست یکی از علماء شریع کج بر سر گذارد و بقرآن سوگند خورده که آنچه می کند دین و شریعت و معدلت و آسایش رعیت و رفاه اهل ملک خود را در نظر دارد.

(۵) نخست یار و حقوق پادشاه یا پادشاهین باشد به موجب قانون مثلاً بنام پادشاه یا پادشاهین بخوانند - سکه زنند - بنام پادشاه تمام امور کلی و جزئی ملک جاری باشد - و ادن زمین و خاک و خطاب و خلعت و منصب و خجک و صلح و تعیین حکام به ممالک و فرستادن سفیر بملک و بجانب دول خارج و غیره و غیره خاصه پادشاه باشد - ولی شرط آن این است که در همه این موافقت و امور با وزیرای خود مشاورت کند و وزیران او خسلق را جوابده باشند.

(۶) همیشه دو مجلس در هر ملکی ضرور است (اگرچه در ممالک یورپ و امریکا غالباً سه مجلس است - و مجلس غلام و یک مجلس وزراء بنظر بنده و کافی است) - یکی مجلس وزر است که "کابینه" می گویند یا کونسل وزراء - دیگری مجلس شورای عامه است که در آن قوانین جاری می شوند - و در عموم امور بحث و گفتگو می رود - البته در مجلس وزراء پادشاه باید حاضر باشد و مشاورت نماید در امور - و اینها و مشاورت با پادشاه اگر خلاف کند رعیت را جوابده می باشند - و اگر چه در واقع جاری کنند احکام پادشاه است این وزراء باید بنیابت پادشاه احکام و امور ملک را جاری سازند - این وزراء باید همه سوگند خورند - تمام اسرار و رازهای سلطنت را باید پوشیده دارند و در اخفای آنها جوابده باشند - و بالضروره این را باید دانست که در امر وزارت چند آنکه لحاظ دانشمندی را باید نمایند لحاظ خاندان یا دولت را نباید نمود - ولی این دانشمندی که بنده عرض می کنم از قبیل دانشمندی قدیم نیست و نیز از آن قبیل هم نیست که شخصی مدتی در مطبعی طرف می شسته است بلاخطه آنکه سالها در مطبع بوده او را باید تشپنر ساخت یا در نوع مطبع خانه پادشاهی - ازین قبیل کارها همیشه در میان مسلمانان شده می شود - بسا باشد که وزیر اعظم ملک یکی از جهان بختی است و نوشتنی یکی را در خط هم نمی تواند کرد - این اشخاص که بر تیره وزارت می رسند و میخوانند آنها را انگیزه خدمات عالیه بخشید باید در تمام امور پویشکیه و سیاسیه امتحان داده باشند و اقلاً سی سال

خدمت کرده باشند و عمر آنها از پنجاه سال کمتر نباشد. فرمانروایی که دو ماه دیگر بمهدی آید می
از کمترین است بلکه ثانی او کم است ولی هنوز در انتخاب انکته چینی می شود که جوان است اگر چه
که ۲۹ ساله است پس علاوه بر کمالیت در دانش کمالیت و دیگر به نیز ضروری است +

(۹) مجلس شورای عامه خواه یک باشد و خواه دو باید مشتمل باشد از بزرگان و دانشمندان و
رؤسا و علماء و فضلاء و همچنین وزراء. البته اینها باید بخوبی انتخاب و گزیده شوند که بموجب ضابطه
خاصی باشد. و در آن محاکم که رعایا از دلباه و مذاهب دیگر هم می باشند از بزرگان و رؤسا
آن دلباه نیز باید از دعدت آنها باید اشخاص چندی را گزینند که موجب اعتراض آن دلباهان و اقوام
دیگر نه شود +

(۱۰) مجلس شورای عامه اگر چه می تواند قانون جاری کند و در هر امری از امور رای و بدو است
و جواب کند ولی ابد اختیار و جریان احکام و قوانین و امور ندارد. این کارها با و ذراست
و آنها جوابده استند. ولیکن با وجود آنکه این مجلس باید بشود و رای و بدو در امور ملک و قانون جاری
کند کونسل وزراء را اختیار است که بهر موجهی که صلاحیت اند عمل نمایند ولی بطور جوابدهی و تقصیری
که مورد ایراد و گفتگو نه شوند.

(۱۱) - نیز در رای بنده تمام رعایای اهل اسلام باید آزاد باشند بموجب ضابطه مستحکم که معنی
آزادی حقیقی را بدانند و از جاوه مستقیم آن انحراف نوزند. مثلاً زنان اهل اسلام خواه بموجب
مذهب باشد خواه بموجب رسم ملک همیشه در پرده بوده اند ولی چادر گاهی از خانه بیرون نیایند
و بر خلاف نصارا و یهود و مجوس غیر پس چون آزاد هم شوند باید با پرده باشند. شرابخواری
و شراب کشی و شراب فروشی در اسلام حرام است پس این امور را باید اهل اسلام ترکب نشوند.
و بالجمله همه این امور بر وفق ضابطه خاصی باید باشند +

(۱۲) اگر چه دلباه و اهل مذهب دیگر نیز در امور مذهبیه و رسوم و عادات دینی و نیز در دادن
خراج ب حکومت باید با مسلمانان مساوی باشند ولیکن ممکن است که فرق در میان آنها و
مسلمانان بگذارد که در بسیار خلاف انصاف باشد و نه خلاف عقل و حکمت عملی چنانچه با
می بینیم انگریزان در این ملک و در ملک آئرلند چنین کارها کرده می کنند و همچنین دیگر نصارا

باید و در غیره چنین معامله می کنند +

(۱۳) یکی از اصول اهل اسلام تا ما بایمان باشد که آینده در طایر عام بدانند و در طریق و عقاید و بزرگان یکدیگر (و هیچ ملتی) ننویسند بلکه در مساجد و بر منابر هم بر زبان نرانند و در کتب هم ننویسند یعنی سخنی ننویسند و ننویسند جا بلان و غیره بانه در مکاتباتی خود مختارند و در خصوص که در بسیاری آنها یکی از مذہب دیگری نباشد و موجب بخش خاطر دیگری نگردد. البته در مساجد و بر منابر بطور معقول و با دلائل و براین اگر بیانی کنند و نیز اگر علماء و فریقین هر یک باشند یا یکدیگر در مجلسی گفتگو عرض آنها حاجت باشد نه حجت و دریافت حقیقت امور باشد نه خصومت و جدال و در صورتی که بدانند سخن فساد و خصومت نمی شود و چنین نوشتن و کتب بر همین شرط نباید ممنوع باشد بلکه بنده را رای این است که سخنی و شیعہ در مساجد یکدیگر بگویند و اگر ضرورت نماز باشد و بطور خود نماز کنند و به استماع مواظف یکدیگر حاضر شوند و پیشینند شاید که به این نحو عقاید و رسوم یکدیگر معلوم کنند و به هیچ شکست نیست که علاوه بر اخوت و اتحاد و راحی باشند بر آن عمل خواهند کرد. با بجز عرض بنده این است که تعصب را کنار گذارند.

(۱۴) اگر خدا خواست و در محاکم اسلام این اصول جاری شود و قوام و دوامی بهم رسانند و دولت با نظام کشت یکی از امور لازم باشد و اجتهاد هم بر وفق شرع است هم بر وفق عقل حکمت و تمدن استخوان و اتفاق تمام مسلمانان بر این است در امور ملکیه و در مخالفت اقوام دیگر. اگر ترکی و ایران و افغانستان و دیگر دولتهای اهل اسلام متفق شوند شکست نیست که زور و استیلا دیگر اقوام بر اهل اسلام تحقیر کلی خواهد بود. اگر به این مردم خواهد شد.

(۱۵) چون مسلمانان قوی شدند البته در دنیا و آخرت پیروز می گردند و هیچ سر و کار و معا هم ندارند بلکه همیشه تجارت دارند و با هر چه می خواهند می توانند و بعضی با همه آن دول و اتحاد آنها نیز لازم است. ولی مقام فزونی است. در این قوی بازوی یورپ روس و انگلت و اسط و خصوصیت و عداوت و دشمنی آنها را بر سر استیلا خود و اراده حمله روس و بلک بند و ثبات انگلت در دفع نیروی آن است. درین میان اهل اسلام در میان این دو نظم خور هستند بلکه احتمال کمی می رود با این است که قصد این ریاست را هم دارند و این

باینکه مسائل یعنی به لحاظ چهارچوب پندستان و در اقصای آن - در این صورت خواهد بود این لحاظ
خاص باشد و خواه به ملاحظات دیگر هم در دوستی و اتحاد و معاشرت و معاملات و غیره
داشتن با این دو قوم مسلمانان را در خصوصاً ترکی و ایران و افغانستان را واجب و
لازم است که کمال احتیاط و تمیزی را بکار برند اگر چه در واقع در معامله و سروکار با هر دو
قوم وظایف و همچنین با هر شخصی احتیاط شرعی است چرا که اگر مسلمانان و همچنین مسلمانان را
ابتداء احتیاط و تمیزی کار کرده بودند باین اقتضاست امر دوزخ و رنجی افتادند -

(۱۹۱) در ریاست جدید آباء و همه فقرات سابق الذکر جاری می تواند شد و در انقباض و ده که
به موجب معاشرت با انگریزان نمی توان بران عمل نمود - و دیگران که عبادات حکومت
پیش را با پیش بر داشت و بر آنها بر این یک حرف کم و نه یک حرف زیاد عمل نمود -
ولی برای امور زمان متقل که غیر از عبادات با ضمیمه اند اندیشه دیگر باید کرد - بلکه بنده امیدم
که اگر چنین اصولی در این ریاست جاری شود و ملکی است که عبادات با ضمیمه را نیز احسن
چیزی حکم و اصلاح نمایند که طریقه بدین سرور را غنی باشند و غرض بنده این است که بیشک
اصول و نظام نیک اتحاد و یکجائی هم بهر ملاحظه خواهد شد و همیشه رای بنده این بوده است
در خصوص معاملات حکومت پیش با این ریاست همچنین دیگر ریاستهای بوی که پیش
کاوش اندکی پائینی خود را تغییر دهد و ملائم تر سازد یعنی مداخلت زیاد در امور این
ریاستها سخت گیری بسیار هم لطفی ندارد و بیشک باین سبب بر ادت پیشی و ملاطفتی
این ریاستها و مردم آنها زیاد بر زیاده می شود -

۱۹۲ آیه هجدهمین از جویان این اصول قوانین ملک در میان اهل اسلام بر دو قسم خواهند بود
شرعی و عرفیه - قواعد شرعی نیز بر دو قسم اند یک قسم آن است که خاص تعلق دارد با خدا و خلق
مثل نماز و روزه و زکوة و غیره و از این قبیل امور تعلق دارند که از ملای که بخوارند
تسلیم کنند و بر وفق قول و فتوی او عمل نمایند و دیگر آن است که تعلق دارد با ارتباط خلق
با یکدیگر مثل عقد و نکاح و طلاق و میراث و عادی و غیره و تعلق نفس و زنا و سایر جرائم و غیره -
این قوانین را باید به موجب آسای مجب که شکل باشد از جمعی که با رو بزرگان علی مقدار

فائز کمال سوای علماء جمعی نمایند و یک جلد یا جلد های متعدد و اگر ضرورت بهم باشد علماء
 شرع را در آن هذری نباشد بعضی مقامات راحت و اصلاح نمایند که مدام قانون ملک بشوند
 و این کتب را چاپ در سراسر ملک جاری و از مدخلات قضا در هر شهر و بلد و قریه برپایند
 و قضات کمال را به کار ندیعی از طرف حکومت مقرر کنند بدرجات مختلفه که انصاف گستند
 در میان خلق و امور خلق را فیصله نمایند بر وفق شرع - از برای انفصال امیر مقدمات خلق و امور
 که مدعی و مدعی الیه با یکی از آنها بر انفصال محکمه قضائی را مدعی نه شوند یا نشود مجلس دیگری باشد
 مشتمل از چند کس از اعاظم و اعلم علماء که پادشاه آن فیصله را به آنها رجوع نماید و فیصله آنها اخیر و
 قطعی باشد - اما امور عرفیه که ابدان نسبت و ارتباطی به امور شرعیه ندارند در مجلس شورای عامه باید
 قانونی برای هر کاری جاری نمایند - و تمام قوانین خواه شرعیه باشند خواه عرفیه و خواه محک
 اصلاح بعضی از فقرات یکی از آنها باشد - باید در اول در شورای عامه و به موجب غلبه آراء آنها
 یا بعد پس از آن با مضا علی شاه و پاشا باید بعد از ختم امور آن را مقرر و دستخط نماید +

(۱۸۸) - این کار نیز باید دانست که چون قوانین شرعیه اهل اسلام معین می باشند و مرفقه از اهل اسلام
 در آنچه در میان آنها جاری است ابد اختلافی ندارند و غالباً از ابتدای اسلام بر یک حال جاری
 بوده اند لهذا بذر آنها گفتگوی نخواهد رفت و در مجلس شورای ملی ضرورتی نمی شود که بر آنها
 بحث رود - بختی که گاه گاهی در مقدمه و بر سر سله گفتگو شود - پس در صورتی که یکبار تمام حکام
 جمع گشتند و جمعی از علمای متفقاً امضا داشتند - که بر آنها عمل شود تا قیامت جاری خواهند بود و
 تمام خلق پائی بند آنها می باشند پس مشاوت خاص خواهد بود و در امور عرفیه و سیاست مدینه
 و حفاظت ثغور و بند و بست امور دول خارج و تجارت و امثال اینها شک نیست که در میان
 اهل اسلام سبب اختلاف عقاید نه سنی به احکام شیعیه اصفی می شود و به شیعیه به احکام سنی -
 پس ضرور است که امور هر فرقه به موجب کتب و قوانین خودشان فیصله شود و که هیچ وجه موجب
 گفتگو در بین طریق فرقی نه گردد -

(۱۹۰) هیچ شک نیست که بعد از این امور سابق هزار بار با مردم می باشد لازم و ملزوم نیست
 در زندگی و ترقی و آسایش و آرامش و تجارت و فلاح و محنت و دوام و بقای ملک و عیشت

که باید صورت انجام یابند و چنانکه ازین امور مورد توجه وجود و انجام شیئی پذیرد و جز به واسطه پذیرش
علم و دانش - و آن علم و دانش را الهی از مردم پورسپا یعنی نصارا اخذ نموده و باید وجود آن در سبب
خود را هم از دست نیاورد که بطلان پیدا نکند +

(۲۰) سیویل سرویس یعنی خدمت اہل قلم بہ موجب دہخوی کہ در میان انگریزان مشہور و جاری است و آن این است کہ اہل قلم ہر درجہ و مقامی و عہدہ و منصبی کہ باشند بجزوہ باید در علوم و ہنر چندی امتحان دہند قبل ازاں کہ داخل خدمت حکومت می شوند باید در ہنر ریاست ہائے اہل سلام جاری باشند و بخصوصیہ اہمیت ضرورت آن در این ریاست زیادہ است کہ ہم باشندگان این ریاست تشویق در تحصیل علوم و خدمت در ریاست خود ہم در اندک زمانی تمام رشتہای حکومتی این ریاست پر شوند از مردمان تربیت شدہ با وانش و کاروان مگر چنین معلوم می شود کہ بعضی از اہالی ہندوستان کہ در این ریاست عہدہ ہای عالی شان دارند و در این امر مخالف می باشند بہ واسطہ اغراض خودشان و شاید عذر آن ہا این است کہ زہر سرکار رفت بر باد می شود و لیکن این عذر کہ بکلی خلاف است بہادجو و این شخصی شکایت میکند کہ ہفت پشت من باشندہ این ریاست بودہ اند و فرزند من در درجہ اف ای تحصیل میکند و من ارادہ دارم اورا بہ انگلند فرستم دلی عذر ہای ناموجہ می آرند ہر چند کہ چندین جوان ہندوستانی روانہ سائنس ہند بکند و خرداکتر و گوناگونہ را ہم ہر این ریاست با سنگند فرستادہ اند و اینہا در سیدل ہم امتحان ندادہ بودند و سرکار نظام چہارنگہ روپیہ را برای این کار وقف فرستادہ اند این ریاست کردہ مع ذلک این ریاست روئیہ این دہاجان کرام بیشک این خاص حق باشندگان را این ریاست است و باید جاری باشد و احدی دیگر را در آن حق نباشد

(۲۱) سولہ ایامین کامنڈا یا عید یا عید ہا کہ در این اختلاف بسیار است

خانمہ کا دم و لب تمام

۱- مگر در این جا و جایی دیگر عرض نمودیم که مسلمانانم و خیرخواه مسلمانان جهان و بغیر از

و از راه مخفی نمی شود. و شک ممکن است پیروی و پابندی بندگی دین نمودن و تحصیل ثواب و
 زیر هم بطور معقولیت کردن. هر شخصی که علم خود را شمشیر و سپر خود قرار دهد و با کسی بجنگد و با دیگر مدافع
 نماید یعنی از طرفی گوید من عالم هستم و شما جاهل و از طرفی دلیل آورد که هر چه خلاف فطرت و
 عقل است مرا به آن اعتقاد نیست این شخص بالکل لاابالی و بیدین است. این شخص در دنیا
 در لباس محسوب محقر این است که اگر این شخص بخوابد هم و بیدار باشد هم بر سرش کلاه شک
 نمی تواند در اندک زمانی صاحب لکها زر شود. بهین سبب است که خود را بیدین لاابالی می نامند
 ۸- اگر بگویند دین کافی است ما را و ما دنیا نمیخواهیم و لهذا دنیا ازندان ماست و باید باشد از حق
 هستیم هر چه که آخرت داریم. این هم خلاف شرع و عقل است. فرضاً اگر چنین شخصی بصداقت در آید
 و بیدار هم باشد باید گفتش بر سر خود و سر شایم مثل اندازد و بخمال نعم آفرین و حقیت خداوند
 مستظهر باشد. خدا خود فرموده است حق با حق و الحق روح قضا است. پس این را
 است و خلاف مرئی می کند.

۹- اگر بگویند مراد ازین این است که هر چه بنظر ما نیک آید بکنیم و هر چه بد آید بکنیم
 و این غالباً موقوف بر علم و دانش است و ما خود عالم و دانشمندیم و نیک را از بد شناسیم
 این هم خلاف عقل سلیم و خلاف تمدن و دنیا داری است. بیشک هیچ کس در دنیا
 نمی تواند بیدین حرف باشد و عکلاً باید پیروی دینی باشد. و پیروی را که بزبان اقرار داد
 که پیروان است پیروی آن بهجمله با ارکان هم ضرور است. و پیروی این در ظاهر
 و باطن هر دو ضرور است زیرا که در پیروی او امر و نواهی الهی قلم نظر از قیای و حواس
 و عقابیه و کتابیه و بهشت و دوزخ است که باشد یا نباشد لازم آن اقلان تمام امور است
 و زندگی انسان را بهیچ بسیار نیکی صورت انجام می دهد چنانچه لازم تر است انسان
 افتاده. از همه بالاتر این است که چون انسان در فی الطبع است و با وجود آن که
 با احساس خود در صورت حیوان است. با فطره یا طبیعت و مشرب و جنبیت
 عادت و خصوصاً در تزیین و عتاید مختلف است و بهین مختلف و دام باید در هر دو عادت

عزت و کرامت است و بسیاری هم نیست در این مقام یک شاره میگویم اگر دانشندان را فهم کنند بکری
خود را در علم و دانش و تهذیب سرآمد خلق جهان می دانند مع ذلک اندر ای علم انکس نیست و
بیشتر نسبت شخصی فارسی گفت که ای مردم سیه فام در پرستش ما داخل نه شده و دیگران
مردم ایشان را عموماً داخل بند را خصوصاً سیه فام میدانند و از آنها انکار و کرامت ندارند
ولی شکست هم نیست که همین سخن مردم و حتی صفت رنگی افریقایی گویند نسبت به آن بزرگ
مالیشان "کس نه گوید که دوی سخن ترش است" پس مطلب از دست نرود که دین در میان هر
قومی مانند رشته در تنج است و چون آن رشته گسست همه دانه های آن پراکنده خواهند
شد پس چون اختلاف از میان اقوام جهان معدوم نخواهد شد و هر قومی را ضرورت است دفع
مفرت و دیگران از خود نمودن و دفع آن مفرت بدون اتفاق نمی شود و هیچ چیز به پاس
اتفاق از دین بهتر نیست +

۱۰ - اگر گویند آخر الزمان در رسیده جواب گوئیم - ای جلالان کست طبیعت و غافلان شو
بماند آخر الزمان وقتی رسید که شما با فسق کردید در مقابل خدا و احکام او "اصحاح است
فیها خفسقوا" و قرآن خدا را بر طاق نسبیان نهادید و در شام و بجهاد و کوفه و کربلا کارها
کردید و در قسطنطنیه و طهران و کابل و حیدرآباد در همین وقت کارهای می کنید - از آن زمان را
خدا بر آن قرار گرفت که قریه یعنی کلخ دولت شما را منهدم سازد - راست راست که بجا سال دیگر
نه قسطنطنیه بجا خواهد بود نه طهران نه کابل و نه حیدرآباد - ولیکن هر یک از شما را به یک دم از
حیات خود و خاطر جمعی نیست و مع ذلک آن دم را غنیمت می شمارید که داد فسق و فجور و ابله و لعب
را بدید اما از فکرانی و فراهم کردن اسباب ترقی و آسایش خود و تحصیل علم و هنر بی پروا هستید
بی شک نیست که اگر شما تحصیل دانش کنید و قوتها را بماند را از سر گذارید و بهیچ دانست که
آخر الزمان هنوز بسیار دور است - وقتی که حافظ شیرازی این اشعار را می نوشت آخر الزمان
در رسیده بود +

این چه شور است که کو و قمری بسیم
عده آفاق پر از وقتند و شرمی بسیم
ابهلان ما همه شربت زکلاب و خندا
قوت دانا همه از خون جگر می بسیم

است تازی شده و مجری نیز پالان طوق زرین همه در گردن خرمی بنیم
 ولی بنده در همین وقت ساعت ۲ شب ۲۵ جمادی الاول ۱۳۱۶ هجری در حیدرآباد کبیر
 می بنیم آنچه را که حافظش صد سال پیشتر و رشید از دید و هنوز آخر الزمان دور است
 ۱- در این صورت با مسلمانان و برادران دینی ما را باید (۱) بسختی پایی بنده وین باشند
 (۲) همه با هم برابر باشند و مشفق با وجود اختلافات و عطا به نوبت (۳) صاحبان حیات
 و غیرت دینی و قومی باشند (۴) در کسب هر گونه کمال و دانش سعی و سرگرم باشند
 (۵) برای تنفیذ ملک و دولت و عزت و حفظ و مراتب خود قیامت جد و جهد را چهل آرند
 (۶) ریاستهای ما باید همه با یکدیگر متحد و یک رنگ باشند (۷) و این چیزها اسکان ندارند
 و در وجود اصول در تمدن و مکرانی و استقامت خیرم

سایه

نخه پیرامیرم بود این خامه به سر
 نغمه شاه دوزیرم بنظر باشد نذر
 اسلام جو پائمال کفر است اذان
 کویم بتو کاسه خفته بخیر از لبتر

تجربیات

هنوز مطالب بسیاری می باشند منسوب به ایران و برای هدایت ایران که در این جا
 فکرنمی شوند تا معلوم شود که اشتیاطی به آنها دارند یا نه - غالباً مشال اهل ایران و همچنین
 مسلمانان جهان مشال آن زنی است که از سوال که دند کاش می توانی بچتن گفت آری
 چون همه کیفیات آتش را از سوال که دند و نما گفت میدانم و می توانم کرد و حقیقت الا که
 پرسیدند که خشت هم بر سر دیک می توانی نهاد گفت به کمال خوبی - پس آتش بخت خشت
 هم بر سر دیک نهاد همچنان که در ایران کلدانی می کنند و بعضی کیفیات آن بر ما معلوم است
 اگر چه کارهای اهل ملک ما بر بنده و بخوبی ظاهر است - ولیکن همیشه می گافید که همه چیز میدانم
 پس اگر واقعات و کیفیات این رساله را ندانستند و محترف اند که نمی دانند رساله دیگری

نوشته خواهد شد مثل هر طالب آنچه دیگر و الا چه شود و جست بیجا اگر تحصیل حاصل محال است این دعویهای
 بیجا را چند قوسل جنلی ماضی یا که در محلی بودند به بنده نوشتند و خطوط آنها تزیینده موجود است
 ولی شک این نیز که اگر یک نقطه بلکه یک حرف هم از رد قریب التیک و تمدن بخوانده بودند و نمی دانستند.

التماس

هرگز که اگر که عنایت فرموده مختصراً بطول بپذیری به نوبت نسبت به این رساله ناچیز
 خواه بطور تقریباً باشد خواه بطور جواب خواه بطور نکته علمی و خواه بطور اصلاح بی
 نهایت بنده را ممنون و شکر گزار خواهد فرمود. شرط آن است که خرق او حاجت باشد
 نه حجت و به تعصب فالی از خصومت باشد فقط

حای الا لستک

میرزا اسماعیل فردوسی همدانی
 ۳۵ - جمادی الاول ۱۳۱۶

بسته
 میرزا آقاسی